۳۶

مجموعه آثار کنگره

علی بن ابراهیم قمی

مجموعه مقالات

جلد اول

گروهی از نویسندگان

بسم الله الرحمن الرحیم

مجموعه مقالات

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مجموعه مقالات جلد۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره) (۱۳۹۰ : قم)

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات جلد۱/ گروهی از نویسندگان.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری : ج.۲

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره)؛ شماره ۳۱.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۱۳-۹

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ق. -- کنگره ها

موضوع : محدثان شیعه -- ایران -- کنگره ها

شناسه افزوده : پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی(ره)

رده بندی کنگره : BP۱۱۶ /ق۸ ک۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۲۰۵۷۸

ص:۱

اشاره

گروهی از نویسندگان-

مجموعۀ مقالات جلد اول / گروهی از نویسندگان.-

قم: زائر، ۱۳۸۸

۱۱۳-۱۸۰-۹۶۴-۹۷۸- ۳۲۰ ص. ۹

کتابنامه بصورت زیرنویس.

[[مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی؛ اثر شماره: ۱۷

۱. قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ ق- کنگره ها.

۲. محدثان شیعه ، قرن ۳ ق. الف. کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی

۳ BP م ۸ق ۱۱۶

مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره)

شماره: ۱۷

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه

عنوان: مجموعۀ مقالات جلد اول

مؤلف: گروهی از نویسندگان

ناشر: انتشارات زائر

چاپخانه: زائر

صفحه بندی: فیض الله

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۹-۱۱۳-۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰

مرکز پخش: قم / چهارراه شهداء / انتشارات زائر

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹ - ص.پ: ۳۷۱۸۵-۳۵۹۷

ص:۲

فهرست مطالب

ص:۶

اسامی راویان مجهول اسناد سایر مشایخ بدین شرح است: ص:۷

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۲

شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله محمود ارگانی بهبهانی حائری

پدر مترجم

صاحب کتاب الفهرست مینویسد: شیخ ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی (پدر مترجم) اصالتاً از کوفه است،که در قم ساکن گردید و اولین کسی بود که احادیث کوفی ها را در قم منتشر کرد. گفتهاند: ایشان به فیض زیارت حضوریِ ثامن الائمه[علیه آلاف التحیه والثناء] مفتخر گردیده است. مشهورترین تألیفاتش کتاب القضاءلأمیرالمومنین علیه السلام و کتاب النوادر است. این دو کتاب را مرحوم شیخ مفید، احمد بن عبدون و حسین بن عبیدالله همگی از حسن بن حمزه علی بن عبدالله العلوی از علی بن ابراهیم بن هشام عن ابیه [رحمه الله علیهم اجمعین] خبر دادهاند.(۱)

ص:۱۳

۱- . مجمع الرجال القهپائی، ج، ص۷۹؛ فهرست شیخ طوسی، ص۱۱ شماره ۶ و الفهرست، دانشگاه مشهد/ ۱۹، شمارهٔ ۳۱.

مرحوم شیخ ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی از شاگردان مرحوم شیخ یونس بن عبدالرحمان و اصحاب امام علی بن موسی رضا علیه السلام بوده است.(۱) آورده اندکه: آن بزرگوار ضمن درک و ملاقات امام هادی علیه السلام نقل حدیث میفرمودند.(۲)

شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی

ابی العباس احمد بن علی النجاشی کوفی اسدی(۳۷۲ _ ۴۰۵ ق) دربارهٔ او مینویسد: ثقه فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب، سمع فاکثر وکتاب هایی بسیار تألیف کرده است و اواسط عمر نابینا گردید.(۳)

او استاد و از مشایخ اجازهٔ روایی بسیاری از فقها و علما شیعه از جمله : شیخ محمد بن یعقوب کلینی، شیخ محمد بن علی بن بابویه(صدوق) است، که در فصل خود خواهد آمد. ان شاء الله.

و محقّق داماد در رواشح، پدر شیخ بهایی، مجلسی، محقّق اردبیلی، و علامه طباطبایی(بحرالعلوم) نوشتهاند: او ثقه و صحیح الحدیث است به چند جهت... و در مستدرک وجوهی برای توثیق او ذکر شده است.

از تاریخ تولد و رحلت علی بن ابراهیم دقیقاً اثری به دست نیامده ولی محرز گردیده که ایشان اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در قید حیات بوده است. شیخ الطایفه مرحوم طوسی رحمه الله ایشان را از اصحاب امام هادی علیه السلام نوشته و

۱- . رجال علامه حلّی، ص۴ باب ابراهیم، ح۹.

۲- . جامع الرّواهٔ، ج۱، ص۳۸ شمارهٔ ۲۰۰.

۳- . رجال نجاشی، ج۲، ص۸۶ شماره ۶۷۸؛ تنقیح المقال، ج۲، ص ۲۶۰؛کتاب الرجال برقی وابن داوود، ص۲۳۷، به شمارهٔ۹۹۸؛ منتهی المقال؛ چاپ آل البیت؛ ج۴، ص۳۲۴ به رفم ۱۹۲۸؛ معجم الرجال الحدیث، ج۱۲، ص۲۱ به شماره ۷۸۳۰ و الذریعه، ص۳۰۲، به شمارهٔ ۱۳۱۶.

مرحوم شیخ درکتاب شریف عیون اخبارالرضا علیه السلام مینویسد حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ ق، از ایشان(مترجم) حدیث شنیده است. مترجم از فقها و محدثین ثقه و مورد اعتماد شیعهٔ اثنا عَشَری بوده، از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی " و بزرگانی دیگر است. مرحوم کلینی در کتاب کافی روایات فراوانی را از ایشان نقل کرده است. ایشان احادیث را بیش تر از مرحوم والد خود نقل میفرمود، که به واسطهٔ چنین بزرگانی، از قم، حمد و ثنای فراوان شده است. افتخار شهر مقدس قم است. شیخ الطایفه مرحوم طوسی درکتاب شریف الغیبه مینویسد: امام صادق علیه السلام دربارهٔ قم میفرماید:

قم بلدنا و بلد شیعتنا مطهره مقدسه قبلت ولایتنا اهل البیت لایریدهم احد بسوء إلا عجلت عقوبته مالم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم جبابره سوء، اما انهم انصار قائمنا ورعاه حقنا،ثم رفع رأسه الی السما و قال اللهم اعصمهم من کل فتنه ونجهم من هلکه.(۱)

قم شهر ما و پیروان و شیعیان ما است؛ سرزمینی پاک و پاکیزه که ولایت ما اهل بیت[عصمت و طهارت علیهم السلام] را پذیرفته و به آن معتقد شده اند. هیچ کسی تصمیم سوء نیت به مردم ننماید، مگر این که بی درنگ، سزا خواهد دید؛ تا زمانی که به همدیگر و برادران ایمانی خیانت نکنند. که اگر خیانت نمایند، خداوند بر آنان بد ستمکارانی را مسلط خواهد فرمود. آن ها یاوران قائم ما و رعایت کنندهٔ حقوق ما خواهند بود. آن گاه سرِمبارکشان را به جانب آسمان بلندکرد و فرمود: «خداوندا! آنان را از هر آشوب و گرفتاری و مصائب حفظ فرما و از هر مرگ و نیستی نگهدار.»

برتری قم بر سایر شهرها بر کسی پوشیده

نیست؛ زیرا آفتاب آمد دلیل آفتاب.

۱- . کتاب الغیبه، شیخ طوسی؛ والکنی والألقاب، شیخ عباس قمی ج۳، ص۸۷.

قم، مرکز دانش های امامان معصوم علیهم السلام است و شخصیت هایی علمی همانند زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله، ابی جریر، زکریا بن ادریس، ابراهیم ابی علی و... از بزرگان این دیارند. مرحوم شیخ الطایفه و نجاشی و... مرقوم فرموده اند : اینان احادیث کوفی ها را برای نخستین بار درقم منتشر کرده اند.

قم مقدس

و چون مترجم و پدرش را پس از کوچ از کوفه به قم، اهل این دیار و قمیدانستهاند. لذا طرداً للباب در عظمت و اهمیت آن شهر مقدس علمی فقهی که تمام مزایا و وجود فقها و علمای مشهور و بنام به یُمن وجود حرم مطهر ذریهٔ خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله و دختر باب الحوائج امام موسی بن جعفر و اخت الرضا و عمهٔ جواد الائمه علیهم السلام است، که امام رضا علیه السلام دربارهٔ ایشان فرموده اند:

«من زارها عارفاً بحقها فله الجنه» هرکس حضرت فاطمهٔ معصومه I را باشناخت زیارت کند، بهشت بر او واجب میشود.

و برادرزاده اش امام جواد علیه السلام فرموده است: «من زار عمتی فاطمه بقم فله الجنه» هر کس عمهام فاطمه معصومه را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب میگردد.

و محدث قمی در مدح قم و ساکنان آن با استناد روایاتی فراوان از معصومان علیهم السلام مینویسد:

۱. قم اولین شهری است که ولایت و امامت ائمه را پذیرفته و در آن، پیشی گرفته است.

۲. قم، قطعهای از بیت المُقَدَس است.

۳. دری از درهای بهشت به طرف قم گشوده میشود.

۴. قم آشیانهٔ آل محمد صلی الله علیه وآله و شیعیان آنان است.

۵. زمانی که فساد و فتنه همه جا را فرا گیرد، به قم و اطراف آن پناهنده شوید؛ زیرا بلا از قم دور است.

۶. فرشتگان، مأمور دفع و رفع بلا از قم و ساکنان آن هستند.

۷. هیچ ستمکاری به قم قصد ننماید، مگر خداوند قهار او را دَر هم شکند، یا او را به بلا و مصیبت و دشمنی مبتلا میسازد، تا مردم از او آسوده شوند.

۸. قم، جایگاه قدوم[مبارک امین وحی الهی] جبرائیل علیه السلام است.

۹. اهالی قم در قبرستان حسابرسی میشوند و از قبرشان به بهشت محشور خواهند شد.

نامهٔ امام حسن عسکری علیه السلام

علامهٔ مجلسی در بحارالانوار به نقل از مناقب مینویسد:

حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام نامهای به مردم قم مرقوم فرمودند که قریب به این مضامین است: به درستی که پروردگار متعال به لطف و مهربانیاش بر بندگانش در پیغمبریِ حضرت محمد صلی الله علیه وآله که ایشان را بشارت دهنده و ترساننده قرار داده، منت گذاشته و شما مردم را موفق به قبولش کرده و به همین هدایت ارجمند ساخته. و شما را وسیلهای برای کاشت و آبیاری آن نبوت در دل های بازماندگان و آیندگان _ همان گونه که در دل های نیاکان و گذشتگانتان کاشته شده بود _ و علت طولانی شدن عمرهایشان در پیروی(و اعتقاد به امامت بلافصل امامان دوازده گانهٔ مظلوم علیهم السلام) و فرمانبُرداریاش داشته است. لذا گذشت آنچه را بر راستی و درستی و رستگاری انجام داده و خود را در ردیف رستگاران قرار داده و از ثمرات و میوه های شیرین آنچه در آینده ومحشر است متنعم کرده و از گذشته برای آینده توشه

برداری کردند.(۱)

۱- . الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج۳، ص۸۷.

به هرحال مردم قم در ارسال وجوه شرعی خود به امام عصرشان کوشا بودند وآن حضرات متقابلاً بعضی از اهالی قم همچون: ابی جریر، زکریا بن ادریس، و زکریا بن آدم، و عیسی بن عبدالله بن سعد و... را با اهدای انگشتر، کفن و... مفتخرکرده. و این که مردم با عشق و علاقه به امامان معصوم و مظلوم خود علیهم السلام پیراهن اعطایی امام رضا علیه السلام را تبرکاً تا هزار دینار طلای خالص و بیشتر خریداری کردند، که علامه مجلسی در این باره روایات بسیاری را درکتاب السماء و العالم نقل فرموده است. و همچنین مردم قم عاشقانه املاک و باغ های انار، زمین های زراعتی و دکانها... را وقف آن حضرات کرده اند.(۱)

و ایشان از مشایخ اجازهٔ فقهی و روایی و... فقها و علما و بزرگانی بوده است به دلیل کتب اربعهٔ مشایخ سه گانه که حاکی از نقل روایات فقهی و اصولی است و در اکثر آن ها از محمد بن ابی عمیر که معاصر امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام و دارای ۹۴ تألیف بوده است به گفتهٔ ابن بطّه(۲) و از امام رضا وامام جواد علیهما السلام روایات نقل میکرد.(۳)

و از صفات حمیده اش این که هیچ روایتی از عامه نقل نمیکرد، ولی به عکس، عامه زیاد از ایشان نقل حدیث مینمودند.(۴)

علاّمه مجلسی در بحارالانوار مینویسد: مترجم از بزرگان راویان شیعهٔ امامیه و مهم ترین مشایخ اجازه روایىِ فقها وعلمای متقدم است.(۵)

وکتب تراجم رجال وشرح حال نویسان روزگار، از مقام علمی، معنوی و

۱- . همان/ ۸۸.

۲- . فهرست شیخ طوسی، ص۴۰۴، شمارهٔ ۶۱۸.

۳- . همان.

۴- . تنقیح المقال، مامقانی، ج۲، ص۶۲، باب محمّد.

۵- . بحار الانوار، ج۵، ۱۲۸.

صداقت و وثاقت گفتار ایشان فراوان نوشتهاند ازجمله فهرست ابن ندیم مینویسد:

«مترجم از فقها و علما و... بوده است».(۱)

در حدود ۷۲۴۰ حدیث از مترجم(علی بن ابراهیم قمی) نقل گردیده، که در برخی عبارت «علی عن ابیه» و در بسیاری عبارت «علی بن ابراهیم عن ابیه» و در پارهای نیز عبارت «علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه» آمده است. و احادیثی را که با عبارت «روی عن ابیه» رسیده،تا ۶۲۱۴ مورد ذکر کرده اند. مترجم با الطاف ربوبی که «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» دانش های سودمند معنوی مذهبی نوری است که از ذات اقدس ربانی یکتای بی همتا بر قلب کسی بخواهد نور افشانی میفرماید».

همچنین دربارهٔ تفسیر قرآن وتألیفاتش نوشتهاند: مترجم از حامیان مذهب حَقّه بوده که برای تیّمن و نمونه: مرحوم طبرسی از فقها و علمای شیعهٔ امامیهٔ قرن ششم هجری در کتاب شریف اعلام الوری باعلام الهدی مینویسد:

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بسطام بن مرّه از عمرو بن ثابت نقل کردکه امام علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام فرمود:

«من ثبت علی موالاتنا فی غیبته قائمنا اعطاه الله اجر الف شهید مثل شهداء بدر».(۲)

هرکَس بر مَحبت(و امامت بلافصل ما امامان دوازده گانهٔ معصوم مظلوم و به خصوص ولایت و امامت خاتم الاوصیاء علیه السلام از) ما، در زمان غیبت قائم، ثابت قَدَم بماند، خداوند پاداش هزار شهید همانند شهیدان بَدر را به او مرحمت خواهد فرمود.

۱- . همان.

۲- . اعلام الوری باعلام الهدی، ج۲، ص۲۳۱، باب دوم، فصل اول.

استادان علی بن ابراهیم قمی رحمه الله

وی از فقها و علمای بسیاری نقل حدیث میفرمود؛ از جمله:

۱. شیخ ابراهیم بن هاشم، پدر بزرگوارش که اکثر قریب به اتفاق نقل احادیث را نخست از ایشان آغاز میکرد و این روش علمای حق شناس از زحمات معنوی، علمی و... پدر و همچنین متّخذ از آیات و روایات است.

۲. احمد بن خالد البرقی؛

۳. احمد بن محمد بن عیسی؛

۴. احمد بن اسحاق الأحوص؛

۵. اسماعیل بن عیسی المعروف بالسندیّ؛

۶. جعفر بن سلمه الأهوازی؛

۷. الحسن بن سعید الأهوازی؛

۸. الحسن بن موسی الخشّاب؛

۹. الحسین بن سعید الأهوازی؛

۱۰. داوود بن القاسم الجعفری؛

۱۱. الرّیان بن الصلت(که در برخی مسانید پدرش را واسطه قرار داده اند)؛

۱۲.صالح بن السندی(که در برخی مسانید پدرش را واسطه قرار داده اند)؛

۱۳. علی بن محمد القاسانی؛

۱۴. القاسم بن محمد البرمکی ؛

۱۵. محمد بن ابی اسحاق الحفّاف؛

۱۶. محمد بن الحسن؛

۱۷. محمد بن خالد الطیالسّی؛

۱۸. محمد بن سالم؛

ص:۲۰

۱۹. محمد بن علی الهمدانی؛

۲۰. محمد بن عیسی بن عبید؛

۲۱. محمد بن یحیی؛

۲۲. المختار بن محمد بن المختار؛

۲۳. هارون بن مسلم؛

۲۴. یاسر الخادم.

شاگردان علی بن ابراهیم قمی

فقها و علما به نقل احادیث و اخبار از ثقه المحدثین مرحوم شیخ علی بن ابراهیم قمی افتخار میکردند.از جمله: محمد بن یعقوب کلینی روایاتی فراوان در کتاب های خود از مترجم نقل فرموده است. برای نمونه: «روی عنه ابو محمّد الحسن بن حمزه العلوی الطبری و محمد بن علی بن الحسین عن ابیه و محمّد بن الحسن و حمزه بن محمّد العلوی و محمّد بن علی ماجیلویه فی(ست) فی ترجمته».

مرحوم ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی متوفای ۳۸۱ ق، مشهور به شیخ صدوق از مرحوم پدرش و از مترجم در ضمن مشایخ اجازهٔ روایی(به) در طریق هشام بن سالم و طریق صفوان بن یحیی و ذریح المحاربی و ابراهیم بن عبدالحمید و غیر آنان... در شرح حال خود و مجیزین ذکر مینماید که برای رعایت اختصار به ذکر عناوین بقّیه حضرات مجازین اکتفا میشود:

۱. احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی؛

۲. احمد بن علی بن زیاد؛

۳. احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم که فرزند عالم خود مترجم است؛

۴. احمد بن محمد العلوی؛

۵. الحسن بن حمزه بن علی بن عبیدالله ؛

۶. الحسن بن القاسم ؛

۷. الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام؛

۸. الحسن بن ابراهیم بن ناتانه؛

۹. الحسین بن حمدان؛

۱۰. حمزه بن محمد العلوی؛

۱۱. علی بن عبدالله الورّاق؛

۱۲. علی بن الحسین بن بابویه؛

۱۳. علی بن محمد بن قولویه؛

۱۴. محمد بن احمد الصفوانی؛

۱۵. محمد بن الحسن الصّفار؛

۱۶. محمد بن الحسن بن الولید؛

۱۷. محمد بن الحسین؛

۱۸. محمد بن علی ماجیلویه؛

۱۹. محمد بن قولویه؛

۲۰. محمد بن موسی بن المتوکل که با مرحوم کلینی که در طلیعهٔ مجازین نگاشته شد جمعاً بیست و یک نفر شده اند.[رحمت الله علیهم اجمعین] که توانستهام در لا به لای کتب رجالی و تراجم به دست آورم.

تألیفات علی بن ابراهیم

کتاب تفسیر معروف به تفسیر قمی؛

کتاب ناسخ و منسوخ؛

كتاب قرب الاسناد؛

ص:٢٢

کتاب الشرایع؛

کتاب الحیض؛

کتاب التوحید و الشرک؛

کتاب فضایل امیرالمؤمنین؛

کتاب المغازی؛

کتاب الأنبیاء علیهم السلام؛

رساله فی معنی هشام و یونس؛

جواب مسایلی که محمد بن بلال از ایشان پرسیده است به نام «کتاب المشذر»؛

کتاب المناقب؛

کتاب تزویج المأمون ام الفضل؛(۱)

کتاب اختیار القران و روایاته؛(۲)

مختصر تفسیر القمی

توضیحاً کمال الدین عبدالرحمن بن محمد بن ابراهیم العتائقی الحلی(۶۹۹ _ ۷۸۶ ق)، تفسیر را مختصر کرده و نسخه خطّی آن در ۱۶۸ برگ به اندازه ۲۶ در ۱۸ سانتی متر و هر برگ ۲۱ سطر است، صفحاتی از اول آن نسخه خطّی به نام مختصر تفسیر القمی ناقص و آغازش از تفسیر آیهٔ شریفهٔ (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلا إِبْلِیسَ أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ)(۳). در انجامش تملک عبدالحمید بن محمد تقی الدهقی در شهر ۱۳۱۷ با مُهر بیضی شکل او است

۱- . معالم العلماء، شهرآشوب، ص۶۲، شماره ۴۲۴.

۲- . معجم الرجال الحدیث، ج۱۲، ص۲۱۲ شمارهٔ ۷۸۳۰.

۳- . بقره/ ۳۴.

به فهرست نُسَخ خطّی کتابخانهٔ عمومی آیت الله مرعشی نجفی قم(۱)، و سید محمد حسین حسینی جلالی حفظه الله آن را به صورت کتاب رقعی زیراکس کرده است. و بعضی نوشتهاند: کتاب وزین اصول، فروع و روضهٔ کافی ثقه الاسلام کلینی را میتوان «مُسند علی بن ابراهیم» نامید؛ زیرا بیش تر روایاتش منقول

از مترجم است.(۲)

مقبرهٔ مترجم

با وجودی که تاریخ دقیقی از تولد ورحلتش به دست نیامده، ولی قبر شریفش هم اکنون درسمت جنوبی شهرداری سابق و سمت شمالی باغ ملی یعنی مقبره شیخان قم و زیارتگاه مردم حق شناس است در کتاب «هدیه العارفین» میخوانیم «مات فی حدود ۲۸۵»(۳)، در حدود ۲۸۵ وفات یافته است، ولی اکثر کتاب های معتبر مینویسند : تا سال ۳۰۷ ق، از ایشان احادیث میشنیده اند. و شیخ الطایفه مرحوم طوسی در «الفهرست» خود بیش از بیست حدیث از مترجم و پدرش نقل کرده است(۴) که مترجم نخست از پدر بزرگوارش نقل احادیث میفرمودند، و نیز از مرحوم ابراهیم بن هاشم پدر مترجم نیز بیش از شانزده روایت نقل کرده است.(۵) و در اهمیت و بزرگواری مترجم، همین بس که سروده اند:

۱- . فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ عمومی آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله ، ج۱، ص۳۰۹، ش۲۸۲، تألیف؛ سید احمدحسینی اشکوری.

۲- . گنجینهٔ دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی، ج۱، ص۸۵، شمارهٔ ۱۲۳.

۳- . هدیهٔ العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الظنون، ج۶، ص۶۷۸.

۴- . الفهرست، افست دانشکده الهیات دانشگاه مشهد، ۱۲، ۱۹، ۵۵، ۶۴، ۸۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۷۷، ۳۳۴، ۲۶۶، ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۷.

۵- . همان.

علی القمی سبط هاشم جش ثقه ثبت من الاعاظم

و بعضـی کتب رجالی نوشـتهاند که: مترجم «کتاب الشـرایع» مینویسد: گوشت الاغ (وبعضی «لحم العیر» نوشتهاند) حرام دانسته آن را از مـترجم بعیـد دانسـته و نیز حـدیث ازدواج ام الفضـل دخـتر مـأمون را بـا امـام محمـد بن علی جوادالائمه علیه السـلام نوشتهاند.(۱)

یکی از امتیازهای تفسر قمی که از تفاسیر اولیه وقدیم فقها و علمای شیعه امامیه اِثنا عَشَر است که تمام آیاتی را تفسیر به استناد روایات ازمعصومان علیهم السـلام است و چه بسا مرحوم علامه سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان که همین روش را داشته، به پیروی از آن بزرگـوار است که نوشـتهاند: «آنچه علی بن ابراهیم آورده تفسـیر به مـأثور، و نصّ صـریح است ــ که ازحضـرت صـادق علیه السـلام به اسـتناد ومتـون مختلـف روایت شـده و بـا قـوانین حکمت و منطـق ــ و اکتشافـات طـبیعی وفلکی مطـابق است».(۲)

مصادر و مسانید کتاب شرح حال علی بن ابراهیم قمی

۱ . الفهرسـت، شـیخ الطـایفه امـامیه ابی جعفر محمـد بـن الحسـن بن علی طوسـی رحمه الله ۳۸۵ ــ ۴۶۰ افسـت از روی چـاپ اسپرنگر، به کوشش محمود رامیار، دانشکدهٔ الهیات دانشگاه مشهد مقدس، ۲۸ اسفند ۱۳۴۸ش.

۲ . بهجه الآمال فی شـرح زبـده المقال، تألیف شـیخ ملا علی علیاری تبریزی متوفای ۱۳۲۷ ق، تحقیق سـید هدایه الله مسترحمی جرقوئی اصفهانی چاپ ۱۴۱۴ ق، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور.

۳.تنقیح المقال، تألیف شیخ عبدالله مامقانی،

. رحلی، چاپ سنگی.

۱- . بهجه الاّمال، ج۵، ص۳۵۴.

۲- . درّهٔ التاج لغرهٔ الدّیاج، تألیف محمود بن ضیاء الدین شیرازی(۶۳۴-۷۱۰ ق)، ص۱۲۴.

۴ . جامع الرّواه و ازاحه الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، تألیف محمد بن علی اردبیلی غروی حائری، چاپ ۱۴۰۳ ق، دارالاضواء، بیروت، لبنان.

۵ . دُرّه التاج لغره الدّیاج، تألیف محمود بن ضیاء الدین مسعود شیرازی(۶۲۴ _ ۷۱۰ ق)، به کوشش سید محمد مشکوه، چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۷ ش.

۶ . رجال العلامه الحلی، تألیف شیخ الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی المعروف بالعلامه المتولد ۶۶۸ و المتوفی ۷۲۶ق، تحقیق سید محمد صادق بحرالعلوم، چاپ دوم ۱۳۸۱ ق، نشر مکتبه الرضی، قم، ۱۴۰۲، ق.

۷ . رجال النجاشی، تألیف احمد بن علی نجاشی کوفی اسدی ۳۷۱ _ ۴۵۰ ق. تحقیق: محمد جواد نایینی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، دارالأضواء، بیروت، لبنان.

۸ . فهرست نسخه های خطّی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، سید احمد حسینی اشکوری، قم، ناشر کتابخانه آیت الله مرعشی رحمه الله.

۹ . قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، چاپ سال ۱۳۸۴ ق، مرکز نشر الکتاب.

۱۰ . کتاب الفهرست للندیم، تألیف محمد بن اسحاق ندیم، تحقیق رضا تجدد حائری مازندرانی، چاپ ۱۳۹۱ ق.

۱۱ . مختصر تفسیر القمی، تألیف شیخ علی بن ابراهیم قمی به صورت نسخهٔ خطی و مقدمهٔ سید محمد حسین حسینی جلالی، زیراکس رقعی، ۱۴۲۳ ق.

۱۲ . مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، تألیف شیخ آقا بزرگ تهرانی، تحقیق: احمد منزوی، چاپ اول ۱۳۷۸ ق.

۱۳.معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه و اسماء المصنفین منهم قدیماً و حدیثاً (تتمهٔ

کتاب الفهرست للشیخ ابی جعفر الطوسی)، تألیف محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی(متوفای ۵۸۸ ق.) منشورات حیدر، نجف اشرف، ۱۳۸۰ ق.

۱۴ . معجم المؤلفین، تراجم مصنفی الکتب العربیه، تألیف عمر رضا کحاله، چاپ مکتبه المثنی و دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۵ . معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرّواه، تألیف استاد الفقها سید ابوالقاسم موسوی خویی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.

ص:۲۶

۱۶ . نقد الرجال، تألیف سید مصطفی بن الحسین الحسینی التفرشی از علمای قرن یازدهم هجری، چاپ اول، مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام، قم.

۱۷ . هدیه العارفین اسماء المؤلفین آثار المصنفین من کشف الظنون، تألیف اسماعیل باشاالبغدادی، چاپ ۱۴۱۳ ق. دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

ص:۲۷

زندگی نامه رضا آقابابایی، خانم قاسمی نژاد

اشاره

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی یکی از محدّثین و مفسّرین مورد وثوق امامیه واز عالمان بزرگ شیعه و از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ق) است. در حقیقت علی بن ابراهیم اولین مفسّر شیعی میباشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته، ولی سید صدرالدین عاملی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام بر شمرده است.(۱)

او در میان رجال معتبر شیعی، درخششی ویژه و شهرتی کم نظیر دارد. وی از شخصیّتهای تابان وستارههای درخشان جهان تشیع است، و صاحب کتب متعددی بوده است.(۲)

تاریخ دقیق ولادت، زندگی و وفات این بزرگوار روشن نیست. گویا علی بن ابراهیم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام می زیسته و پس ازآن حضرت نیز تا سال ۳۰۷ هـ . ق در قیدحیات بوده، زیرا شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام اظهار داشته که

حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ هجری قمری

ص:۲۸

۱- . نجاشی، احمد بن علی الرجال، ج۱، ص۱۲۶.

۲- . فصلنامه فرهنگی پژوهشی قم، شماره هفتم و هشتم، مقاله تفسیر قمی، ص۲۵۴.

از علی بن ابراهیم روایت شنیده است(۱). برخی نیز وفات او را به سال ۳۲۹ق دانستهاند.(۲)

علی بن ابراهیم ازنعمت پدر، برادران و فرزندان عالم و فرزانه نیز برخوردار بوده است. پدرش از محدّثان بنام بود. ابراهیم بن هاشم پدر بزرگوار علی بن ابراهیم کنیه اش ابواسحاق قمی است. وی در اصل از بزرگان شیعی کوفه بوده که بعدها به شهر قم مهاجرت کرده است. او از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام میباشد.

درباره علی بن ابراهیم گفتهاند: «ابراهیم بن هاشم اولین کسی بود که احادیث ائمه بزرگوار تشیع را که در میان کوفیون رایج بود، در شهر قم منتشر کرده است.(۳) از این رو میتوان او را پیشگام حدیث در قم دانست. شیخ طوسی، او را از شاگردان یونس بن عبدالرحمان _ از اصحاب امام رضا علیه السلام _ دانسته است(۴) و میگوید: «ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضا علیه السلام رسیده و محضر او را درک کرده است.(۵)

ایشان کتاب های متعددی دارد که از جمله آن هامیتوان به «النوادر» و «قضایا امیرالمؤمنین» اشاره کرد.(۶) ابراهیم بن هاشم، از طریق نقل روایات و احادیث ائمه علیهم السلام، خدمت بزرگی به اسلام نمود و عشق و علاقه خویش را به مکتب ائمه معصومین علیهم السلام ابراز کرد.

۱- . شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا علیه السلام (چاپ قدیم)، ص ۱۶۱.

۲- . شیخ طوسی: رجال، شماره ۳۳.

۳- . نجاشی: الرجال، ص۱۶.

۴- . شیخ طوسی: رجال، ص۳۶۹.

۵- . شیخ طوسی: الفهرست، ص۴.

۶- . قاموس الرجال: ج۱، ص ۳۲۴؛ شیخ طوسی، رجال، شماره ۱۹۷.

اگر چه ابراهیم بن هاشم را در زمره یاران امام رضا علیه السلام به شمار آورده اند، اما هیچ روایتی از امام رضا علیه السلام و نیز یونس بن عبدالرحمان به

نقل از او یافت نشده اما روایات متعددی را از امام جواد علیه السلام نقل کرده که در کتب حدیثی معروف تشیع به ثبت رسیده است.(۱)

وی ازدانش بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و از آنها روایت نقل کرده است که تعدادشان حدود ۱۶۰ نفر است. از جمله آن بزرگان، محمد بن ابی عمیر است که تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است.(۲)

علی بن ابراهیم علاوه بر پدری فرزانه، برادران و فرزندانی داشته که همگان از راویان مشهور و معروف شیعه بودهاند.

از برادران علی بن ابراهیم می توان به اسحاق بن ابراهیم اشاره کرد. به نظر میرسد که وی برادر بزرگ علی بن ابراهیم بوده زیرا کنیه پدرشان (ابراهیم) ابو اسحاق بوده است. از آن جایی که کنیه هر شخصی معمولاً بر اساس نام فرزند اول آن شخص بوده بنابراین احتمال میرود که اسحاق، برادر بزرگ علی بن ابراهیم است. هم چنین روایت علی بن ابراهیم از برادرش اسحاق این ادعا را قوت می بخشد.

شیخ عباس قمی دراین باره میگوید: «از برخی روایات معلوم میشود که علی بن ابراهیم، برادری به نام اسحاق داشته و از برادرش اسحاق روایاتی نقل کرده است».(۳)

آیت الله خویی نیز این مطلب را یادآوری کرده است.(۴) البته از دیگر برادران وی چندان اطلاعی در دست نیست.

ص:۳۰

۱- . خویی، سید ابوالقاسم: معجم الرجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷ و ۳۲۱.
۲- . همان: ص۳۱۷ و ۳۱۸.
۳- . قمی، شیخ عباس: فوائد الرضویه، ص۲۶۴.
۴- . خویی، سید ابوالقاسم: معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۲۱۴.

فرزندان علی بن ابراهیم عبارتند از:

۱. احمد بن علی بن ابراهیم:

وی از بزرگـان شیعه بوده و شیخ صـدوق بـا عبـارت رضـی الله عنه از او به نیکی نام برده و روایات بسـیاری از وی نقل کرده است.(۱) شأن ومقام والای او به حدی است که یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خود ــ لسان المیزان ــ از وی یاد کرده میگویـد: «احمد بن علی در ری سـکونت داشـته و کنیهاش ابوعلی بوده است».(۲) او از پـدرش و نیز چنـد تن دیگر از بزرگان همچون سعد بن عبدالله بن جعفر حمیری و احمد بن ادریس، احادیثی شنیده و نقل کرده است.(۳) روایات این فرزانه قمی، در مجموعه گرانسنگ بحارالانوار نیز به چشم میخورد.(۴)

۲. محمد بن علی:

او از استادان شیخ صدوق به شمار میآید به گونه ای که آن فقیه بزرگ شیعه از محمد بن علی بن ابراهیم قمی روایاتی را نقل کرده است. محمد کتاب هایی را مشتمل بر احادیث ائمه معصومین علیهم السلام تنظیم و تهیه کرده است.(۵)

۳. ابراهیم بن علی:

او از دیگر فرزندان فرزانه مفسّر علی بن ابراهیم است و روایاتی را به نقل از پدرش بیان و منتشر کرده است.(۶)

۱- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ: الذریعه، ج۱، ص۳۲.

۲- . عسقلانی، ابن حجر: لسان المیزان.

۳- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ: همان، ص۸۵.

۴- . علامه مجلسی: بحارالانوار، ج۳، ص۳۹.

۵- . طبقات اعلام الشیعه، ج۱، ص۱۶۷.

۶- . علامه مجلسی: همان، ج۸۲، ص۱۲.

شیخ عباس قمی میگوید: «از مجموعه بحارالانوار، چنین بر میآید که ابراهیم بن علی، از محدّثانی بوده است که روایات زیادی را

نقل نموده است».(۱)

یکی از نویسندگان تعداد۴۸ استاد و ۲۳شاگرد وی را بر شمرده است.

اساتید علی بن ابراهیم

۱. ابراهیم بن هشام، ۲. احمد بن عبدالله برقی، ۳. احمد بن اسحاق قمی، ۴. ایوب بن نوح، ۵. ریان بن صلت، ۶. احمد بن حسین بن ابی خطاب.

شاگردان علی بن ابراهیم

۱. محمد بن یعقوب کلینی، ۲. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، ۳. حسن بن حمزه علوی، ۴. علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق)، ۵. محمد بن علی بن ماجیلویه، ۶. حمزه بن محمد علوی، ۷. محمد بن حسن بن ولید، ۸. محمد بن قولویه قمی.(۲)

علی بن ابراهیم علاوه بر عصر امام هادی علیه السلام، در دوران حیات پر برکت امام حسن عسکری علیه السلام و نیز زمان غیبت صغری زندگی میکرده است.(۳) البته در کتاب های معتبر شیعه هیچ روایتی از امام هادی علیه السلام و نیز دیگر امامان معصوم علیهم السلام به نقل از علی بن ابراهیم یافت نشده است.

آیت الله خویی در این باره میگوید: «نبودن روایت مستقیم از ائمه علیهم السلام منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمره اصحاب امام هادی علیه السلام باشد».(۴)

۱- . قمی، شیخ عباس: همان، ص۲۶۴.

۲- . ابن ندیم: الفهرست، ص۳۳۵.

۳- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ: همان، ج۴، ص۳۰۲.

۴- . علامه طباطبایی: المیزان، ج۴، ص۱۹۱.

علاقه و دلدادگی او نسبت به سرچشمه های ناب امامت، به اندازهای بود که نه تنها شیعیان، بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این موضوع اشاره کردهاند. ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است، از علی بن ابراهیم در کتاب خویش نام برده و سپس میگوید: «او از شیعیان سرسخت است». سرسختی و ارادت او نسبت به پیشوایان معصوم علیهم السلام در لابهلای روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده به خوبی آشکار است.

پرواز به بی کران

از تاریخ وفات علی بن ابراهیم قمی اطلاع دقیقی یافت نشده، اما پژوهشگران براساس روایتی که شیخ صدوق درباره وی در کتاب عیون اخبار الرضا نقل کرده، که علی بن ابراهیم تا سال ۳۰۷ ق (۹۱۹ میلادی) زنده بوده و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است.(۱)

سرانجام روح ملکوتی آن فرزانه دوران، به بی کران ها پرواز کرد و پیکر پاکش در شهر قم به خاک سپرده شد و بدان سرزمین مقدس، شرافتی دیگر بخشید.

آثار و تألیفات علی بن ابراهیم قمی

راویان و اصحاب امامان معصوم علیهم السلام، به منظور ثبت و ضبط معارف ناب و مکتب تشیع و انتقال آن به نسل های آتی، احادیث معتبر را از نزدیک ترین و مطمئن ترین یاران ائمه علیهم السلام دریافت میکردند و سپس آن ها را درموضوعات مختلف دسته بندی و تنظیم کرده، هر موضوعی را در کتابی مستقل و با نامی ویژه به نگارش در میآوردند.

۱- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ، همان.

علی بن ابراهیم بن هاشم که از معروف ترین راویان تشیع است و روایات بسیار زیادی (بیش

از ۷۰۰۰ حدیث) را نقل کرده، به این امر مهم (دسته بندی موضوعی روایات) همت گمارد، به گونهای که نام ۱۴ کتاب او به ثبت رسیده است.

شیخ طوسی پنج کتاب او را چنین نام میبرد(۱): التفسیر، الناسخ و المنسوخ، قرب الاسناد، الشرایع و المغازی.

دانشمند بزرگ علم رجال ابو العباس نجاشی علاوه بر کتاب های نامبرده از دیگر کتاب های وی چنین نام میبرد(۲): التوحید و الشرک، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، الانبیاء، المشذر، الحیض، رساله ای در معنای هشام و یونس و جواب مسائل محمد بن بلال.

شیخ طوسی درکتاب الفهرست، نوشته های علی بن ابراهیم را برشمرده که دربین آنها کتاب «تفسیر» و «ناسخ و منسوخ» به چشم می خورد.

ابن شهرآشوب نیز از کتاب ها و نوشته های علی بن ابراهیم یادکرده و در بین مجموعه آثار او، کتاب «تفسیر» و کتاب «ناسخ و منسوخ» او را نیز نام برده است.(۳)

مرحوم کلینی صاحب کتاب اصول کافی که بسیاری از احادیث خود را از ایشان گرفته است، این شخصیت والا را با اوصافی چون «ثقه فی الحدیث، معتمد،صحیح المذهب، سمع فاکثر» ذکر مینمایند.(۴)

۱- . شیخ طوسی: فهرست / ۱۱۵، شماره ۳۸۲.

۲- . نجاشی: رجال / ۲۶۰، شماره ۶۸۰.

۳- . ابن شهر آشوب: منقاب آل ابی طالب، ص۵۵.

۴- . خویی: همان، ج۱۱، ص۱۹۳.

اگر چه هر یک از کتاب های این فقیه بزرگ اسلام، خود گنجینهای ارزشمند است اما کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی ازامتیاز ویژه و موقعیت برجستهای برخوردار است که نگاهی به آن کتاب ضروری مینماید. آن چه دراین مقاله به آن پرداخته شده است نگاهی اجمالی به تفسیر اوست که در میان مفسّران به تفسیر قمی شهرت یافته است.

نقد تفسیر قمی ازدیدگاه های مختلف

تفسیر قمی یکی از کهن ترین تفاسیر شیعی است که امروزه در دست داریم و ازمهم ترین منابع مفسّران امامیه در طول قرون گذشته تا عصر حاضر می باشد.(۱)

این تفسیر به لحاظ عبارت و شیوه بیان، رسا و از نثری محکم و نیرومند برخوردار است. اساس این تفسیر بر پایه نقل استوار است. این تفسیر در نوع خودکم نظیر بلکه بی نظیر و درعین اختصار و ایجاز، در بیان آیات کامل و فراگیر است.آنچه درباره تاریخ عصر نزول و آداب و عادات جاهلیت به اشارت درقرآن آمده به طور کامل دراین تفسیر روشن شده است.(۲) این تفسیرهم چنین مورد استناد کتب اربعه بوده است.(۳)

این تفسیر با مقدمهای شروع می شود که خلاصهای است از رسالهٔ منسوب به نعمانی و با مختصر تغییر و جابه جایی عبارات.(۴) گروهی از مفسّران این تفسیر را به دو نفر دیگر از شخصیت های بزرگ تاریخ اسلام نیز نسبت داده اند؛ یکی سعد بن عبدالله اشعری و دیگری سید مرتضی علم

الهدی. که امروزه این نظریه مردود است.(۵)

ص:۳۵

۱- . دایره المعارف تشیع: ج۴، ص۲۴۹۴.

۲- . نامه قم: شماره ۷ و ۸، ص۲۵۳.

۳- . دایره المعارف تشیع: همان.

۴- . علامه مجلسی: همان، ج ۹۰.

۵- . نامه قم: همان، ص۲۵۴.

طبق یادداشت های آیه الله معرفت در فصل نامه قم چون مقدمه تفسیر به طور مسلّم از علی بن ابراهیم نیست این تردید را به وجود آورده بود،(۱) ثانیاً انتساب این تفسیر به علی بن ابراهیم قمی نیز در اعصار بعد شهرت یافته است.

تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، از این رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات به آسانی دست کشیده است. درحقیقت این کتاب از تفاسیر تأویلی شمرده میشود و تأویل های دور از ذهن در آن بسیار زیاد است.(۲) از این رو بسیاری از آیات به فضائل اهل بیت علیهم السلام یا به احوال دشمنانشان تفسیرشده که معنای پایانی آن آیات به شمار میآیند.

در این تفسیرتنها روایات، گرد آوری نشده، بلکه آیات و کلمات بدون استناد روشن به روایات تفسیر شده و شأن نزول آیات به تفصیل بیان گردیده و قصص انبیا ووقایع زمان پیامبر صلی الله علیه وآله ومباحث فقهی حجم گستردهای از کتاب را تشکیل میدهد.(۳)

پیشینه چاپ تفسیر قمی

کتاب تفسیر علی بن ابراهیم در اصل نسخه های مختلف داشته، از جمله نسخهای از این تفسیر به روایت نوه مؤلف به دست ابن طاووس رسیده است و او در وصف این نسخهگفته که جمیع کتاب در چهار جزء در دو مجلد واقع است.(۴)

۱- . همان: ص۲۵۵.

۲- . علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج۱، ص۳۵.

۳- . دانشنامه جهان اسلام، ج۲، ص۷۰۲.

۴- . کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ص۵۴۴.

تفسیر علی بن ابراهیم چندین بار به چاپ رسیده که اولین بار در ۱۳۱۳ ق بوده است. سپس سیدطیب جزائری نیز آن را تصحیح کرده و در ۱۳۸۶ ق در نجف به چاپ رسانده است. نسخه ای دیگر از تفسیر در سال ۱۳۱۵ هـ. ق چاپ شد و بار دیگر همراه با تقریظ مختصری از آقا بزرگ تهرانی و مقدمه و تصحیح سید طیب موسوی جزائری با ملاحظه چهار نسخه آن، در سال ۱۴۰۴ هـ. ق در قم طبع و نشر، و در سال ۱۴۱۱ هجری قمری، با همان خصوصیات تجدید چاپ شده و تنها فرق آن با چاپ سوم، تغییر شماره صفحات آن است.(۱)

نسخه ای با عنوان تفسیر علی بن ابراهیم در دست است،که نخستین بار حسن بن سلیمان حِلّی به نقل از شهید اول (متوفی ۷۸۴ هـ) نقلهایی از این نسخه را دیده و سپس در کتابهایی مانند بحارالانوار، روایات آن در ابواب مختلف پراکنده شده است.

نگاه ارزشی به تفسیر قمی

تفسیر علی بن ابراهیم تمام سوره های قرآن را در بر دارد، ولی در هر سوره، برخی آیات به صورت گزینشی تفسیرشده و از برخی بدون تفسیر گذشته است. این تفسیر عمدتاً با استناد به روایات، به تفسیر آیات پرداخته و از این رو آن را از تفاسیر مأثور و روایی به شمار آورده اند. ولی با توجه به این که اجتهادهایی از مولف نیز در آن دیده می شود، می توان آن را تفسیر اجتهادی ــ روایی یا روایی ــ اجتهادی نامید.

از نظر ارزش و اهمیت، تفسیر قمی یکی از قدیمی ترین تفاسیر شیعه است و منبعی روایی برای جوامع تفسیری شیعه، مانند تفسیر برهان و نور الثقلین، و تفاسیر اجتهادی ــ روایی شیعه است.

۱- . دانشنامه جهان اسلام: همان.

از سوی دیگر، در این کتاب در مواردی بسیار از مشایخ مهم علی بن ابراهیم چون احمدبن محمدبن عیسی و محمدبن عیسی بن عبید و احمدبن ابی عبداللّه برقی، با واسطه معاصران علی بن ابراهیم، نقل شده است. در سند دیگری از ابراهیم بن هاشم، پدر و استاد اصلی علی بن ابراهیم، با دو واسطه روایت شده و از معاصران وی چون محمدبن یحیی و سعدبن عبداللّه نیز با واسطه نقل شده است.(۱)

در مقدمه تفسیر قمی، مباحث کلی علوم قرآنی به صورت تقسیم بندی آیات در حدود پنجاه عنوان به نقل از علی بن ابراهیم مطرح شده، سپس با ذکر آیه یا آیههایی به توضیح این عناوین پرداخته شده است. در این مقدمه از سبک خاصی در قرآن به نام منقطع معطوف سخن به میان آمده(۲) و گفته شده که ترتیب آیات در هنگام جمع آوری آنها به هم خورده است.(۳)

هم چنین علی بن ابراهیم از تحریف قرآن سخن گفته و آیاتی را ذکر کرده است(۴) وی از آیات قرآن برای رد مذاهب مختلف غیراسلامی مانند: بت پرستان و زنادقه(۵) و برخی از فرق اسلامی مانند معتزله، قدَریه ــــ که به نظر وی همان مُجبِره اند ــــ و نیز دیدگاه های نادرست دیگر استفاده میکند(۶) و با آوردن روایاتی اجمالاً به مذهب امرٌ بین امرین اشاره مینماید.

۱- . علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، ج۲، ص۳۳۹ و ۳۴۴.

۲- . همان: ج۱، صص ۵۱ و ۵۲.

۳- . همان: ج۱، ص۸.

۴- . همان: ص۱۳.

۵- . همان: ص۲۰۵.

۶- . همان: صص ۱۷ ــ ۲۵.

این تفسیر از کتاب های مورد اعتماد شیخ حرّ عاملی رحمه الله نیز بوده که در «وسائل»، فراوان از آن روایت نقل کرده است و در فایده چهارم از خاتمه وسائل، آن را از کتاب های مورد اعتمادی می داند که مؤلفان آن ها و غیر آنان به صحت آنها شهادت داده و قرائنی بر ثبوت آنها قائم شده و از مؤلفان آنها به تواتر رسیده و یا صحت نسبت آنها به ایشان معلوم است، به شمار آورده است.(۱) بنابراین علاوه بر این که استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، نزد شیخ حرّ عاملی ثابت و معلوم بوده، طریق صحیحی نیز به آن داشته است و در نتیجه علاوه بر اشتهار، طریق صحیح نیز بر صدور این تفسیر از علی بن ابراهیم وجود دارد.(۲)

با این همه می توان گفت استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، مشهور و همواره مورد اعتماد دانشمندان و مؤلفان بزرگ شیعه بوده است. به عنوان مثال فضل بن حسن طبرسی رحمه الله از دانشمندان قرن ششم در تفسیر مجمع البیان، روایاتی را که در تفسیر فعلی موجود است، از علی بن ابراهیم نقل کرده(۳) و گاه تصریح نموده که این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیرش ذکر کرده است.(۴)

از دانشمندان قرن هفتم سید بن طاووس رحمه الله در«سعد السعود» مکرّر تفسیر علی بن ابراهیم را نام برده و روایاتی را از آن نقل کرده که با اندک تفاوتی در تفسیر قمی موجود مذکور است.(۵) فیض کاشانی نیز در تفسیر صافی با عنوان «القمی» فراوان از این تفسیر نقل کرده و در مقدمه تفسیر خود، این تفسیر را از جمله منابع خود برشمرده است. علامه مجلسی رحمه الله در مصادر

۱- . شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۶.

۲- . همان: ج ۲۰، ص ۲۱۲.

۳- . علی بن ابراهیم: همان، ص ۵۹.

۴- . طبرسی: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۵- . سید بن طاووس: سعد السعود، صص ۸۳-۸۷.

بحارالانوار این تفسیر را با عنوان «کتاب التفسیر للشیخ الجلیل الثقه علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» ذکر کرده و در توثیق مصادر فرموده است: «ممکن است گفته شود هر چند این امور برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم شواهد مناسبی است، و در صورت عدم مانع، برای اثبات استناد آن به وی کافی است».

باید گفت که از تفسیر قمی، طبرسی؛ سید بن طاووس، مجلسی و شیخ حر عاملی از آن نقل کرده اند، غیر از تفسیر قمی موجود بوده است که البته این احتمال نسبت به دانشمندان متأخر مانند شیخ حر عاملی و مجلسی بسیار بعید است، به خصوص که از تفسیری دیگر غیر از تفسیر موجود گزارش نداده اند _ و یا باید گفت آنان به خلط این تفسیر با غیر آن پی نبرده اند که آن هم بعید است.

تفسیر نور با نور

از خدمات ارزنده این شخصیت نستوه، تألیف کتاب تفسیر قرآن است. از آنجا که کتاب تفسیر قمی از مزایای خاصی برخوردار است، به مطالبی چند از این تفسیر اشاره میشود تا از آن طریق، گوشه ای دیگر از زندگی این راوی آشکار گردد.

علی بن ابراهیم قمی در این کتاب، برای توضیح و تفسیر هر یک از آیات نورانی حق، روایات متعددی از امام صادق علیه السلام را به نقل از پدرش ذکر کرده است. پدرش نیز آن روایات را از طریق ابن ابی عمیر و برخی دیگر از بزرگان بیان نموده است.

اما پس از چندی یکی از شاگردان علی بن ابراهیم، روایاتی دیگر را از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر و توضیح آیات قرآن، به آن تفسیر اضافه میکند و با اضافه کردن آن روایات، ساختار کتاب تفسیر از اوائل سوره آل عمران (وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) تا آخر قرآن تغییر مییابد. در واقع تفسیر موجود که به

تفسیر قمی معروف است، تعبیر امام باقر و امام صادق علیهما السلام میباشد.

شیوه این تفسیر به صورتی است که به مناسبت هر آیه قرآن، حدیثی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام در ذیل آن بیان شده و از این طریق شرح و توضیح داده شده است. این تفسیر، از تفسیر معروف به امام عسکری علیه السلام جدا بوده و هم چنین تفسیری به نام تفسیر کبیر و صغیر نیز وجود ندارد.

آن دسته از روایاتی که از سوی امام صادق علیه السلام در این تفسیر وجود دارد، از طریق علی بن ابراهیم نقل شده و دسته دیگر که از سوی امام باقر علیه السلام است از طریق ابی الجارود نقل شده است.(۱)

تفسیر قمی از منابع بسیار قدیمی و معتبر شیعه است به طوری که منبع تفاسیر بعدی قرار گرفته(۲) و علامه طبرسی و دیگر مفسّران از آن بهره مند شدهاند.(۳) درباره این تفسیر علی بن ابراهیم، مطالب بسیاری از سوی بزرگان و پژوهشگران مختلف نقل شده است که مشتاقان میتوانند بدانجا مراجعه نمایند.

دیدگاه های مختلف پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم

تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، ازاین رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات، به آسانی دست کشیده است. در این تفسیر تنها روایات گردآوری نشده است، بلکه آیات و کلمات بدون استنادِ روشن به روایات، تفسیر شده و شأن نزول آیات به تفصیل بیان گردیده و قصص انبیا و وقایع زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و مباحث فقهی حجم گستردهای از کتاب

را تشکیل داده است. گاهی نیز معانی مختلف واژه های مشترک در قرآن ذکر می شود.(۴)

۱- . علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، مقدمه آقا بزرگ، ص۵.

۲- . علامه حلی: الرجال، ص۴۹.

۳- . شیخ عباس قمی: فوائد الرضویه، ص۲۶۴.

۴- . علی بن ابراهیم: همان، ج۱، صص ۳۰ -۳۲.

دیدگاهی دیگر در باره اسناد تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارد که با تکیه بر عبارت «وَنحنُ ذاکرون و مُخبرون بماینتهی الینا ورَواهُ مشایخنا و ثقاتنا عن الذّین فرض اللّه طاعتهم...»(۱) بر وثاقت تمامی افراد اسناد این تفسیر به شرط اتصال روایت به معصومان تأکید میکند و این تفسیر را از مصادر مهم رجالی میداند.(۲) اگر گوینده آن عبارات علی بن ابراهیم باشد، تنها ناظر به مواردی است که از علی بن ابراهیم نقل شده و علاوه بر وثاقت، بر پایه مبانی علم رجال و روایتِ حدیث، بر شیعه بودن راویان نیز دلالت دارد.(۳) کتاب تفسیر علی بن ابراهیم از کتاب های معروف است و طبرسی و غیر او از آن روایت کرده اند.(۴)

روایات این تفسیر به سه دسته تقسیم می شود:

۱) روایات ابوالفضل عباس از علی بن ابراهیم به سندش از امام صادق علیه السلام.

۲) روایات همین شخص به سند خود از ابوالجارود از امام باقر علیه السلام.

۳) روایات وی از سایر مشایخ حدیثی اش.

تفسیر قمی در ترازوی نقد اجمالی

طبق نقطه نظر مفسّران کاستیهای تفسیر قمی را می توان در موارد ذیل دانست.

۱. نامعلوم بودن نویسنده تفسیر، بیگمان در بی اعتباری آن نقش دارد.

۱- . همان: ص۴.

۲- . شیخ حر عاملی: وسایل الشیعه، ج۳۰، ص۲۰۲.

۳- . علی بن ابراهیم: همان، ص۲۰.

۴- . علامه مجلسی: بحارالانوار، ج۱، صص ۸ و ۲۷.

۲. جدا نبودن گفته های تفسیری نویسنده و علی بن ابراهیم وروایتهای معصوم علیه السلام، سبب می شود که برخی مطالب آن، از نظر حجت بودن، شرایط لازم را نداشته باشد.

۳. روایت های تفسیری فاقد سند و منبع و یا روایت های مستند دارای اضطراب و نارسایی متن، از دیگر کاستی های این تفسیر است.

مکتب تفسیری علی بن ابراهیم قمی

با توجه به آنچه در مقدمه کتاب آمده و با ملاحظه چگونگی روش او در تفسیر آیات، به دست می آید که وی طرفدار تفسیر اجتهادی ـ روایی بوده و در این تفسیر نیز طبق همین مکتب عمل کرده است.

علی بن ابراهیم قمی ضمن واجب دانستن فهم معانی قرآن و عمل به آن، فهم آن را متوقف بر تبیین رسول خدا صلی الله علیه وآله دانسته و ضروری می داند که معانی و معارف قرآن از طریق رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام فهمیده شود.

در این تفسیر، در بیان مفاد آیات، از روایات بیشترین کمک را گرفته و در غالب موارد به ذکر روایت اکتفا کرده است. با این حال از این که در بسیاری از موارد بدون استناد به روایات، معنایی را برای آیات ذکر کرده و یا به نقل حوادث تاریخی و توضیح لغات پرداخته و یا از آیات دیگر قرآن کمک گرفته و حتی گاهی به اشعار عرب استشهاد نموده است، می توان استفاده کرد که وی اخباری مسلک است که مدرک غیر ضروریات دین را چه در اصول و چه در فروع دین، منحصر به شنیدن از معصومین علیهم السلام بداند(۱) و از قرآن کریم جز معنایی را که در روایات برای آیات بیان شده، قابل استناد نداند؛ بلکه خود قرآن را نیز به مقداری که معنایش آشکار باشد،

۱- . استر آبادی: تأویل الآیات، ص۱۲۸.

قابل استناد می دانسته است. شاهد مدعا افزون بر آنچه گذشت، این است که در مقدمه تفسیر به آیاتی از قرآن کریم استدلال و استناد کرده است.

روش تفسیری علی بن ابراهیم قمی

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیات، غالباً به ذکر روایاتِ مبیّنِ معنای آیات اکتفا کرده است. شیوه نقل روایات در کتاب او به گونه ای است که می توان برداشت کرد که به روایت اعتماد داشته است. به عنوان نمونه در موارد بسیاری با تعبیر «فانّه» روایت را ذکر می کندو گاهی پس از بیان مدعای خود به روایت استناد می کند و یا روایت را دلیل بیان خود قرار می دهد.(۱)

در این تفسیر، بیشتر روایات با سندآمده است، اما درباره سند آنها اظهار نظری نشده، اما ظاهراً از نظر علی بن ابراهیم همه روایات صحیح و معتبر بوده است. بر این اساس می توان گفت هر چند در متن تفسیر، بررسی سندی وجود ندارد، ولی مؤلف در گزینش روایات به صحت سند آنها اهتمام داشته و فقط روایات معتبر و مورد اعتمادش را آورده است.(۲)

از نظر محتوا برخی روایات، مفسّر معنای ظاهر آیات است(۳) و برخی، معانی باطنی یا رمزی آیات را بیان می کند و دسته ای دیگر قرائت آیات و کلمات را از امامان معصوم علیهم السلام نقل می کند؛ ولی روایات را تفکیک و دسته بندی نکرده و به صورت مخلوط آورده است.

۱- . علی بن ابراهیم: همان، ص ۶۱.

۲- . خویی: همان، ج ۱، ص ۴۹.

۳- . علی بن ابراهیم: همان، ص ۵۸.

علی بن ابراهیم به تفویض و رجعت یا احکام فقهی مانند حرمت بدعت و سخن گفتن در دین خدا بدون علم، اشاره می کند و گاهی به مناسبت آیات، احکام فقهی را با تفصیل می آورد.(۱)

محتوای روایات در تفسیر قمی

روایات تفسیر قمی را از نظر محتوا می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. روایاتی که محتوای آن پشتوانه عقلی یا عقلایی یا قرآنی و شرعی داشته و حق بودن آن معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر اثبات صدور آن از معصوم نیست؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره حمد (الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) را به ناصبی ها(کسانی که با امامان معصوم علیهم السلام عداوت و دشمنی دارند) و (الضالّین) را به شک کنندگان (در امامت امامان معصوم علیهم السلام یا مطلق اصول دین) و کسانی که امام [زمان خود] را نمی شناسند، تفسیر کرده است.(۲) هم چنین نیز مانند روایتی که آیه (لَتُسئَلُنّ یَومَئِذٍ عن النّعیم)(۳)را چنین تفسیر کرده است: این امت از آنچه خدا به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت علیه السلام به آنان نعمت داده است، سؤال خواهند شد زیرا شمول آیه نسبت به آن نعمت ها آشکار است.(۴) هم چنین روایت دیگری که «یوم الدین» را به «یوم الحساب» معنا کرده با توجه به اینکه شاهد قرآنی (وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَـٰذَا يَوْمُ الدِّينِ)(۵) دارد.(۶)

ص:۴۵

۱- . همان: ص۱۰۵.

۲- . همان: ص۵۸.

۳- . تکاثر / ۹.

۴- . علی بن ابراهیم: همان، ج۲، ص۴۷۷.

۵- . صافات / ۲۱.

۶- . علی بن ابراهیم: همان، ج۱، ص۵۷.

در روایتی دیگر کفر را در کتاب خدا، بر پنج وجه دانسته و برای هر وجه شاهدی از آیات قرآن

ارائه داده است.(۱)

۲. روایـاتی که محتوای آن ها مورد اعراض همه مسـلمانان و یا مخالف ضـروریات و قطعیات دینی است؛ به گونه ای که حتی اگر سـند آنها هم صـحیح باشد، ظاهر محتوایشان غیر قابل قبول بوده و نمی توان به آنها ملتزم شد. بنابراین یا باید در برابر آنها توقف کرد یـا آنها را بر وجه صـحیح و قابل قبولی تأویل نمود؛ماننـد روایتی که می گویـد امام صادق علیه السـلام، (صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ)(۲) را «صـراط مَـنْ انعمت علیهم و غیر المغضـوب علیهم» قرائت کرده است.(۳)

۳. روایاتی که محتوای آنها عقلا و شرعا ممکن بوده و هیچ محذور ثبوتی ندارند، ولی راه اثبات آنها منحصر به سند صحیح یا قراین قطعی دال بر صـدور آن از امام معصوم علیه السـلام است. گویا اکثر قریب به اتفاق روایات این تفسـیر از این قبیل(دسـته سوم) بوده و روایات دو دسته قبل، تعداد اندکی را شامل می شوند.

روایات دسته سوم خود دارای اقسامی است:

الف) بخشـی مربوط به تأویـلِ آیات است و دلالت آیات بر آن بر مبنای قواعـد ادبی و اصول عقلایی محاوره آشـکار نیست و اراده چنین معنـایی از آیـات بـا قطع نظر از بیـان معصوم علیه السـلام نـامعلوم است. این دسـته از روایات در تفسیر قمی فراوان است.

به عنوان نمونه روایتی که در تفسـیر (بسم الله الرحمن الرحیم) می گوید: باء «بهاء الله» (زیبایی و شـکوه خدا) و سین «سناء الله» (رفعت و برتری خدا) و

ص:۴۶

۱- . همان: ص ۶۱.

۲- . همان: ص ۶۱.

۳- . فاتحه / ۷.

میم «ملک الله» (فرمانروایی خدا) است، از این قبیل است.(۱) همچنین روایتی که «الکتاب» را در آیه دوم سوره بقره، به حضرت علی علیه السلام تأویل کرده است(۲) و یا روایتی که در تفسیر سوره شمس، «الشمس» را به رسول خدا صلی الله علیه وآله و «القمر» را به امیرالمؤمنین علیه السلام و «اللیل» را به پیشوایان ظلم و مستبد تطبیق داده است.(۳)

ب) بخش دیگر، روایاتی است که معنای کلماتی از قرآن کریم را بیان نموده و یا متعلق برخی از افعال و یا صفات را تعیین کرده است، ولی شاهد لغوی و ادبی ندارد؛ نظیر روایتی که «الحمد للّه» را به «الشکر للّه» و «رب العالمین» را به «خالق المخلوقین» معنا کرده و متعلّق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلق «الرحیم» را خصوص مؤمنین معرفی کرده است.(۴) در برخی از موارد به خوبی معلوم است که معنا و متعلَّقی که برای کلمات و آیات بیان شده، قابل فهم برای عرف نیست؛ به گونه ای که اگر در روایت بیان نمی شد، افراد عادی به آن پی نمی بردند؛ مانند روایتی که در بیان متعلّق آیه (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ).(۵) فرموده است: «فاذا فرغت من نبوتک فانصب علیاً علیه السلام».(۶)

ج) روایاتی که شأن یا سبب نزولی را برای آیات بیان کرده که جز از طریق روایات و اخبار تاریخی نمی توان به آن آگاه شد؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره «عادیات» خبر می دهد که این سوره درباره اهل وادی یابس نازل شده است(۷). به هر حال نظایر این روایت، در تفسیر قمی بسیار است.

۱- . علی بن ابراهیم: همان، ص۵۸.

۲- . همان: ص۵۹.

۳- . همان: ج۲، ص۴۵۵.

۴- . همان: ج۱، ص۵۷.

۵- . انشراح / ۸.

۶- . همان: ج۲، ص۴۶۲.

۷- . همان: ج۲، صص ۴۷۰ _ ۴۷۴.

د) روایاتی که در توضیح و تفسیر آیات مربوط به پیامبران سلف علیهم السلام و یا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قضایا و داستانهایی را بیان می کنند که صحت و سقم آنها متّکی به صحت و ضعف روایات است؛ مانند روایتی که در ذیل آیه (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی...)(۱) قضیه معراج نبی اکرم صلی الله علیه وآله را به تفصیل بیان کرده و مشتمل بر مطالبی است که پذیرفتن آنها جای تأمل دارد، ولی چون امکان عقلی دارد و برهان عقلی بر خلاف آن نیست، در فرض صحت سند، وجهی برای انکارش نیست.(۲)

نمونه دیگر، روایت مفصّلی است که در اوایل سوره قصص، داستان تولّد حضرت موسی علیه السلام و انتقال او به خانه فرعون و بزرگ شدن وی را در آن خانه و رفتن به قریه مدین و ازدواجش با دختر حضرت شعیب علیه السلام به تفصیل بیان کرده است.(۳)

هـ) بخش دیگری از روایاتِ این دسته، احادیثی است که قضایا و مطالبی را درباره آخرت و جهان پس از مرگ بیان کرده و برخی از حقایق و امور آخرتی را توضیح داده است. نمونه آن روایتی است که در وصف «صراط» و وضع مردم نسبت به آن فرموده است: «آن از مو نازک تر و از شمشیر تیزتر است».(۴) نظایر این روایت نیز در این تفسیر کم نیست و پیداست که اعتقاد به محتوای این بخش از روایات در گرو اطمینان به صدور این روایات از معصوم علیهم السلام است و جواز خبر دادن از آن متوقف بر صحت سند این روایات است.

۱- . إسرا / ۲.

۲- . علی بن ابراهیم: همان، ص۳.

۳- . همان: صص ۱۳۶- ۱۳۹.

۴- . همان: ج۱، ص۵۸.

فهرست و منابع

۱ . قرآن کریم.

۲ . ابن حجر عسقلانی: لسان المیزان، حیدر آباد، ۱۳۳۱.

۳ . ابن داوود حلی: کتاب الرجال، چاپ محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲ م.

۴ . ابن طاووس: سعد السّعود للنّفوس، چاپ فارس تبریزیان(حسّون)، قم، ۱۳۷۹ش.

۵ . استرآبادی، علی: تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطّاهره، قم، ۱۴۱۷. ق.

۶ . ابن شهرآشوب: مناقب آل ابی طالب، چاپ سید هاشم رسولی محلاتی، قم، بی تا.

۷ . ابن طاووس: سعد السعود، قم، منشورات، بی تا.

۸ . تهرانی، آقا بزرگ: الذریعه الی تصانیف الشیعه، علی نقی منزوی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

۹ . حر عاملی،محمد بن حسن: وسائل الشیعه، موسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ۱۴۱۲ ق.

۱۰ . خویی، سید ابوالقاسم: معجم رجال الحدیث، ج ۱، نجف، ۱۹۷۰م.

۱۱ . دانشنامه جهان اسلام: بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش..

۱۲ . دایره المعارف تشیع: بنیاد خیریه و فرهنگی شط، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۱۳ . شریفی، حسن و محمد حسین مبلّغ: تفسیرقمی در ترازوی نقد، مقاله، پژوهش های قرآنی، ش۵.

۱۴ . شبیری؛ محمدجواد: در حاشیه دو مقاله، آینه پژوهش، سال ۸، ش۶.

۱۵ . شیخ صدوق: علل الشّرایع، نجف، ۱۳۸۶/ ۱۹۶۶، چاپ افست قم، بی تا.

۱۶.طباطبایی، سید محمد حسین: تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی،

۱۳۶۷ش.

۱۷ . طوسی، محمد بن حسن: الرجال، نجف،۱۳۸۱ ق.

۱۸. قاضی زاده، کاظم: پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی، مجله بیّنات، ش۱۰، ۱۳۷۵ ش.

۱۹ . قمی، شیخ عباس: فوائد الرضویه، زندگانی علمای مذهب شیعه، بی چجا، تهران، ۱۳۲۷.

۲۰ . قمی شیخ عباس: الفهرست، چاپ محمود رامیار، چاپ افست، مشهد، ۱۳۵۱ ش.

۲۱ . قمی شیخ عباس: تهذیب الاحکام، بیروت ۱۴۰۱ ق/۱۹۸۱.

۲۲ . قمی، علی بن ابراهیم: تفسیر القمی، چاپ سید طیب موسوی جزائری، نجف،۱۳۸۷ ق.

۲۳ . کشی، محمدبن عمر: اختیار معرفه الرجال، محمدبن حسن طوسی، مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸.

۲۴ . کلبرگ، اتان: کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه: علی قرائی و رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۱ ش.

۲۵ . کلینی،محمد بن یعقوب: الاصول من الکافی ، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۲۶ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، ۱۳۰۱ ش.

۲۷ . معرفت، محمد هادی: فصلنامه نامه قم، شماره، ۷ و ۸، مقاله پیرامون تفسیر قمی، ۱۳۷۸ ش.

۲۸ . موسوی، سید احمد: پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، کیهان اندیشه، ش۳۲.

۲۹ . نجاشی، احمدبن علی: الرجال، تحقیق: محمد جواد النائینی,، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م.

۳۰ . الندیم، محمد بن اسحاق: الفهرست، دار المعرفه، بیروت، رضا تجدد، تهران، ۱۹۷۱ ق.

ص:۵۰

بررسی وثاقت ابراهیم بن هاشم قمی فریبا شهیدی فر

چکیده

کنیۀ ابراهیم بن هاشم پدر بزرگوار علی بن ابراهیم ابواسحاق قمی است. وی در اصل از بزرگان شیعیان کوفه بوده و سپس به شهر قم مهاجرت کرده است. وی از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است.(۱) او اولین کسی بود که احادیث ائمهی بزرگوار تشیع را که در میان کوفیون رایج بود، به شهر قم انتقال داد و در آن جا منتشر کرد. از این رو میتوان او را پیشگام حدیث در قم دانست. ابراهیم بن هاشم، از طریق نقل روایات و احادیث ائمه علیهم السلام، خدمات بی شماری به اسلام کرده و عشق و علاقه خویش را به مکتب آن حضرات علیهم السلام ابراز کرده است.

۱- . شیخ با این که ابراهیم را از اصحاب امام هشتم دانسته چیزی از او نقل نکرده که مستقیم از امام هشتم باشد و در تهذیب از ابراهیم مستقیم از امام جواد علیه السلام نقل کرده و در عین حال شیخ او را از اصحاب امام جواد علیه السلام ذکر نکرده است. (دکتر احمد عابدی).

مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده و در کتابهای معتبر وجود دارد، ۶۴۱۶ مورد میباشد. آنچه در میان محدثین و علمای شیعی مشهور شده، توثیق ابراهیم بن هاشم است.

واژگان کلیدی: توثیق ـ تصحیح ـ اجازه ـ جرح ـ قدح ـ حدیث حسن ـ حدیث صحیح.

مقدمه

شناخت دانشمندان و علما به عنوان وارثین انبیاء علیهم السلام یکی از مهمترین و اصلی ترین وظایف محققین و اهل علم به ویژه طالبان علوم دینی در حوزه های علمی و شیعی محسوب میشود. ابراهیم بن هاشم ـ پدر بزرگوار محدث شهیر علی بن ابراهیم قمی ـ از جمله علمای جلیل القدری است که میتواند از زوایای گوناگون به ویژه جنبهٔ توثیق مورد تحقیق و تدقیق جویندگان علم قرار گیرد.

اهمیت این موضوع تا حدی است که نام ایشان در بسیاری از کتب رجالی و حدیثی شیعه، در اسناد راویان ذکر شده است، بنابراین بررسی وثاقت ایشان میتواند تاثیر به سزایی در اعتبار و پذیرش احادیث فراوانی (حدود هفت هزار حدیث) داشته باشد.

در این پژوهش، ابتدا برخی از واژگان و اصطلاحات کلیدی که فهم آنها در دانستن مطالب محتوایی متن مؤثر است، به تعریف درآمده، سپس دیدگاه برخی از دانشمندان و محدثین مشهور شیعی و اهل سنت، انعکاس یافته و در انتها به نقد وبررسی دلایل وثاقت ابراهیم بن هاشم اقدام شده است.

فرضیه: از دیدگاه محدثین و فقهای مسلمان ـ به ویژه شیعیان ـ ابراهیم بن هاشم دارای وثاقت است.

ص:۵۲

هدف تحقیق: واکاوی و بازشناسی چهره های مشهور و موثر راویان شیعی به ویژه ابراهیم بن هاشم.

روش تحقیق: روش جمع آوری مطالب، اسنادی _ کتابخانه ای و روش تدوین، توصیفی _ تحلیلی است. مراجعه به منابع معتبر حدیثی _ رجالی و برخی تراجم از اهداف و بستر این پژوهش میباشد.

مفهوم شناسی واژگان و مصطلحات کلیدی

۱. حدیث، روایت، خبر: عبارت است از: گفتار غیر قرآنی خداوند، معصومین اعم از پیامبر و ائمه و حضرت فاطمه سلام الله علیهم و حکایت فعل و تقریر آنان.

۲. صحت قدیم: در میان قدمای محدثین چنین متعارف بود که صحیح را بر حدیثی اطلاق میکردند که از نظر آنان اقتضای اعتماد داشت، یا همراه با قرائنی بود که باعث اطمینان و اعتماد به آن میشد.

۳. صحت جدید: از نظر علمای متأخر از زمان علامه حسن بن مطهر حلی (م،۶۷۷) یا سید بن طاووس (م،۶۷۳) به بعد صحیح روایتی است که سند آن توسط راویان عادل و امامی در تمام طبقات، به معصوم علیه السلام متصل باشد.

۴. حدیث حسن: روایتی است که واجد تمام شرایط روایت صحیح است. به استثنای آن که در میان سلسله راویان نسبت به یک، یا چند راوی در منابع رجالی تصریح به عدالت نشده و تنها به مدح و ستایش او اکتفا شده باشد.

۵. حدیث ضعیف: هر حدیثی که فاقد اتصال سند بوده یا راویان آن فاقد صفت عدالت یا وثاقت باشند.

۶. حدیث مفرد: روایتی است که تنها از یک راوی، یا یک فرقه یا یک شهر خاص نقل شده باشد.

ص:۵۳

۷. حدیث مرسل: حدیثی است که دچار ارسال و حذف اسناد باشد، اعم از این که همهٔ راویان،

یا شماری از آنان حذف شده باشند.

۸. حدیث مجهول: روایتی است که نام تمام، یا برخی از راویان سند آن در منابع رجالی نیامده و اگر هم آمده باشد، به خاطر نامشخص بودن هویت، حکم به مجهولیت و ناشناس بودن او شود.

۹. اجازه: به این معنا است که شیخ به راوی، اجازه و اذن دهد تا احادیث او را شنیده، یا کتاب رواییاش را نقل کند.

۱۰. رجال: دانشی است که به معرفی راویان و صفاتی که در پذیرش، یا عدم پذیرش راویان نقش دارد، میپردازد و از چگونگی توثیق وجرح راویان و راه های رفع تعارض میان جرح و تعدیل سخن به میان میآورد.

۱۱. الفاظ تعدیل و توثیق: رجالیون برای نشان دادن عدالت یا وثاقت راویان، از الفاظی خاص استفاده میکنند که به آنها الفاظ تعدیل و توثیق میگویند.

۱۲. الفاظ جرح: رجالیون برای نشان دادن ضعف اعتقادی یا اخلاقی راویان از الفاظ خاصی بهره میگیرند که به آنها الفاظ جرح گفته میشود.

۱۳. عدالت: از واژگانی است که مربوط به حوزهٔ اخلاق راوی است. و پایبندی راوی را به فرائض دینی نشان میدهد.

۱۴. ثقه: واژهٔ ثقه در اصطلاح علمای رجال، برابر با عدالت است. و مراد از ثقه کسی است.که نسبت به دوری او از دروغ، اشتباه و فراموشی، اطمینان وجود دارد.

۱۵. توثیق خاص: آن است که در خصوص یک راوی از سوی ائمه علیهم السلام یا علمای رجال، الفاظی دال بر وثاقت رسیده باشد.

۱۶. توثیق عام: آن است که نسبت به جمع و گروهی خاص، تمجید یا توثیق رسیده باشد که راوی مورد نظر در میان آنان قرار دارد.

ص:۵۴

۱۷. تنصیص: تصریح بر وثاقت کسی را میگویند که ممکن است توسط معصومین علیهم السلام یا یکی از اعلام متقدم یا متأخر صورت گیرد.

۱۸. أعلام متقدم: به آن دسته از رجالیون و محدثین گفته میشود که پیش از شیخ طوسی (م،۴۶۰) میزیستهاند.

۱۹. اصحاب اجماع: به ۲۲ نفر از راویان مهم، اصحاب اجماع میگویند؛ زیرا بر صحت روایات این دسته از اصحاب ائمه علیهم السلام اجماع شده است.

۲۰. تصحیح: صحیح شمردن است.

۲۱. تصحیح ما یصح عنهم: آنچه که امامیه (معتقدین به ۱۲ امام) بر صحیح شمردن آن، اتفاق نظر دارند؛ مانند: الف) نقل و حکایت از اصحاب اجماع. ب) مرویات آنان.

ابراهیم بن هاشم و دیدگاه علما و محدثین

ابراهیم بن هاشم بن خلیل، مکنی به ابو اسحاق قمی، اصلش از کوفه است.(۱) کوفه شهری مشهور و وسیع در وسط عراق است. در دوران خلافت علی علیه السلام پایتخت دولت اسلامی بود. در پشت این شهر مرقد شریف آن حضرت قرار دارد. ابراهیم بن هاشم اولین کسی است که حدیث کوفیون را در قم انتشار داد. این بزرگوار، شاگرد یونس بن عبدالرحمان بود.(۲) وی در اصل از بزرگان شیعیان کوفه بود و با انتشار احادیث مشایخ کوفه در مرکز علمی قم و در میان علمای شیعهٔ آن دیار،

۱- . نجاشی،رجال، ص۲؛ شیخ طوسی،رجال، ص۳۶۹ و الفهرست، ص۴. ابن داود،رجال، ص۳۴؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص۴؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص۴؛ اردبیلی، جامع الرواه ج۱ ص۳۸؛ مامقانی، تنقیح المقال ج۲ ص۲۶۰؛ تفرشی، نقدالرجال ص۱۵؛ تستری، قاموس الرجال ج۱ ص۲۲۵؛ خویی، معجم رجال الحدیث ج۱، ص۱۷۷؛ ابن حجر، لسان المیزان ج۱ ص۱۱۸؛ سید محسن امین؛ اعیان الشیعه، ج۲، ص۲۳۳؛ ابن طاووس، فلاح السائل، ص۱۵۸؛ علی بن ابراهیم، مقدمهٔ تفسیر؛ قهپایی، مجمع الرجال ج۱ ص ۸۰.

۲- . نجاشی، همان، ص۱۶؛ طوسی،رجال، ص۳۶۹.

مبدأ تحولی مهم در فقه و حدیث و تفسیر و رجال شیعه شد. امتیاز مهم این دانشمند فقیه و محدث عالیقدر در نیمه اول قرن سوم هجری از همین جهت است.(۱) ظاهراً ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضا علیه السلام رسیده و محضر ایشان را درک کرده است.(۲) البته ابوالحسن ابن بابویه در تاریخ ری فرموده است که وی از ری عبور کرد و رضا علیه السلام را درک نمود،اما آن حضرت را ملاقات نکرد. اردبیلی میفرماید: اطلاع ندارد که ابراهیم بن هاشم از امام رضا علیه السلام روایت نموده باشد مگر با یک یا دو واسطه.(۳) بنابراین اگرچه ابراهیم بن هاشم را در زمرهٔ یاران امام رضا علیه السلام به شمار آوردهاند، اما هیچ روایتی از امام رضا علیه السلام و نیز یونس بن عبدالرحمان به نقل از او یافت نشده است، ولی روایات متعددی را از امام جواد علیه السلام نقل کرده.(۴) که در کتب حدیث معروف شیعه به ثبت رسیده است. یکی از موارد مذکور تهذیب شیخ طوسی است.(۵)

در این مورد به نکته قابل توجهی بر میخوریم و آن، این است که شیخ طوسی در رجال، ابراهیم را از اصحاب امام رضا علیه السلام بر شمرده، اما وی را در زمرهی اصحاب امام جواد علیه السلام ذکر نکرده است و از طرفی در تهذیب، روایت ابراهیم را از امام جواد علیه السلام در باب زکات و زیادت خمس نقل نموده است!(۶) ظاهراً این همان حدیثی است که شهید ثانی در حواشی خلاصه(۷)و محقق داماد در رواشح سماویه(۸) به آن اشاره نمودهاند.

ص:۵۶

۱- . دوانی، مفاخراسلام ج ۱، ص۱۶۵.

۲- . طوسی، الفهرست، ص۴.

۳- . اردبیلی، جامع الروا ه ، ص۵۶.

۴- . خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص۳۱۷-۳۱۸.

۵- . طوسی،التهذیب، ج۴، ص۳۹۷.

۶- . همان، ص ۱۴۰.

۷- . علامه حلی،خلاصهٔ الاقوال، ص۴۹.

۸- . میرداماد،الرواشح السماویه، الراشحهٔ الرابعه، ص۸۵-۸۲.

عجیب تر از آن، این است که شیخ طوسی در تهذیب در باب زیادت انفال هم، روایت ابراهیم بن هاشم را از امام صادق علیه السلام ذکر نموده و گفته: «محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش نقل نموده و گفته که از امام صادق علیه السلام درباره صدقات اهل ذمه و جزیه ایشان از بهای شراب و گوشت خوک، سؤال نمودم. فرمودند: باید در اموالشان از بهای گوشت خوک یا خمر جزیه دهند.»(۱) به همین دلیل نیز شهید ثانی در المنتهی در حاشیهٔ کتاب از ارسال روایت حمایت نموده، چرا که ابراهیم از اصحاب امام رضا وامام جواد علیهما السلام و شاگرد یونس است که او از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است، مضاف براین که ابراهیم از امام جواد علیه السلام روایت کرده پس روایت ابراهیم از صادق علیه السلام خالی از بعد نیست.(۲)

وی از بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و از آنان، احادیثی را نقل کرده است. تعداد شیوخ حدیثی وی حدوداً ۱۶۰ نفر میباشد.(۳) از جملهٔ آن بزرگان میتوان به محمد بن ابی عمیر اشاره کردکه تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است.(۴) مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده است و در کتابهای معتبر وجود دارد ۶۴۱۶ مورد میباشد.(۵)

۱- . طوسی، التهذیب، ج۴، ص۱۳۵.

۲- . علامه بحرانی، زاد المجتهدین، ج۲، ص۱۷۶.

۳- . خویی،همان، ج۱، ص۳۱۷.

۴- . همان، ص۳۱۸.

۵- . همان.

آنچه میـان اکثر علمـا شـایع و مشـهور است، این است که حـدیث وی را «حسن» میشـمرند؛ البته در غایت حسن و علو درجه و صحت. علت این مطلب، عدم تنصیص بر وصف ابراهیم، به لفظ ثقه یا عدل است، مضاف بر این که او را مدح جلیل نمودهاند که همین موضوع، وی را در سلک توثیق و تعدیل

در آورده است. به همین جهت است که گروهی از اهل تنقیح و تحقیق حکم به توثیق او نموده اند.

از جملهٔ این افراد محقق داماد است که در راشحهٔ چهارم از رواشح سماویه میگوید: «خداوند برایش (ابراهیم) در بهشت باغها برویانـد و به سـعادت ابـدیاش برسانـد» و صـحیح صـریح در نزد من آن است که طریقی که از طرف وی باشـد صـحیح است، بنـابراین شـأن او جلیـل تر و حـالش عظیم تر از آن است که دیگران او را تعـدیل و توثیق نماینـد، بلکه او بایـد تعـدیل و توثیق دیگران نمایـد، چگونه است و حال آنکه اساتید بزرگوار ما چون رئیس المحدثین شـیخ صدوق و شـیخ مفید و شـیخ الطائفه و افرادی از این قبیل و کسانی که در مرتبه و درجـهٔ ایشاننـد از اقدمین و محدثین جلیل القدر، مقامشان بزرگتر از آن است که به آنها گمانی برده شود تا اینکه نیازمند تنصـیصِ تنصـیص گر و توثیق موثقی باشـند. و حال آنکه ابراهیم، شـیخ الشـیوخ و قطب اساتید و وتد الاوتاد و سـند الاسـناد بوده و شایسته تر از آن است که نیازی به تنصـیص و توثیق داشته باشد. مضاف بر این که وقتی دربارهی ابراهیم گفتهاند: اولین ناشر حدیث کوفیون در قم و شاگرد یونس بن عبدالرحمان بوده، همین کافی است.(۱)

محقق صـمدانی شیخ حسـین عبدالصـمد همـدانی دربارهٔ ابراهیم میگویـد: «من شـرم دارم از این که حدیث ابراهیم را صـحیح ندانم.»(۲) مجلسی دوم نیز دربارهی حدیث او گفته: «حسن است مانند صحیح.»(۳)

ص:۵۸

۱- . میرداماد،همان، ص۸۵.

۲- . عبدالصمد همدانی،معراج الکمال، ص۸۷ (به نقل از: زاد المجتهدین ج۲، ص۱۷۷).

۳- . مجلسی، الوجیزه ص۷.

علامه طهرانی در الذریعه بعد از وصف ابراهیم فرموده است: «ندیدهام که هیچ یک از اصحاب ما، قائل به قدح ابراهیم بوده باشند. او روایات زیادی هم دارد و ارجح، قبول ابراهیم است».(۱) از همه این ها که بگذریم از مقدمه کتاب تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم(۲)و از ابن قولویه در اسناد کتابش کامل الزیارات(۳)و هم چنین از ابن طاووس در فلاح السائل، فصل ۱۹ (۴)، در سند روایتی از امالی صدوق که در آن ابراهیم بن هاشم است و غیر آن از طرق روایاتی که علمای اعلام ما بر آن اعتماد نمودهاند، وثاقتش به دست میآید.

محدث قمی میگوید: «علمای رجال در ترجمهٔ او (ابراهیم) اطالهٔ سخن کردهاند و حدیث او را به طور مشهور حدیث حسن شمردهاند و جمعی از محققین تصریح به وثاقت او کردهاند و علامه طباطبائی بحر العلوم فرموده: نزد من صحیحتر، این است که او ثقه و صحیح الحدیث است به چند جهت. و استاد ما در مستدرک الوسائل، وجوهی برای توثیق او ذکر کرده است که از آنها است قول علمای امامیه در حق او، که علمای ما میگویند: او اول کسی است که احادیث کوفی را در قم نشر نمود قطعاً نشر احادیث محقق نمیشود، مگر به قبول و انتشار آن در نزد ایشان،آن هم از جهت عمل و اعتماد، نه به خاطر نقل.»(۵) زیرا اعتماد بسیاری از علمای بزرگ قم بر حدیث او، بدون اطلاع آنها از وثاقت ابراهیم بن هاشم معنی ندارد. آن هم با توجه به اینکه علمای پیشین قم، به کوچک ترین چیزی اهل حدیث را مورد نکوهش قرار میدادند؛

۱- . علامه طهرانی، الذریعه، ج۳ ص۳۴۷.

۲- . علی بن ابراهیم، مقدمهٔ تفسیر قمی.

۳- . ابن قولویه، کامل الزیارات، ج۲ ص ۵۹۱-۵۹۳.

۴- . سید ابن طاووس، فلاح السائل، ص۱۵۹.

۵- . محمد رازی،مشاهیر دانشمندان اسلام(ترجمه الکنی والالقاب)ج۴، ص۹۶.

چنان که از احمد بن

محمـد بن خالد برقی با همهٔ وثاقت و جلالتی که داشت عیب جویی مینمودند که او از راویان ضـعیف روایت میکند و به افراد مجهول و ناشناخته اعتماد نموده است.

از طرفی سـعد بن عبدالله اشعری و عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی العطار و سایر بزرگان هم به وی اعتماد داشتهاند. علاوه بر اینکه او شیخ اجازه بوده و محمد بن احمد بن یحیی نیز از او روایت کرده است و محمد بن ولید او را از روایت نوادر الحکمه استثنا نکرده است.(۱)

علامهٔ حلی دربارهٔ اعتبار روایات نقل شده از سوی او میگوید: «هیچ یک از یاران و اصحاب دربارهٔ نفی یا تعدیل روایات وی، مطلبی را نگفتهاند ولی روایات او بی شـمار است و قبول کردن روایاتش در نزد من ارجحیت دارد.»(۲) محقق عالی مقام آیت الله خویی میگوید: «سزاوار نیست که کسی دربارهٔ موثق بودن ابراهیم بن هاشم شک و تردید به خود راه دهد».(۳)

افرادی از متأخرین نیز ماننـد صاحب الحـدائق الناضـره و دو برادرش شـیخ عبدعلی صاحب الاحیاء و شـیخ محمد صاحب مرآه الاخیار و پسرش محدث شیخ حسین و محدث صالح شیخ عبدالله بن صالح و دو فاضل محقق شیخ محمد و فرزندش شیخ علی معتقدند که اعتماد قمی ها به قول ابراهیم و رغبت آنان به وی مثل این است که تصـریح به توثیق و تصحیح وی نموده باشند با این تفاوت که عبارت شیخ عبدالله در منظومهٔ رجال در این مقال صریح نیست، وی گفته:

ثـم ابن هاشم جلیل القدر   کالعدل فی قم عظیم الذکر

۱- . دوانی، همان، ص۱۶۹.

۲- . علامه بحرانی، همان، ص۱۷۷.

۳- . خویی، همان، ص۳۱۸.

از جمله افاضل معاصری که تصریح به توثیق وی نمودهاند، شیخ محمد طه نجف در کتاب احیاء الموات است. وی گر چه او را در قسم حسان نیز ذکر نموده، اما گفته: «اقوی در نزد من وثاقت اوست به دلایلی که قویترین آنها تصریح فرزندش علی ــ ثقه جلیل القدر ــ به وثاقت مشایخ او در اول تفسیرش است.(۱)

اینک میتوان دلایل تصحیح ابراهیم بن هاشم را اینگونه جمع بندی نمود:

۱. اعتماد پسر جلیل القدر و ثقهاش بر وی، به ویژه در تفسیرش که در اول آن فرموده: «او (ابراهیم) فقط از مشایخ و ثقات نقل میکند و به علاوه بیشتر مرویاتش از پدرش میباشد و شکی نیست که پدرش از جمله راویان وی میباشد، پس لازم است که از مشایخ و ثقات او باشد.

نقد: اولاً پسرش بر وثاقت تک تک افرادی که از او نقل میکند تنصیص ننموده، به جهت اینکه از تعداد زیادی از ضُعفا مثل ابی الجارود و غیره به کثرت نقل میکند. ثانیاً روایت پسر از پدر بیشتر از روایت حسین بن محمد اشعری ثقه،از معلی بن محمد ضعیف، و علی بن محمد علان و محمد بن ابی عبدالله اسدی و محمد بن حسن صفار از سهل بن زیاد ضعیف نیست.

پاسخ: اولاً عدم تنصیص مذکور بر وثاقت تک تک افراد نمی تواند به معنای عدم ارادهٔ جمیع مشایخ باشد. روایت علی بن ابراهیم از ابی الجارود یا محمد بن سنان یا غیر آن دو از کسانی که در برخی زمانها مشهور به ضعف بودهاند، نمیتواند مانع ثقه بودن آنها باشد، زیرا شیخ مفید ابی الجارود را در زمرهٔ فقهای اصحاب صادقین علیهما السلام و از اعلامی قرار داده که حلال و حرام، فتاوی و احکام از آنها دریافت میشده و هیچ راهی به ذم آنها نیست. همچنین محمدبن سنان از خواص و ثقات امام کاظم علیه السلام و اهل ورع و

۱- . علامه بحرانی، همان، ص۱۸۷.

علم و فقیه شیعه محسوب میشده است. در ضمن کلینی ضعف معلی بن محمد و سهل بن زیاد را ممنوع دانسته است.

۲. گفتیم ابراهیم بن هاشم اولین کسی است که حدیث کوفیون را در قم انتشار داد و دانسیتم که قمی ها در نهایت تحرّز و نهایت تحفّظ از قبول روایت ضعفا قرار داشتند. دیگر آن که قمی ها کسانی را که متهم به عدم ضبط و تحرز در نقل و ادای حدیث بودند از بلادشان اخراج میکردند، هم چنان که این کار از جانب احمد بن محمد بن عیسی نسبت به احمد بن محمد برقی صورت گرفت. بنابراین انتشار حدیث ابراهیم در میان قمی ها دلیلی است بر قبول حدیث وی از جانب ایشان و اعتماد آنها بر وی در اصول و فروعشان، و همین بر توثیق و تعدیل ابراهیم دلالت میکند.

نقد: اعتماد قمی ها بر حدیث ابراهیم ـ حتی اگر پذیرفته شود ـ دلالت بر عدالتش نمیکند به جهت این که ایشان میدانستند روایات وی با روایاتشان موافقت دارد و ابراهیم، آن روایات را از کتب متداول در نزد آنها اخذ نموده است.

پاسخ: اعتماد قمی ها به روایت ابراهیم مورد تردید نیست، اما این اعتماد نه به واسطهٔ موافقت احادیث ابراهیم با کتب متداول در نزد ایشان، بلکه به این دلیل است که قمی ها اعتقاد به ثقه بودن او داشتند و به همین سبب هم بر او اعتماد میکردند.

۳. ابن بابویه میگوید از ابن ولید شنیده که میگوید: «یونس بن عبدالرحمان نوشت که تمام روایاتش صحیح و قابل اعتمادند مگر روایت مفردی که محمد بن عیسی بن عبید از یونس نقل کرده، حال آن که دیگران چنین روایتی را نقل ننمودهاند.»

همین مطلب، تنصیصی است بر این که

مرویات مفرد ابراهیم بن هاشم از یونس صحیح است و این نصی صریح در توثیق اوست. پس قول ابن ولید میتواند دلیل دیگری بر توثیق ابراهیم باشد.

۴. ابن ولید و شاگردش صدوق، روایت محمد بن احمد بن یحیی را _ از جمله مواردی که ابراهیم از مرویاتش و هر آن کس که از وی روایت میکند، استثنا نموده _ مستثنی نکردهاند.

۵. هرکس در مرویات ابراهیم که در کتب اخبار موجود است تتبع نماید آن را در غایت ضبط و اتقان میابد. و میبیند که با قواعد عدل و ایمان و ایقان موافق است و معنای ثقه نیز چیزی جز این نیست.

نقد: نهایت آن اقوال (۳ _ ۴ _ ۵) دلالت بر صحت روایاتش به معنای قدیم است و این موضوع به معنای صحت مصطلح در اواخر نیست.

پاسخ: صحت قدیم گرچه به واسطه عموم و خصوص مطلق مغایر با صحت جدید است، اما انصاف این است که متقدمین هم به وثاقت راویان مقید بودند و اگر در برخی از اوقات از روی قرائن و امارات اکتفا به غیر آن میکردند، اغلب، موضوع حمل بر اعم میبوده و این وجه اوفق و أحبّ است و اوفق هم در مذهب جای میگیرد.

۶. اعتماد ثقه الاسلام کلینی و سایر اعلام بر روایات ابراهیم و لو با واسطه از وی، میتواند دلیل عدالت و وثاقتش باشد.

نقد: اعتماد کلینی و غیره بر روایات ابراهیم از وی به واسطهٔ پسرش یا غیر او، الزاماً توثیق نمی آورد، وگرنه توثیق تمام کسانی که از وی روایت نمودهاند،لازم میآید.

پاسخ: شاید او گاهی از افرادی مثل محمد بن خالد و پسرش احمد که از ضعفا حدیث نقل میکردند، روایت مینموده، اما احتمالاً اماراتی وجود داشته که باعث میشد او از ضعیف نقل کند،پس این قاعده کلی نبوده و اکثراً ملتزم به نقل از ثقات بوده است.

ص:۶۳

۷. علامه طهرانی ـ صاحب الذریعه ـ تعداد

زیادی از اخباری را که ابراهیم در طریق آن است صحیح میشمارد و ابن داود نیز با او موافق است.

نقد: علامه طهرانی و غیر او اگرحدیث ابراهیم را وصف به صحت نمودهاند، صحت را بر ثقات محدود نکردهاند، زیرا مسلک ایشان هم به مثابهٔ مسلک قدماست.

پاسخ: ایشان اگرچه تصحیح را برثقات به معنای اخص، محدود نکردهاند اما توثیق به معنای عام را شرط میدانند. بنابراین فقط خبر کسی را که یقین به وثاقتش دارند، تصحیح میکنند گرچه فساد عقیدهاش در نزدشان ثابت شود،به ویژه وقتی بعضی مرجّهات را ـ مثل این که از افرادی باشد که بر تصحیح آنچه از جانب ایشان صحیح است اجماع شده باشد ـ به روایات ضمیمه کنند یا کسی از اهل اجماع عمل به روایاتشان کند. و در جایی که هیچ شکی در امامیه بودن شخص نیست پس چاره ای نیست از اینکه تصحیح ملازم با توثیق به معنای خاص را اراده کنند و هیچ راه فراری وجود ندارد.

۸. از کثرت روایات ابراهیم، چنان که از تتبع در کتب اربعه، بصائر، محاسن و سایر کتب حدیثی که در این دوران مدار علما هستند، وثاقت او مستفاد میشود.

نقد: اگر لازمهی کثرت روایات ابراهیم عدالتش بود، لازم میآمد که عدهای از راویان ضعیف را نیز عادل بدانیم، افرادی که با ابراهیم در کثرت روایات شریکند.

پاسخ: آنچه دلیل بر آن آمده صرفاً به جهت کثرت روایات نبوده، بلکه به این شرط که منتقدین، اثبات روایات را تلقی به قبول کرده باشند و در جمیع احوال وحالات بر روایات اعتماد نموده باشند.

ص:۶۴

در ضمن اگر افراد دیگری با ابراهیم در کثرت روایات مشترکند، باید گفت که بین وی و ایشان فرقی وجود دارد و آن سالم بودن ابراهیم از طعن است که در ایشان این سلامت وجود ندارد. پس بنابر همین فرق، ملازمه منتفی میشود.

از آنچه گفته شد معلوم میشود که ابراهیم بن هاشم دارای توثیق است، مضاف به این که وی از مشایخ اجازه است و کثرت روایاتش از دیگران و کثرت روایات دیگران از او، ما را به همین موضوع ارشاد میکند و چون آنها در اعلی طبقات وثاقتاند، اصلاً از توثیق بی نیازند و توثیق جماعتی به مجرد این طریق قطعی است، بنابراین خارج کردن ابراهیم بن هاشم قمی از این حکم خلاف تحقیق است... و الله العالم.

کتاب نامه

۱ . ابن داود، رجال، چاپ محمد صادق آل بحرالعلوم، نجف، ۱۳۹۲ ق (چاپ افست قم).

۲ . ابن حجر، لسان المیزان، چاپ محمد عبدالرحمان مرعشی، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۳ . ابن شهر آشوب، معالم العلماء، منشورات المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۰ ق.

۴ . ابن طاووس، فلاح السائل، المحقق: غلامحسین مجیدی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، مطبعه مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۳۷۷.

۵ . ابن قولویه، کامل الزیارات، ترجمه: سید محمد جواد ذهنی تهرانی، انتشارات گنجینه ذهنی، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۶ . سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۱۹ ق.

۷ . بحرانی، زادالمجتهدین، چاپ دوم، نشر ضیاء بدر آل سنبل، بی تا.

۸ . تستری، قاموس الرجال، منشورات مرکز نشر الکتاب المطبعه المصطفوی، تهران، ۱۳۷۹ق.

۹ . تفرشی، نقدالرجال، انتشارات الرسول المصطفی، تهران، ۱۳۱۸ ق.

۱۰ . علامه حلی، خلاصه الاقوال، موسسهٔ انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۱ . خویی، معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، طبعه منقحه و مزیده، بی جا، ۱۴۱۳ ق.

ص:۶۵

۱۲ . دوانی، مفاخراسلام، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۱۳ . طوسی، رجال، حقّقه و علّق علیه محمد صادق آل بحرالعلوم، الطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۱ ق.

۱۴ . طوسی، تهذیب الاحکام، دارالکتب العلمیه، تهران، ۱۳۹۰ ق.

۱۵ . طوسی، الفهرست، چاپ الویس اسپرنگر، هندوستان، ۱۲۷۱ ق (افست مشهد، ۱۳۵۱).

۱۶ . طهرانی، الذریعه، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۷ . علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، دارالسرور، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۱۸ . قمی (عباس)، مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمهٔ الکنی و الالقاب)، مترجم: محمد رازی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۵۱.

۱۹ . قهپایی، مجمع الرجال، صحّحه و علّق علیه الحاج، السید ضیاء الدین الاصفهانی، موسسهٔ اسماعیلیان، قم، بی تا.

۲۰ . مامقانی، تنقیح المقال، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۹.

۲۱ . مجلسی، الوجیزه، تحقیق: محمدکاظم رحمان ستایش، بتعاون موسسه الطباعه والنشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، تهران، ۱۳۷۸.

۲۲ . میرداماد، الرواشح السماویه، الراشحه الرابعه، تحقیق: نعمه الله جلیلی، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۲ ق.

۲۳ . نجاشی، رجال، موسسهٔ النشرالاسلامی، قم، ۱۴۱۶ ق.

۲۴ . نجف، محمدمهدی، الجامع لرواه و اصحاب الامام الرضا علیه السلام، الموءتمر العالمی الثانی للامام رضا علیه السلام، الامور الفنیه: نشر الآستان الرضویه المقدسه، ۱۴۰۷ ق.

۲۵ . محقق اردبیلی، جامع الرواه.

۲۶ . همدانی، عبدالصمد، معراج الکمال.

ص:۶۶

پژوهشی سندی و محتوایی در «تفسیر القمی»

اشاره

علی اکبر بابایی(۱)

تفسیر القمی، تفسیری دو جلدی شامل تمام سوره های قرآن است(۲)، که در هر سوره به صورت گزینشی و مزجی، برخی از آیات را تفسیرکرده و از برخی نیز بدون تفسیر گذشته است.

در این تفسیر عمدتاً آیات بر مبنای روایات، تفسیر شده؛ از این روی، دیگران آن را از تفاسیر مأثور و روایی به شمار آورده اند(۳) ولی ما به لحاظ این که این تفسیر، روایی محض نیست و اجتهاد هایی از مؤلف در آن دیده می شود آن را تفسیری اجتهادی ـ روایی می نامیم. این تفسیر یکی از قدیمیترین تفاسیر اجتهادی ـ روایی شیعه و منبعی روایی برای جوامع تفسیر برهان و نورالثقلین،

ص:۶۷

۱- . عضو هیأت علمی دانشگاه حوزه و دانشگاه (گروه قرآن پژوهی).

۲- . سید بن طاووس متوفای قرن هفتم در وصف آن فرموده است: «وجمیع الکتاب اربعه اجزاء فی مجلدین» (سعد السعود / ۸۷) از کلام وی معلوم می شود که در آن زمان نیز دو جلد بوده است.

۳- . نک: معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ص۳۲۵. و ایازی، سید محمد علی؛ المفسرون حیاتهم و منهجهم/ ۸۳۸.

و تفاسیر اجتهادی ــ روایی شیعه همچون: تفسیر صافی و کنز الدقائق و حتّی تفاسیر اجتهادی جامع شیعه همانند تفسیر مجمع البیان بوده و در آن ها، فراوان از این تفسیر روایت نقل شده است. در برخی از آن تفاسیر مانند تفسیر برهان تمام روایات تفسیر قمی حتّی مطالبی که روایت بودنش معلوم نیست، به اعتبار این که شاید روایت باشد، آورده شده است.

این تفسیردارای نسخه های خطی متعددی است و پس از سال۱۳۱۳ ق، چندین بار چاپ شده است. یک نسخه در همان سال و نسخه ای دیگر با اندراج تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام در حاشیه آن در سال ۱۳۱۵ ق، منتشر گردیده است و بار دیگر همراه با تقریظی کوتاه از آقا بزرگ تهرانی و مقدمه و تصحیح سید طیب موسوی جزایری با ملاحظه چهار نسخه آن در سال ۱۴۰۴ ق، در قم طبع و نشر،(۱) و در سال ۱۴۱۱ با همان خصوصیات چاپ سوم بدون کم و زیاد تجدید چاپ شده و تنها تفاوت آن با چاپ سوم، تغییر شماره صفحات است.(۲)

مؤلّف

منظور از قمی در نام این تفسیر: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی) از دانشمندان برجستهٔ شیعه در نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم است.(۳)

ص:۶۸

۱- . نک، قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج۱، ص۱۴-۱۷؛ مقدمه سید طیب جزائری.

۲- . در این تحقیق از همین چاپ اخیر استفاده شده و نشانی ها مطابق صفحه شمار چاپ ۱۴۱۱ ق است.

۳- . شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج۴، ص۳۰۲ در معرفی او فرموده است: کان فی عصر ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام و بقی الی ۳۰۷ فانه روی الصدوق فی عیون اخبار الرضا عن حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر قال اخبر نا علی بن ابراهیم بن هاشم سنه ۳۰۷... و فی بعض اسانید الامالی و الاکمال هکذا: حدثنا حمزه بن محمد، الی قوله بقم فی رجب ۳۳۹ قال اخبر نا علی بن ابراهیم بن هاشم فیما کتبه الیَّ فی سنه سبع و ثلاث مأ ه .

نجاشی رجال شناس معروف شیعه در قرن پنجم در معرفی وی فرموده است: «ابوالحسن قمی ثقه در حدیث، ثبت،(1) مورد اعتماد و دارای مذهب صحیح است[روایت] شنیده و فراوان روایت کرده وکتاب هایی را تألیف کرده است»(2) و از جمله کتاب های او کتاب التفسیر را نام برده و در پایان، سند خود را به کتاب ها و سایر احادیث وی ذکر کرده است(3). شیخ طوسی رحمه الله نیز کتاب هایی را برای او ذکر کرده که اولین آن ها کتاب التفسیر است و در پایان سند خود به کتاب ها او را _ که سندی صحیح _ است یادآور شده است.(4) محدث بزرگ شیعه کلینی رحمه الله نیز در کافی فراوان از وی روایت نقل کرده است.(5) بنا براین: تردیدی نیست که قمی رحمه الله یکی از دانشمندان مورد اعتماد شیعه بوده و کتاب تفسیری نیز داشته است، اما کتابی که به نام تفسیر القمی در دو جلد چاپ شده و اینک موجود است آیا عین همان تفسیری است که علی بن ابراهیم قمی رحمه الله تألیف کرده و شیخ طوسی رحمه الله به آن سند صحیح داشته، یا آمیخته ای از آن و غیر آن است؟ از ظاهر کلام آیت الله خویی رحمه الله در مقدمه سوم معجم رجال الحدیث استفاده می شود استناد تفسیر

1- . ثبت یعنی استوار؛ کسی که هر حدیثی را نقل نمی کند، بلکه حدیثی را که به صحتش علم دارد روایت می کند،(نک: مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایه، ج2 ص241).

2- . رجال النجاشی، ص،260 رقم 680.

3- . نک: همان.

4- . نک: طوسی، الفهرست، ص9، رقم 370.

5- . طبق آماری که در سی دی مکتبه اهل البیت علیهم السلام گزارش شده، موارد ذکر علی بن ابراهیم در هشت جلد کافی 4056 مورد است، برای نمونه نک: اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث 9، 17، 19، 31، کتاب فضل العلم، باب فرض العلم و...، حدیث 1، 3، 8، باب اصناف الناس، حدیث 4، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث 3و6.

موجود به علی بن ابراهیم نزد ایشان قطعی بوده، زیرا وی از جمله ای که در مقدمه تفسیر موجود آمده است(۱)به عنوان سخن علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش، یاد می کند و می فرماید: در این کلام دلالت آشکاری است که وی در این کتابش جز از ثقه (شخص مورد اعتماد) روایت نمی کند.(۲)

و با توجه به این که نزد ایشان غیر از تفسیر موجود، تفسیری دیگر به نام تفسیر علی بن ابراهیم نبوده وگرنه ذکر می کرد معلوم می شود که در استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم هیچ تردیدی نداشته است. ولی کتاب شناس معروف شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله این کتاب را آمیخته ای از تفسیر علی بن ابراهیم و روایاتی از تفسیر ابی الجارود ــ که از امام باقر علیه السلام نقل شده ــ و برخی احادیث دیگر دانسته است؛ وی فرموده: مفسّر قمی در این تفسیرش نقل خصوص آنچه را از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات روایات کرده قصد داشته است و بیش تر آن از روایات پدرش ابراهیم بن هاشم از مشایخش و بالغ بر شصت نفر از رجال حدیث است و غالب روایات پدرش.

از محمد بن ابی عمیر با سند یا مرسل از امام صادق علیه السلام است... و به لحاظ خالی بودن این تفسیر ازروایات سایر ائمه علیهم السلام شاگرد علی بن ابراهیم (ابوالفضل عباس بن محمد) که راوی این تفسیر بوده است برای تکمیل و زیاد کردن نفع این تفسیر، برخی از روایاتی را که امام باقر علیه السلام بر ابی الجارود املا فرموده و روایات دیگری را از سایر مشایخش که متعلق به تفسیر آیه دانسته، یا آوردن آن را در ذیل آیه مناسب

دیده، در اثنای روایات آن وارد کرده است و این کار از اوایل سوره آل عمران تاپایان قرآن انجام گرفته است.(۳) و

۱- . و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا ورواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم، تفسیر القمی، ج۱، ص۳۰.

۲- . معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۴۹.

۳- . الذریعه، ج۴ ص، ۳۰۳،شایان ذکر است که در تتبع انجام شده معلوم گردید در این تفسیر از سایر امامان معصوم علیهم السلام غیر از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نیز بسیار روایت شده، گرچه روایات نقل شده از امام صادق علیه السلام فراوان، است. همچنین در موارد زیادی، از غیر طریق ابی الجارود نیز از امام باقر علیه السلام در این تفسیر روایت نقل شده است که حّتی تعدادی از آنها قبل از اوایل سورهٔ آل عمران است آدرس نمونه ای از روایاتی که از غیر امام صادق علیه السلام و از غیر طریق ابی الجارود در این تفسیر نقل شده، چنین است: از رسول خدا صلی الله علیه وآله : ج۱، ص۲۰، ۳۰۴ و ج۲، ص۲۹۰. از حضرت علی علیه السلام :ج ۱، ص۶۵، ۱۱۲، ۱۲۷، ۳۷۴و ج۲، ص۴۳، ۴۴، ۲۹۱. از امام حسن علیه السلام : ج۲، ص۲۷۴- ۲۷۶. از امام سجاد علیه السلام : ج۱، ص۱۳، ج۲، ص۲۲و۲۳. از امام باقر علیه السلام : ج۱ قبل از اوایل سورهٔ آل عمران، ص۱۲۷،۱۲۵،۱۲۴،۱۰۸،۸۳،۸۲،۵۶،۵۵، بعد از اوایل سورهٔ آل عمران از طریق غیر ابی الجارود، ص۴۱۴، ۳۷۹، ۳۰۵، ۲۴۹، ۲۲۹، ۲۲۸، ۱۸۶، ۱۳۰، ج۲، ص۲۲، ۱۰۴، ۲۰۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۸۱، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۶۴، ۴۹۳. از امام کاظم علیه السلام : ج۲، ص۳۷۳، ۴۰۶. از امام رضا علیه السلام : ج۱، ص۴۸، ۵۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۷، ۲۲۲، ۲۴۷، ۳۷۰، ۳۸۲، ج۲. ص۲۵، ۳۷، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۵۴، ۲۱۷، ۲۸۶، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۹۷، ۴۱۲. از امام جواد علیه السلام : ج۱، ص۲۱۰- ۲۱۲ و

ج۲، ص۲۵۲. از امام هادی علیه السلام : ج۱، ص۳۱۲، ۳۸۴ و ج۲، ص۳۰۴. از امام عسکری علیه السلام : ج۲، ص۵۰.

مستند وی در این مدعا امور ذیل است:

الف: در صدر تمام نسخه های صحیح این تفسیر بعد از دیباجه با عبارت«حدّثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال حدّثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قال ابی [)]...» به نام شاگرد علی بن

ابراهیم تصریح شده و در آغاز سوره بقره عنوان«قال ابو الحسن علی بن ابراهیم حدثنی ابی» آمده و به همین اسلوب تا اوایل سوره آل عمران ادامه یافته است.

ص:۷۱

ب: در اوایل سوره آل عمران، اسلوب روایت را به عبارت«حدثنا احمد بن محمد الهمدانی قال حدثنی جعفربن عبدالله قال حدثنا کثیر بن عیاش عن زیاد بن المنذر ابی الجارود عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام تغییر داده و در دو مورد دیگر با این سند روایت کرده است و این سند همان طریق مشهور به تفسیر ابی الجارود است و شیخ طوسی در فهرست و نجاشی هر دو تفسیر را با سند خویش به احمد بن محمد همدانی(معروف به ابن عقده) و متوفای ۳۳۳ ق، روایت کرده اند(۱).

ج: گویندهٔ «حدّثنا ابن عقده» که در سه جای این تفسیر آمده است قطعاً علی بن ابراهیم نیست؛ زیرا وی استاد کلینی متوفای ۳۲۸ ق، بوده که در کتاب کافیاش فراوان از آن روایت کرده است و ابن عقده شاگرد کلینی بوده که کتاب کافی را از او روایت کرده است، پس: چگونه ممکن است علی بن ابراهیم که استاد استادِ

ابن عقده بوده، از ابن عقده روایت کند؟

د: مؤلف این کتاب در غالب موارد بعد از تمام شدن روایت ابی الجارود، یا روایت بعضی مشایخ دیگرش با تعبیر«وقال علی بن ابراهیم» و مانند آن، یا تعبیر«رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم»، یا«رجع الی روایه علی بن ابراهیم»، یا«رجع الحدیث الی علی بن ابراهیم»، یا«فی روایه علی بن ابراهیم» به تفسیر علی بن ابراهیم باز می گردد.(۲)

ص:۷۲

۱- . نجاشی در رجال خود (ص ۱۷۰، رقم ۴۴۸) در ترجمهٔ ابوالجارود گفته است: له کتاب تفسیر القرآن رواه عن ابی جعفر علیه السلام اخبرنا به عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمد بن سعید قال حدّثنا جعفر بن عبدالله المحمدی قال حدثنا ابوسهل کثیربن عیاش القطّان قال حدّثنا ابو الجارود بالتفسیر، و شیخ طوسی در الفهرست(ص۷۲، رقم ۲۹۳) دو طریق برای تفسیر وی ذکر کرده، که طریق دوم چنین است: «و اخبرنا بالتفسیر احمد بن عبدون عن ابی بکرالدوری عن ابن عقده عن ابی عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بی ابی طالب المحمدی عن کثیر بن عیاش القطّان و کان ضعیفا و خرج ایام ابی السرایامعه فاصابته جراحه عن زیادبن المنذر ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام . شایان ذکر است که احمد بن محمد بن سعید و ابن عقده همان احمد بن محمد همدانی است؛ (نک: طوسی، الفهرست، ص۲۸، رقم ۷۶؛ رجال الطوسی، ص۴۴۱، رقم ۳۰ و رجال النجاشی، ص۹۴، رقم ۲۳۳.

۲- . آنچه نقل شد خلاصه و مضمون کلام آقا بزرگ تهرانی، است. برای دیدن عین عبارات وی نک: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۳- ۳۰۵.

برخی نویسندگان معاصر آن را تألیف شاگرد علی بن ابراهیم نیز ندانسته و ضمن بیان این که تفسیر موجود به استثنای خطبه و مقدمه، مجموعه ای از تفسیر علی بن ابراهیم معروف و تفسیر ابی الجارود و روایات متفرقه دیگری است که مؤلف از مشایخ خود نقل کرده، گفته است مؤلف آن شخصی ناشناخته است که علی بن ابراهیم را درک نکرده و تفسیر او را به واسطه شاگردش(ابوالفضل عباس بن محمد) نقل کرده است. وی بر این مدعا شواهدی را از خود کتاب آورده، که بخشی از آن، همان شواهد آقا بزرگ تهرانی است و جز برای مدعای مشترک وی با ایشان (که همه این تفسیر از آن، علی بن ابراهیم نبوده و مؤلفِ آن شخص دیگری غیر از علی بن ابراهیم است) قابل استناد نیست، آنچه از آن شواهد ممکن است مستند مدعای خاصّ ایشان قرار گیرد دو چیز است: یکی این که عبارت«حدّثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام قال حدثنا ابو الحسن علی بن ابراهیم...» گویای آن است که مؤلفِ این کتاب ابو الفضل العباس شاگرد علی بن ابراهیم نبوده، بلکه شخص دیگری بوده که به وسیله وی این روایات را از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است. دوم این

که مؤلف در هیچ جای این تفسیر تعبیر«حدثنی علی بن ابراهیم»،یا مشابه آن را ندارد و همه جا تعبیر«قال علی بن ابراهیم» دارد، ولی در نقل از مشایخ خود، مانند احمد بن ادریس و محمد بن جعفر، تعبیر«حدثنا» و «اخبرنا» دارد و حتّی در یک مورد نیز تعبیر «قال» ندارد. این نشان می دهد که مؤلف کتاب، شاگرد بی واسطه علی بن ابراهیم نبوده است؛

زیرا در غیر این صورت، تعبیر «حدّثنا» یا «اخبرنا» را درباره علی بن ابراهیم نیز به کار می برد.(۱)

سید محمد جواد شبیری از پدرش آیت الله شبیری زنجانی نقل کرده که: «وی به اثبات رساندهاند که نه تمام تفسیر قمی در این تفسیر آمده است و نه تمام آن از علی بن ابراهیم است. ایشان با بررسی دقیق مشایخ (راویان اول حدیث) در تفسیر موجود، مؤلف آن را شناسایی و وضعیت تفسیر موجود را روشن ساخته اند. این تفسیر ظاهراً از علی بن حاتم قزوینی بوده که از مصادر چندی به ویژه تفسیر علی بن ابراهیم جمع آوری کرده است».(۲)

تحقیق

اشاره

در تقویت قول اول و اثبات استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم می توان گفت: استناد تفسیر موجود به علی بن ابراهیم مشهور و همواره مورد اعتماد دانشمندان و مؤلفان بزرگ شیعه بوده است. فضل بن حسن طبرسی رحمه الله از

دانشمندان قرن ششم در تفسیر مجمع البیان روایات موجود در تفسیر فعلی

۱- . نک: موسوی، پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، کیهان اندیشه، ش۳۲، ص۸۴- ۹۰.

۲- . نک: شبیری، در حاشیه دو مقاله، مجلهٔ آینهٔ پژوهش، ش۴۸، ص ۵۰، خود نیز این مطلب را شفاهاً از آیت الله زنجانی استفسار کردم. وی ضمن قطعی دانستن این که این تفسیر موجود از آن علی بن ابراهیم نیست، فرمودند مظنون است که مؤلف آن علی بن حاتم قزوینی باشد؛ زیرا بسیاری از راویان اول احادیث این تفسیر مشایخ علی بن حاتم قزوینی است. مشایخ علی بن حاتم قزوینی به نقل معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۹۸ عبارتند از: احمد بن ادریس، احمد بن علی، احمد بن محمد بن موسی، حسن بن علی، حمید بن زیاد، علی بن الحسین، علی بن سلیمان زراری، قاسم بن محمد، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن احمد، محمد بن جعفر، محمد بن جعفر بن احمد بن بطه القمی.

را از علی بن ابراهیم نقل(۱) و در برخی موارد تصریح کرده که: این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده است.(۲) و از دانشمندان قرن هفتم سید بن طاووس رحمه الله بارها در سعدالسعود از تفسیر علی بن ابراهیم نام برده و روایاتی را از آن نقل کرده(۳)، که با اندک تفاوتی در تفسیر قمی موجود مذکوراست.(۴) فیض کاشانی نیز در تفسیر صافی با عنوان «القمی» فراوان از این تفسیر نقل کرده و در مقدمه نیز به نقل خود از آن، خبر داده است.(۵) علامه مجلسی رحمه الله در مصادر بحارالانوار این تفسیر را با عنوان «کتاب التفسیر للشیخ الجلیل الثقه علی بن ابراهیم بن هاشم القمی» ذکر کرده و در توثیق مصادر فرموده است: کتاب تفسیر علی بن ابراهیم از کتاب های معروف است و طبرسی و غیر او از آن روایت کرده اند(۶). و این تفسیر از کتابهای مورد اعتماد شیخ حر عاملی رحمه الله بوده که در وسائل فراوان از آن روایت نقل کرده است و در فایده چهارم از خاتمه وسائل آن را از کتاب های مورد اعتمادی که مؤلفان آن ها و غیر

آنان به صحت آن ها شهادت داده و قراین بر ثبوت آن ها قائم شده و از مؤلفان آن ها به تواتر رسیده، یا صحت نسبت آن ها به ایشان معلوم است، به شمار آورده است(۷) و در فایده پنجم، طرق خود به آن کتاب ها را که مشتمل بر علمای بزرگ شیعه است و تردیدی درصحت آن نیست،

۱- . نک: طبرسی، مجمع البیان، ج۱، ص۲۰۰؛ ذیل آیهٔ ۱۲۴ بقره، ص۲۰۷ ذیل آیهٔ ۱۲۷، و تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹ و ۶۰ ذیل همان دو آیه.

۲- . نک: همان، ج۱ ص۲۰۰.

۳- . نک: سید بن طاووس، سعدالسعود/ ۸۳- ۸۷

۴- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹، ۲۷۷و ۳۷۸ و ج۲؛ ص۱۴۶.

۵- . نک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج۱، ص۷۷.

۶- . بحار الانوار، ج۱، ص۸ و ۲۷.

۷- . نک: حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۰، ص۳۶و ۴۳.

ذکر کرده است.(۱) بنا براین که استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم نزد شیخ حر عاملی ثابت و معلوم بوده، طریق صحیحی نیز بر صدور این تفسیر از علی بن ابراهیم وجود دارد و در نظر فقیه معظّم شیخ انصاری رحمه الله نیز استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم تمام بوده است؛ زیرا از روایتی که در این تفسیر در ذیل آیه (... أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...) در تفسیر «العقود» از عبدالله بن سنان نقل شده با عنوان«صحیحه ابن سنان که در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده» یاد کرده است.(۲)

اِشکال

ممکن است گفته شود هر چند این امور برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم شواهد خوبی است و در صورت عدم مانع، برای اثبات استناد آن به وی کافی بود، شواهدی در این تفسیر بر عدم استناد آن به علی بن ابراهیم وجود دارد که مانع از دلالت آن امور بر استناد

تفسیر به ایشان است. یا باید گفت تفسیر قمی ای که طبرسی، سید بن طاووس، مجلسی و شیخ حرّ عاملی از آن نقل کرده اند غیر از تفسیر قمی موجود بوده است که البته این احتمال نسبت به دانشمندان متأخر مانند شیخ حرّعاملی و مجلسی بسیار بعید است، به خصوص که از تفسیر قمی دیگری غیر از تفسیر موجود گزارش نداده اند، یا باید گفت آنان به خَلط این

ص:۷۶

۱- . همان ۴۳، ۴۹- ۶۱، و در فایده ششم فرموده است: «و قد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و انهامرویه عن الثقات عن الائمه علیهم السلام .همان ۶۸.

۲- . نک: انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، ج۲ ص۲۱۲ (اوایل بحث خیارات)؛ امام خمینی نیز در کتاب البیع، ج۴ ص۱۴ از این حدیث با عنوان «صحیحه عبدالله بن سنان» یاد کرده، که حاکی از اعتبار این تفسیر در نظر ایشان نیز هست، آقای معرفت در، التفسیرو المفسرون فی ثوبه القشیب، ج۲، ص۳۲۶ فرموده است: و لم نجد من المشایخ العظام من اعتمد هذا التفسیر او نقل منه» ولی با توجه به آنچه نقل شده نادرستی این کلام آشکار است.

تفسیر با غیر آن پی نبرده بوده اند و در این که همه تفسیر موجود را از آنِ علی بن ابراهیم دانسته اند اشتباه کردهاند، گرچه این هم خالی از بُعد نیست.

پاسخ

در پاسخ این اشکال گفته می شود دلالت امور نامبرده بر استناد تفسیر به علی بن ابراهیم قوی است و شواهد یاد شده در حدی نیست که بتواند با آن امور معارضه کند؛ زیرا محتمل است که عبارت«حدثنی ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم...» در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم جزءتفسیر قمی نبوده و این سند دیگری به این تفسیر است که کسی که کتاب را از روی نسخه خطی اش باز نویسی می کرده، آن را پس از مقدمه در ابتدای تفسیر ذکر کرده است و با وجود اشتهار استناد این کتاب به علی بن ابراهیم و طریق صحیح صاحب وسائل به آن، مجهول بودن آن سند از اعتبار این تفسیر نمی کاهد. نظیر این که در ابتدای مجلس اول از امالی صدوق، سندی با پنج واسطه به خود صدوق ذکر شده است.(۱)و در مواردی که از تفسیر ابی

الجارود نقل شده و بعد از آن گفته شده است: «رجع الی تفسیرعلی بن ابراهیم» ممکن است ناقل آن خود علی بن ابراهیم باشد؛ زیرا تفسیر ابی الجارود پیش از تفسیر علی بن ابراهیم تألیف شده، و با تعبیر«رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم» و امثال آن می خواسته به خواننده بفهماند که حدیث یا مطلبی را که بعد ذکر می کند از خود او است و از تفسیری دیگر نقل نکرده است.

۱- . نک: صدوق، الأمالی، طبع مؤسسه بعثت، ص۴۹؛ در ابتدای کتاب الغیبه نعمانی نیز چنین ذکر شده است: «حدّثنا الشیخ ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن ابی القره القنابی) قال حدثنا ابو الحسین محمد بن الجبلی الکاتب و اللفظ من اصله کتبت هذه النسخه و هو ینظر فی اصله قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن ابراهیم النعمانی بحلب» (همان / ص۹) و هیچ کس این سند را با این که مولف این کتاب محمد بن ابراهیم نعمانی باشد منافی ندانسته است.

همـان گونه که در بین مؤلفـان قـدیم مرسوم بوده است که در آغـاز کتاب خود با کلمه «قال» نام خود را ذکر می کرده انـد تا اسـتناد کتـاب به خود را بفهماننـد و در قرآن کریم نیز خـدای متعال فراوان سـخن خود را با تعبیر(قال ربّک)، (فقال لهم الله) و امثال آن بیان کرده است.(۱)

و در مواردی از این تفسـیر که تعبیر «قال علی بن ابراهیم» به کار رفته، ممکن است برای فهمانـدن همین نکته باشد و با این که مؤلف تفسـیر، علی بن ابراهیم باشد منافاتی ندارد و این که در هیچ جای این تفسـیر تعبیر«حدثنی علی بن ابراهیم»، یا مشابه آن را نـدارد و همه جـا تعبیر«قال علی بن ابراهیم» دارد مؤیّـد این وجه است؛ زیرا تعبیر «قال» برای فهمانـدن نکته یاد شـده مناسـب است، ولی تعبیر «حدّثنی»، و «اخبرنی» و... برای آن مناسب نیست، و مطابقت سـند روایتی که در این تفسیر از ابی الجارود نقل شده با طریق مشـهور به تفسـیر ابی الجارود که شیخ و نجاشی نقل کردهاند مانع از آن نیست که این روایت را علی بن ابراهیم با همان سند از تفسیر ابی الجارود نقل کرده باشد و نقل

حـدیث علی بن ابراهیم از معاصـران خود و حتّی کسـانی چون: ابن عقـده، که چنـد سـال بعـد از او درگذشـته است،(۲) یا از کسـانی کـه علی بـن ابراهیم در غیر این تفسـیر هیـچ روایـتی از آن هـا نقـل نکرده است و یـا نقـل حـدیث از پـدر خـود بـا دو واسطه(۳) محذور عقلی ندارد و

۱- . نک: سورهٔ ص، آیهٔ ۷۱ و بقره ۳۰، ۲۴۳.

۲- . ابن عقده را که گفته اند متوفای ۳۳۳ ق بوده است. ظـاهراً وفاتش از وفات سایر افرادی که در این کتاب از آن ها روایت شده متأخّرتر بوده است به عنوان مثال وفات محمد بن همام بغدادی را ۳۳۲ یا ۳۲۶ و وفات احمد بن ادریس را ۳۰۶ گفته اند.

۳- . مانند روایتی که در تفسیر قمی، ج۲، ص۳۴۸ ذیل آیهٔ ۴۸ سورهٔ نجم نقل شده است.

امکان عقلایی دارد.(۱) بنابراین هیچ یک از آن شواهد با استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم منافات ندارد تا با شهرت استناد آن به علی بن ابراهیم و طریق صحیح شیخ حرّ عاملی به آن، معارضه کند و در نتیجه شهرت و طریق یاد شده برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، دلیلی قوی و حجتی معتبر است.(۲)و این تفسیر یکی از منابع معتبر تفسیر به شمار می آید؛ زیرا روایاتی که با سند

صحیح در آن نقل شده، و یا محفوف به قرائن قطعی باشد قابل اعتماد است و به عنوان مستندی معتبر در تفسیر آیات قرآن می توان از آن کمک گرفت و از سایر روایات آن نیز به عنوان تأیید در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابی الجارود و برخی روایات دیگر توسط شاگرد علی بن ابراهیم دانسته، تفسیر قمی موجود را معتبر می داند و درباره تفسیر ابی الجارود که بخشی از روایات تفسیر قمی از آن نقل شده، فرموده است:

تفسیر ابی الجارود در اعتبار کم تر از تفسیر علی بن ابراهیم نیست بلکه آن، در حقیقت تفسیر امام باقر علیه السلام است؛ همان گونه که ابن ندیم آن را به این نام نامیده است، ولی به ابی الجارود نسبت داده می شود به لحاظ این که آن را

۱- . زیرا گاه راوی حدیث قبل از استاد حدیثش می مرده است نمونهٔ آن ابراهیم نخعی و شعبی است که از راویان عکرمه به شمار آمده اند و در عین حال وفاتشان پیش از عکرمه بوده است، نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج۵ ص۱۳ رقم صلی الله علیه وآله عکرمه: حدّث عنه ابراهیم النخعی و الشعبی و ماتا قبله: و روایت کسی که سنّش بیش تر بوده از کسی که سنش کم تر بوده کم نبوده است و از این روی در علم درایه از این گونه روایات با عنوان «روایه الاکابر عن الاصاغر» یاد شده است (نک: شهید ثانی، الدرایه فی علم مصطلح الحدیث/ ۱۲۳و سیوطی، تدریب الراوی، ج۲، ص۲۴۳- ۲۴۶).

۲- . جملهٔ «قال ابو الحسن علی بن ابراهیم الهاشمی القمی، بعد از خطبهٔ کتاب در ابتدای مقدمه که در بعضی از نسخه های این تفسیر وجود دارد نیز مؤید استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم است، زیرا در بین مؤلفان قدیم ذکر نام خود با عنوان«قال» در آغاز تألیف خویش مرسوم بوده است.

در حال استقامتش روایت کرده است و طریق روایت از ابی الجارود نیز منحصر به کثیربن عیّاش ضعیف نیست، بلکه جماعتی از افراد مورد اطمینان آن را از ابی الجارود روایت می کنند.(۱)

ثمره تحقیق

اگر با توجه به این تحقیق، تأمل و تردیدی در استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم باقی نماند، تمام روایاتی که در این کتاب از طریق افراد موثق نقل شده از نظر سند صحیح و قابل اعتماد است، بلکه طبق برخی مبانی(۲) بر اساس

توثیق عامی که در مقدمه تفسیر ذکر شده، حتّی روایاتی از آن که در سندش افراد مجهول الحال باشد نیز از نظر سند مشکلی ندارد و تنها از نظر معارض و محتوا به تحقیق نیاز دارد، گرچه این مبنا در نظر ما مخدوش است و اشکال آن در آینده بیان می شود.

اما اگر ثابت نشود که مؤلف این تفسیر علی بن ابراهیم است و حتّی با توجه به این تحقیق نیز در استناد آن به وی تأمل و تردید باشد، صحت سند هیچ روایتی از روایات این کتاب قابل اثبات نیست؛ زیرا در اثر ناشناخته بودن مؤلف ص:۸۰

۱- . الذریعه، ج۴، ص۳۰۸، و نیز نک: ص۲۵۱، رقم ۱۲۰۲، تفسیر ابی الجارود.

۲- . آیت الله خویی پس از بیان این که بین توثیق خاص و توثیق عام فرقی نیست، فرموده است: «از این روی به وثاقت جمیع مشایخ علی بن ابراهیم- که در تفسیرش در سندهایی که به یکی از معصومین علیهم السلام می رسد از آنان روایت کرده است- حکم می شود؛ زیرا وی در مقدمهٔ تفسیرش گفته است«و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا ورواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...» و در این کلام دلالت آشکاری است که وی در این کتابش جز از ثقه(شخص مورد اعتماد) روایت نمی کند» و بعد خبر داده که صاحب وسائل از این جمله وثاقت همهٔ روایاتی را که در این تفسیر در سندهای منتهی به معصومین علیهم السلام واقع شده، استفاده کرده است و خود ایشان نیز آن استفاده را به جا دانسته است؛ نک: معجم رجال الحدبث، ج۱، ص۴۹.

کتاب، و یا ثابت نبودن وثاقتش حتّی صحت روایاتی که باسند صحیح در این کتاب ذکر شده نیز نامعلوم است و در این صورت، راه اعتماد به روایات این کتاب منحصر به وثوق خبری و حصول اطمینان به صدور از طریق توجه به قراینی مانند قوّت متن، مطابقت با آیات و روایات و اعتبارهای عقلی و غیر آن است.(۱)

با این تحقیق اگر استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم به طور قطع نیز ثابت نشود دست کم احتمال آن تقویت و در نتیجه قطعیت عده ای از انظار درباره مؤلف تفسیر خدشه دار می شود؛ هم ادعای این که مؤلف تفسیر قطعاً علی بن ابراهیم نبوده است باطل میشود، و هم ضعف سخن آقا بزرگ تهرانی که به طور قطعی ــ نه احتمالی ــ فرموده است که شاگرد علی بن ابراهیم ابوالفضل العباس که راوی این تفسیر بوده، قسمتی از روایات

تفسیر ابی الجارود و برخی روایات دیگر را در اثنای این تفسیر مندرج کرده، معلوم می شود، و هم نادرستی کلام کسی که به صورت جزمی نَه احتمالی این تفسیر را ساخته و تألیف ابوالفضل العباس معرفی کرده است،(۲)روشن می شود.

۱- . شیخ حرّ عاملی در فایدهٔ هشتم از خاتمهٔ وسائل انواعی از آن قراین (حدود ۲۰ قرینه) را بیان کرده است؛ نک: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص۹۳- ۹۵.
۲- . آقای معرفت در معرّفی این کتاب گفته است: «و هذا التفسیر المنسوب الی علی بن ابراهیم القمی هو من صنع تلمیذه ابی الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن الامام موسی بن جعفر علیه السلام و هو تلفیق من املائات القمی و قسط وافر من تفسیر ابی الجارود زیاد بن المنذر السرحوب المتوفی سنه (۱۵۰) کان من اصحاب الامام ابی جعفرالباقر علیه السلام و هو رأس الجارودیه من الزیدیهٔ فکان ما اورده ابوالفضل فی هذا التفسیبر من احادیث الامام الباقر علیه السلام فهو من طریق ابی الجارود و ما اورده من احادیث الامام الصادق علیه السلام فمن طریق علی بن ابراهیم و اضاف الیهما باسانید عن غیر طریقهما فهو مؤلّف ثلاثی المأخذ و علی ای حال فهو من صنع ابی الفضل و نسب الی شیخه لان اکثر روایته عنه؛ التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ج۲ ص۳۲۵. و نظیر این سخن در تألیف دیگر ایشان صیانه القرآن من التحریف، ص۱۸۷، ۱۸۸ نیز آمده است.

بلکه حتّی با قطع نظر از این تحقیق نیز نمی توان به صورت جزمی ادعا کرد که مؤلف این تفسیر ابوالفضل العباس بوده است؛ زیرا این ادعا جز جمله «حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد» که در آغاز تفسیر سوره حمد آمده است مستندی ندارد و آن عبارت، دلالت قطعی ندارد که مؤلف این تفسیر ابوالفضل العباس باشد چه بسا همانگونه که برخی مدعی شده اند.(۱) شخص دیگری مؤلف این تفسیر بوده و به واسطه ابوالفضل العباس روایات تفسیر علی بن ابراهیم را در این تفسیر آورده باشد و تعبیر«حدّثنی» اگر این احتمال را متعین نکند، دست کم مناسبت آن با این احتمال بیش تر است؛ زیرا به کار بردن مؤلّف این تعبیر را در مورد کلام خودش اگر نگوییم نادرست است قطعاً مناسب نمی باشد و در بین قدما نیز چنین

کاربردی معمول نبوده، بلکه روش مرسوم مؤلفان قدیم، ذکر نام خود همراه با تعبیر «قال» بوده است. لذا اگر کسی تحقیق مزبور را برای اثبات استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم کافی نداند، نمیتواند با این بیان که مؤلف آن ابوالفضل العباس بوده و او از نوادگان امام موسی بن جعفر علیهما السلام است و در بسیاری از کتاب های انساب ذکر شده است، مؤلف این کتاب را از مجهول بودن خارج، و اعتبار آن را اثبات کند؛(۲) زیرا نه مؤلف بودن وی نسبت به این کتاب محرز است و نه نواده امام معصوم بودن و ذکر او در کتب انساب برای اعتبار و ثاقت او کافی است.

اجتهادی ـ روایی بودن«تفسیر القمی»

تفسیر القمی یکی از تفاسیر روایی به شمار آمده است،(۳) ولی روایی محض نیست بلکه اجتهادها و اظهار نظرهایی از مؤلف آن نیز در آن وجود دارد که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱- . سید احمد موسوی در مقالهٔ «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی» در کیهان اندیشه ش۳۲ ص۸۴- ۹۰.

۲- . نک: الذریعه، ج۴، ص۳۰۳- ۳۰۸ و تفسیر القمی، ج۱، ص۱۵؛ مقدمهٔ سید طیب جزائری.

۳- . نک: التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب ج۲، ص۳۲۵ و المفسرون حیاتهم و منهجهم ۳۲۹.

الف: در ذیل آیه کریمه (الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ...)(۱) ذکر چهار قسم ایمان در کتاب خدا با استشهاد به آیاتی از قرآن،(۲) اجتهادی از خود مؤلف است، تصور نشود که این قسمت عطف به «یصدّقون بالبعث» و مفعول «قال» و تتمه سخن منقول از امام صادق علیه السلام است؛ زیرا اگر چنین می بود وجهی نداشت که بعد از ذکر قسم اول ایمان و استشهاد به آیه ای از قرآن به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال کند، و سید هاشم بَحرانی نیز این قسمت را که در تفسیر قمی حدود دو صفحه است سخن علی بن ابراهیم دانسته و با عنوان«قال علی بن

ابراهیم» در تفسیر برهان ذکر کرده است.(۳)

ب: در ذیل آیه (وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ)(۴) جمله «قال بما انزل من القرآن الیك و ما انزل علی الانبیاء قبلك

من الکتب»(۵) نیز ظاهراً بیانی از خود علی بن ابراهیم است و لذا بَحرانی آن را نیز با عنوان «قال علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه آورده است.(۶)

ج: گاهی برای توضیح معنای آیات به اَشعار عرب استناد شده است؛ به عنوان مثال در توضیح معنای آیه (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ کَالأَعْلامِ)(۷)

۱- . بقره / ۳.

۲- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹_ ۶۱.

۳- . نک: البرهان فی تفسیر القرآن، جا، ص۵۶.

۴- . بقره / ۴.

۵- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۱.

۶- . نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۵۷.

۷- . الرحمن / ۲۴.

به شعر «خنساء» استشهاد شده است(۱) و استشهاد به اشعار عرب در تفسیر آیات، روایات ائمه اطهار علیهم السلام معهود نیست و در مورد این شعر نیز با توجه به سیاق، تردیدی نیست که استناد به آن، اجتهادی از مؤلف این تفسیر است.

د: همچنین توضیحاتی که برای برخی کلمات یا جمله های آیات ۸ _ ۲۵ سوره بقره بدون استناد به روایتی و حتّی بدون تعبیر «قال» ذکر شده.(۲) ظاهراً از مؤلف این کتاب است و مستند به روایتی نیست. در تفسیر برهان نیز قسمتی از آن توضیحات به عنوان سخن علی بن ابراهیم نقل شده است.(۳)

ه_: قسمت عمده آنچه در مقدمه کتاب، در بیان تقسیم قرآن به اقسام و اصناف و ذکر مثال هایی از آیات برای آن آمده، از زبان خود مؤلف بدون استناد به روایات است، البته با توجه به مشابهت مطالب آن با آنچه در تفسیر نعمانی ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان نقل شده،(۴) مظنون بلکه معلوم است که مطالب آن تلخیص شده و برگرفته از آن روایت است و در مواردی از مقدمه خود ایشان نیز مطالب را به روایتی از امام صادق علیه السلام مستند کرده است،(۵) ولی به هر حال یک نحوه اجتهاد هر چند در حد گزینش مطالب و ذکر مصداق(۶) برای بعضی مطالب در مقدمه اعمال شده است.(۷)

۱- . نک: تفسیر القمی، ج۲، ص۳۵۵، نمونهٔ دیگر آن را در جلد۱، ص۷۴ ذیل آیهٔ ۴۴ سورهٔ بقره و ج۲، ص۳۳۹ ذیل آیهٔ ۱۳ سورهٔ قلم بنگرید.

۲- . نک: همان، ج۱ ص۶۳.

۳- . نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱ ص۵۹، رقم ۲، ص۶۴ بعد از رقم ۵ و ذیل آیهٔ ۱۶ بعد از رقم ۱، ص۶۵ بعد از رقم ۴، ص۶۶ بعد از رقم ۱.

۴- . این روایت را در بحار الانوار، ج۹۳، ص۳ _ ۹۷ بنگرید.

۵- . نک: تفسیر القمی، ج۱ ص۳۵ و۳۶ و۳۷.

۶- . نمونهٔ آن مصداقی است که در ص۳۴ برای داده نشدن اشیای کثیر به بلقیس، ذکر شده است.

۷- . حقیقت این مدعا با مقایسه بین مقدمهٔ تفسیر القمی و روایتی که در تفسیر نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل شده و در آغاز جلد ۹۳ بحارالانوار آمده است آشکار می گردد. شایان ذکر است که گزینش از جهت این که با توجه به قراینی مطلبی را صحیح دانسته و مطلب دیگر را صحیح ندانسته یک نحوه اجتهاد است.

چنین مواردی در این تفسیر فراوان یافت می شود.(۱) پس نمی توان آن را تفسیر روایی محض به شمار آورده، بلکه آمیختهای از روایات و آرای تفسیری و سخنان اجتهادی مؤلف آن است.(۲)همچنین

روایاتی را که مؤلف در این تفسیر آورده، صرفاً با هدف جمع آوری روایات نبوده است، بلکه این روایات، مورد اعتماد وی بوده و در بیان معنا و مفادَ آیات به آن ها استدلال کرده است. و شاهد بر این مدعا علاوه بر معلوم بودن آن از نحوه ذکر روایات در ذیل آیات، جمله ای است که در مقدمه تفسیر آمده است؛ وی در مقدمه بعد از بیان وجوب تفقه و تعلیم و عمل به آنچه در قرآن است، فرموده: «و ما ذکر میکنیم و خبر می دهیم آنچه را به ما منتهی می شود و مشایخ و افراد مورد اعتماد ما آن را از کسانی که اطاعتشان را خدا واجب کرده است روایت کرده اند».(۳) در این عبارت به خوبی آشکار می شود که مطالب و روایات مورد اعتمادش را در این تفسیر آورده است. پس این که برخی، هدف مؤلف این تفسیر را نیز مانند عدهای از تفاسیر روایی دیگر،

۱- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۴ تفسیر آیه ۲۸ سورهٔ بقره، ص۷۲ ذیل آیه ۳۶ سوره بقره، ص۷۴ ذیل آیات ۳۱- ۳۳ و ۴۴- ۶۳ سورهٔ بقره.

۲- . در مواردی این آمیختگی به گونه ای است که تمیز بین روایت و کلام مؤلف دشوار است و این یکی از نقایص و مشکلات این تفسیر است که اگر فرد یا افرادی با دقت این ها را از هم جدا کنند و در چاپ های بعدی روایات از آرا ومطالب مؤ لف تفکیک شده و مشخص و معین آورده شود خدمتی به دانش تفسیر و روایات و کمکی به استفاده کنندگان از این تفسیر خواهد بود.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۳۰.

جمع روایات اعم از صحیح و ضعیف معرفی کرده و گفته‌اند جمع روایات دلیل بر حجت بودن این روایات نزد آنان و اعتقادشان به آنچه در تفسیرشان روایت کرده اند نیست.(۱) نادرست است و نادرستی آن با توجه به آنچه بیان شد آشکار است.

مکتب تفسیری مؤلّف

گر چه مؤلّف این تفسیر، نظریه خود را در

چگونه تفسیر کردن قرآن ارائه نداده و شیوه تفسیری خود را با صراحت بیان نکرده، با توجه به آنچه در مقدمه کتاب فرموده است و با ملاحظه چگونگی روش او در تفسیر آیات به دست می آید که وی طرفدار تفسیر اجتهادی ــ روایی بوده و در این تفسیر نیز طبق همین مکتب عمل کرده است.

وی در مقدمه کتاب پس از نقل آیات و روایاتی در فضیلت قرآن و لزوم عمل به آن، از آیه کریمه<وَأَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ)(۲) استفاده کرده است که خدا تبیین احکام و قوانین و فرایض وسنن قرآن را بر پیامبرش واجب گردانیده و بر مردم نیز تفقه و تعلیم و عمل به محتوای قرآن را فریضه قرار داده است تا ندانستن آن برای هیچ کس جایز نبوده و در ترک عمل به آن معذور نباشند.

ص:۸۶

۱- . سید محمد علی ایازی گفته است: «...کان القمی یسلک فی منهجه التفسیری منهج التفسیر بالمأثور کتفسیر البرهان للبحرانی و نور الثقلین للحویزی... و کان هدفهم من ذالک جمع کل ماروی عن النبی صلی الله علیه وآله واهل البیت علیهم السلام و الصحابه مناسبه الایه و ان کان الخبر ضعیفا غیر موافق مع ظاهرالایه و العقل السلیم... و لکن لا یدل علی قبولهم و حجیتها عند هم ولا یدل علی اعتقاد هم بما رووه فی کتبهم؛المفسرون حیاتهم و منهجهم /۳۳۲.

۲- . نحل / ۴۴.

سپس گفته است: ما [در این کتاب] آنچه به ما منتهی میشود و استادان و افراد مورد اعتمادمان آن را از کسانی که خدا اطاعتشان را فرض و ولایتشان را واجب کرده و آنها کسانی هستند که خدای تبارک و تعالی آنها را وصف کرده و پرسیدن و گرفتن [معارف و احکام] را از آنان واجب کرده است، فرموده است>فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...)؛(۱) ایکسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خیر انجام دهید. امید است که شما رستگار شوید و در

(راه) خدا آن گونه که شایسته او است جهاد کنید. او شما را برگزیده است و در دین، هیچ حَرَج و مشقتی راه نداده است[از] آیین پدرتان ابراهیم[پیروی کنید] او شما را از پیش و در این قرآن مسلمان نامیده است، تا پیامبر بر شما و شما بر مردم گواه باشید». پس رسول خدا صلی الله علیه وآله گواه بر آنان است و آنان گواه بر مردم اند و علم نزد آنان و قرآن با آنان است و دین خدای عزوجل که آن را برای پیامبرانش و فرشتگانش و رسولانش برگزیده است، از آنان اقتباس می شود و آن سخن امیرمؤمنان علیه السلام است: «الا ان العلم الذی هبط به آدم علیه السلام من السماء الی الارض و جمیع ما فضّلت به النبیون الی خاتم النبیّن عندی و عند عتره خاتم النبیین فاین یتاه بکم بل این تذهبون؛(۲)

ص:۸۷

۱- . حج/ ۷۷ و ۷۸.

۲- . در بحار الانوار، ج۹۲، ص۸۰ حدیث ۷، این روایت از همین تفسیر نقل شده است.

هـان به راستی علمی را که آدم علیه السـلام از آسـمان به زمین فرود آورد و جمیع آنچه پیـامبران تـا خـاتم آنان صـلی الله علیه وآله به آن برتری داده شـده انـد نزدِ من و عـترت خـاتم پیـامبران است. پس: کجـا سـر گردان می شویـد و کجـا بُرده میشویـد. همچنین در خطبه اش فرموده است:

«ولقـد علم المسـتحفظون من اصـحاب محمـد صـلی الله علیه وآله انه قـال انی و اهـل بیتی مطهرون فلاـ تسـتبقوهم فتضـلوا و لا تتخلّفوا عنهم فتزلوا و لاـ تخـالفوهم فتجهلوا و لاـ تعلموهم فـانهم اعلم منکم هم اعلم النـاس کبـارا و احلم النا س صـغارا فاتبعوا الحق واهله حیث کان؛(۱) دانشـمندان از اصـحاب محمد صلی الله علیه وآله تحقیقاً می دانند که آن حضرت فرمود: راستی من و اهل بیتم پاکیزه شـدگانیم بر آنان سـبقت نگیرید که گمراه می شوید. و از آنان تخلف نکنید که به لغزش مبتلا خواهید شد. و با آنان

مخـالفت نکنیـد کـه نـادان خواهیـد مانـد. و به آنـان تعلیم ندهیـد؛ زیرا از شـما داناترنـد. آنـان در بزرگی دانـاترین مردم و در کوچکی بردبارترین انـد؛ پس حق و اهل آن را هر جا که باشد پیروی کنید. پس در آنچه از بزرگی منزلت قرآن و علم امامان علیهم السـلام بیـان کردیم برای کسـی که خـدا شـرح صـدر به او داده و دلش را نـورانی و به ایمـانش هـدایت کرده، کفـایت است.(۲)

از آنچه نقـل شـد به خوبی آشـکار است که وی ضـمن واجب دانسـتن فهم و عمـل به معانی قرآن، فهم آن را متوقف بر تبیین رسول خدا صـلی الله علیه وآله می دانسـته، و ضرور می دیده است که معانی و معارف قرآن از طریق رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام و با کمک گرفتن از تفسیر آنان، فهمیده شود و از این روی به آیه

۱- . در بحار الانوار، ج۲۳، ص ۱۳۰ حدیث ۶۲ این روایت نیط از همین تفسیر نقل شده است.

۲- . تفسیر القمی. ج ۱، ص ۳۰، ۳۱.

تبیین (لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) استناد کرده است و بعد از بیان وجوب فهم معانی قرآن خبر

می دهد که: ما روایات رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را در این کتاب ذکر میکنیم و آیات و روایاتی را در بیان عظمت علمی و لزوم پرسیدن و اخذ معارف از آنان و واسطه بودنشان بین رسول خدا صلی الله علیه وآله و مردم یاد آور شده است؛ در این تفسیر نیز بیان مفاد آیات، از روایات بیش ترین کمک را گرفته است و در غالب موارد به ذکر روایت اکتفا کرده است، ولی از این که در بسیاری از موارد بدون استناد به روایت نیز معنایی را برای آیات ذکر کرده، یا به نقل حوادث تاریخی و توضیح لغات پرداخته، یا از آیات دیگر قرآن کمک گرفته و حتّی گاهی به اشعار عرب استشهاد کرده معلوم می شود که اخباری مسلک نبوده است که مدرک غیر ضروریات دین را چه در اصول دین و چه در فروع دین

منحصر به شنیدن از معصومین علیهم السلام بداند(۱) و از قرآن کریم جز معنایی را که در روایات برای آیات بیان شده قابل استناد نداند، بلکه خود قرآن را نیز به مقداری که معنایش (به خودی خود یا به کمک آیات دیگر) آشکار باشد قابل استناد و بهره گیری می دانسته، و شاهدش افزون برآنچه گذشته این است که در مقدمه به آیاتی از قرآن کریم استدلال و استناد کرده است.(۲)

ص:۸۹

۱- . مانند محمد امین استر آبادی که در الفوائد المدنیه / ۱۲۸ عبارت ذیل را عنوان بابی قرار داده است: «فی بیان انحصار مدرک مالیس من ضروریات الدین من المسائل الشرعیه اصلیه کانت او فرعیه فی السماع عن المعصومین علیهم السلام ...»

۲- . و محتمل است در عبارت«و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا» منظور از «ما ینتهی الینا» معانی و مطالبی باشد که با تدبر در آیات به ادراک و فهمش منتهی می شده، که این احتمال با توجه به مضارع بودن فعل«ینتهی» بعید نیست.

ارزیابی

مکتب تفسیری از آن نظر که در فهم معانی و معارف قرآن، خود را از تبیین پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام بی نیاز نمی داند و استفاده از روایات را در تفسیر قرآن لازم می داند بر نظریه کسی که تصور می کند در فهم معانی قرآن به روایات نیازی نیست و فهم همه معارف قرآن را بدون مراجعه به روایات و کمک گرفتن از آن ممکن می داند امتیاز دارد. و از آن نظر که معنای روشن آیات را هرچند در روایات بیان نشده باشد قابل استناد و احتجاج می داند و بیان معنای آیات بدون استناد به روایت را مطلقاً ناروا نمی داند، برنظریه برخی از اخباری مسلکان برتری دارد و این نقطه قوّت دیگر این

مکتب تفسیری است. ولی از آن نظر که تفسیر آیات را بیش از هر چیز دیگر متکی به روایات میداند و در استفاده از مستندات غیر روایی به حداقل اکتفا می کند کاستی دارد و نمی توان آن را مکتب کاملی در تفسیر دانست؛ زیرا اولاً: این مکتب فاقد دلیل معتبر و برخلاف سیره عقلا در فهم متون است؛ چرا که عقلا در فهم و تفسیر متون بشری و الهی از هر مستند خاصی محدود نمی سازند و همانگونه که در مکتب تفسیری مفسّران آگاه به همه معانی قرآن بیان شده است این سیره نه تنها از جانب پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام رد نشده است، بلکه روایاتی آن را تأیید می کند.(۱) و ثانیاً این مکتب کارآیی لازم را برای تفسیر ندارد و موجب می شود بخش عظیمی از معانی و معارف قابل تفسیر قرآن، بدون تفسیر بماند؛ همانگونه که این پی آمد در تفسیر موجود و سایر تفاسیر اجتهادی ـ روایی دیده می شود.

۱- . نک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج۱، ص۱۰۲- ۱۳۲.

روش تفسیریِ مؤلف

مؤلـف در تفسـیر آیـات غالبـاً به ذکر روایـاتِ مـبیّنِ معنـای آیـات اکتفـا کرده، ولی عبـارتی آورده است که معلوم می شود به روایت اعتمـاد داشـته، معنـای آیه را همـان معنـایی که در روایت بیـان شـده، می دانسـته است؛ در موارد بسـیاری با تعبیر«فانّه» روایت را ذکر می کند(۱) و گاهی پس از بیان مدعای خود به روایت استناد می کند؛(۲)

یا روایت را دلیل بیان خود قرار می دهد.(۳)

بیش تر روایات را با سند می آورد، اما در باره سند آن ها اظهار نظر نمی کند.

چه بسا از کلام وی در مقدمه تفسیر استفاده شود همه روایاتی را که آورده، در نظر وی صحیح و معتبر بوده است(۴) و بر این اساس می توان گفت هر چند در متن تفسـیر بررسـی سـندی ندارد، چه بسا در گزینش روایات بررسی کرده و روایات معتبر و مورد اعتمادش را آورده باشد. روایاتی را که می آورد برخی

۱- . به عنوان نمونه نک: تفسیر القمی، ج۱ ص۶۱، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۹۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷.

۲- .ماننـد این که در بیان دلالت آیات(و اذ قلتم یا موسـی لن نؤمن لک حتی نری الله جهره فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون، ثم بعثنا کم من بعـد موتکم....)(بقره /۵۵و ۵۶) گفته است: «فهـذا دلیل علی الرجعه فی امه محمـد صـلی الله علیه وآله فانه قال صلی الله علیه وآله لم یکن فی بنی اسرائیل شیئی الا و فی امتی مثله»؛ تفسیر القمی، ج۱، ص۷۶.

۳- . در بیان این که یکی از وجوه ایمان تأییـد و روح ایمانی است که خـدا در دل های مومنان قرار داده گفته است: و الـدلیل علی ذالـک قوله صـلی الله علیه وآله «لاـ یزنی الزانی و هو مومن و لاـ یسـرق السارق و هو مومن یفارقه روح الایمان مادام علی بطنها فاذا قام عاد الیه قیل ما الذی یفارقه قال الذی یدعه فی قلبه»؛ همان / ۶۱.

۴- . همان گونه که شـیخ حر عاملی و آیت الله خویی چنین اسـتفاده کرده انـد؛ نک: وسائل الشـیعه ج۲۰، ص۶۸ معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۴۹.

مفسّر معنای ظاهر آیات است،(۱) دستهای معانی باطنی یا رمزی آیات را بیان می کند(۲) و پاره ای، قرائت آیات و کلمات را از امامان معصوم علیهم السلام نقل می کند(۳) ولی روایات را

تفکیک و دسته بندی نکرده است. برخی موارد روایتی را که آورده به بحث و تبیین نیاز دارد(۴) ولی مؤلف به آن نپرداخته است. بیان های غیر روایی در برخی موارد بهگونه ای با روایات آمیخته است که تفکیک آن ها مشکل است و با دقت می توان تمیز داد و در موارد بسیاری بدون ذکر روایت با اجتهادی ساده معنای آیات را بیان می کند؛ آرای اجتهادی وی در این موارد غالباً بدون شاهد و دلیل(۵) و

۱- . نمونهٔ آن روایتی است که در تفسیر سورهٔ حمد «المغضوب علیهم» را به ناصبی ها و «الضالین» را به شک کننده ها و کسانی که امام را نمی شناسند تفسیر کرده است؛ نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۸. نمونه دیگر روایتی است که در تفسیر آیه ۳۵ سوره بقره بهشت حضرت آدم علیه السلام را به باغ های دنیا تفسیر کرده است نک: همان ۱.

۲- . معنای باطنی مثل روایتی که«الکتاب» در آیهٔ دوم سورهٔ بقره را به امام علی علیه السلام معنا کرده است؛ نک: همان /۵۹. و معنای رمزی مانند روایتی که باء «بسم الله» را به «بهاء الله» و سین آن را به «سناء الله» معنا کرده است؛ نک: همان ۵۷.

۳- . مانند روایتی که خبر داده است امام صادق علیه السلام آیهٔ ۷ سورهٔ حمد را «صراط من انعمت علیهم...» قرائت کرده است؛ نک: همان / ۵۸؛ و روایتی که می گوید امام صادق علیه السلام آیه ۲۳۸ بقره را «حافظوا علی الصلوات والصلاه الوسطی صلاه العصر...» قرائت کرده است؛ نک: همان/ ۱۰۶.

۴- . مانند روایتی که «بعوضه»در آیه ۲۸ سوره بقره را به امیر مو منان علی علیه السلام تطبیق کرده است: نک: همان ۶۴.

۵- . به عنوان نمونه در اوایل سوره بقره در تفسیر آیات ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۳ و ۲۵ استهزا از جانب خدا را به عذاب، ضلالت را به حیرت، هدایت را به بیان، اشتراء را به اختیار،«صم» را به کسی که نمی شنود، «بکم» را به کسی که نابینا از مادر متولد شده است،«عُمی» را به کسی که بینا بوده سپس نابینا شده است،«صَیِّب» را به یاران،«یخطف»را به کور می شود، «ریب» را به شک،«شهدا» را به کسانی که مشرکان آنان را می پرستیده و از آنان اطاعت می کرده اند، «متشابه» را به یک نوع میوه با رنگ های شبیه به هم و «ازواج مطهره» را به زنانی که حایض و محدث نمی شوند تفسیر کرده و برای هیچ یک شاهد و دلیلی ارائه نداده است؛ نک:همان / ۶۳.

گاهی مستند به آیات(۱) یا اشعار عرب(۲) و فرهنگ مردم در زمان جاهلیت(۳) است.

و گاهی به دلالت قرآن بر بطلان یا صحت برخی مسایل عقیدتی و آرای کلامی مانند جبر و تفویض و رجعت یا احکام فقهی مانند حرمت بدعت و سخن گفتن در دین خدا بدون علم اشاره(۴) و گاهی به مناسبت آیات، احکام فقهی را با تفصیل بیان می کند.(۵)

بررسی

التزام به نقل روایت از افراد ثقه و ذکر روایات معتبر و مورد اعتماد در تفسیر آیات، آوردن روایات با سند، استناد به آیات و اشعار عرب و فرهنگ مردم در زمان جاهلیت در بیان معنا و مصادیق آیات از نقاط قوت و امتیازهای روش مؤلف است که موجب شده تفسیر وی مفید و مورد استفاده مفسّران بعد از ایشان قرار گیرد و منبعی روایی برای آنان و فقیهان باشد و حتّی دانشمندان علم رجال نیز در توثیق راویان مجهول الحال از آن بهره بگیرند ولی در روش وی کاستیهایی وجود دارد که برای توجه دادن مفسّران به آن به آن ها اشاره می شود تا در تفسیرهای آینده خود از آن کاستیها بپرهیزند؛

۱- . نمونهٔ آن را در تفسیر آیهٔ ۳ سورهٔ بقره در بیان و جوه ایمان بنگرید نک: همان / ص۵۹- ۶۱.
۲- . به عنوان نمونه برای توضیح معنای «الاعلام» در آیهٔ ۲۴ سورهٔ «الرحمن» به شعر «و ان صخراً لتاتم به هداه کانه علم فی راسه نار» که «خنساء» در مرثیهٔ برادرش «صخر» گفته، استناد کرده است؛ نک: همان، ج۲، ص۳۵۵؛ در تفسیر آیهٔ «عمل بعد ذالك زنیم» (قلم / ۱۳) در معنا کردن «زنیم» به دعی (کسی که پدرش نامعلوم است و مردان متعددی ادعای پدری او را د ارند) به شعر «زنیم تداعاه الرجال تداعی...» استشهاد کرده است: همان/۳۹۹؛ به همان ج۱، ص۷۴، ۱۰۴ نیز بنگرید.
۳- . نمونهٔ آن را در تفسیر آیهٔ (... خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا...) (اعراف/ ۳۱)؛(نک:همان، ج۱، ص۲۵۷).
۴- . به عنوان نمونه نک: همان، ج۱، ص۲۲۷، ۲۵۴، ۲۵۵ و ج۲ ص ۱۵۰ و ۴۶۸.
۵- . در ذیل آیهٔ (و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن...) بقره/ ۲۳۷ اقسام عدّه و احکام آن را بیان کرده است؛ نک: همان، ج۱، ص۱۰۵ و ۱۰۶.

۱. بر حسب آنچه در روش شناسی تفسیر قرآن بیان شده است مفسّر برای این که تفسیرش صحیح و کامل باشد باید به همه امور و قراینی که تعیین کننده معنا و مقصود آیات است توجه کند و در تفسیر آیات از آن کمک بگیرد ولی در این تفسیر استفاده مؤلف از غیر روایات اندک است و در موارد بسیاری با این که می توانست برای

تبیین معنا و مقصود آیات از آیات قرآن، قواعد ادبی، ویژگیهای گوینده و مخاطب و مانند آن کمک بگیرد، به ذکر روایات اکتفا کرده و از امور روشنگر دیگر استفاده نکرده است. در نتیجه: بخش عظیمی از معانی و مطالب قابل تغییر آیات مبهم و بدون تفسیر مانده است؛ به عنوان نمونه در تفسیر سوره حمد به ذکر چند روایت اکتفا کرده است و در نتیجه بخشی از معانی و معارف این سوره که در تفاسیر اجتهادی دیگر با استفاده از آیات دیگر قرآن، مباحث ادبی و مانند آن بیان شده، در این تفسیر ناگفته مانده است.(۱)

۲. در مسألهٔ اختلاف قرائت ها بسیارضعیف عمل شده است تنها در بعضی موارد به ذکر روایتی حاکی از قرائت دیگری برای آیه اکتفا کرده است و در مواردی با این که اختلاف قرائت در معنا مؤثر بوده،(۲) به وجود قرائت های مختلف و قرائت صحیح هیچ اشاره ای ندارد. و حتّی در برخی موارد آیه را طبق قرائتی غیر از قرائت ثبت در مصحف کنونی، معنا کرده، و قرائت ثبت در مصحف را با این که بین مسلمانان رایج است حتّی با اشاره نیز یاد نکرده است.(۳)

۱- . نک: همان، ج۱، ص۵۷ و ۵۸.
۲- . مثل قرائت «مالِك» و «مَلِك» در آیهٔ ۴ سورهٔ حمد و قرائت «یَطهُرن» و «یَطَّهَرنَ» در آیهٔ ۲۲۲ سورهٔ بقره و قرائت «اَرجُلِکُم» و «اَرجُلِکُم» در آیهٔ ۶ سورهٔ مائده.
۳- . آیه ۱۳۰ صافات را که در قرآن «سلام علی ال یاسین» است با قرائت «سلام علی آل یاسین» ذکر و معنا کرده است؛ نک:همان، ج۲ ص۲۲۸. آیه ۲۲۲ سورهٔ بقره را نیز بر خلاف قرائت ثبت در قرآن معنا کرده است؛ نک:همان، ج۱، ص۱۰۰.

۳. در کمک گرفتن از روایات در بیان معنای آیات اولاً: باید سند روایت بررسی شده تا معلوم شود که: آیا این روایت از معصوم صادر شده یا نه و آیا قابل استناد و احتجاج هست یا خیر؟ و ثانیاً: باید معنای روایت با توجه به قراین متصل و منفصل به دست آید، یعنی ملاحظه شود که، آیا این روایت مقید، مخصّص یا معارضی دارد یا

ندارد؟ و: آیا ظاهر محتوای آن با توجه به قطعیات و ضروریات دین، پذیرفتنی هست یا نیست؟ و ثالثاً: باید حدّ دلالت آن نسبت به معنای آیه تعیین شود؛ مثلًا: آیا محتوای آن بیان مصداقی برای معنای آیۀ کریمه است یا تمام معنای آن؟ و: آیا در صدد تفسیر و بیان معنای ظاهر آیه است، یا در مقام تأویل و بیان باطن آن است و منافاتی ندارد که معنای ظاهر آیه چیز دیگری باشد؟ اما مؤلف در این تفسیر گرچه روایات معتبر به نظر خود را آورده است و از جهت بررسی سندی جای اشکال نیست، در بسیاری موارد در بیان معنای آیات به ذکر روایت اکتفا کرده و بدون تحقیق لازم در امر دوم و سوم از امور یاد شده از آن گذشته، و هیچ تحقیقی را ارائه نداده است.

۴. بیان معنای مفردات و شرح مفادّ آیات باید به اموری معتبر، مستند باشد و به صرف ادعا اکتفا نشود؛ به عنوان مثال در بیان معنای حقیقی یا کاربردی کلمه ای که معنایش نامعلوم است باید به موارد استعمال آن در قرآن و روایات، یا کاربردهای عرب فصیح، یا دست کم به کتاب های لغت اصیل و معتبر مستند باشد و ذکر معنا برای کلمه به تنهایی کافی نیست. و در مواردی که معنا و مفاد آیات نامعلوم یا مردد بین چند احتمال است باید قراین و شواهدی معتبر که تعیین کننده معنا و مفاد آیات باشد ارائه شود و با صرف ادعای این که معنا و مفاد آیه این است ابهام و اجمال آیه برطرف نمی شود. ولی در این تفسیر به نظر می رسد مؤلف در بسیاری موارد در بیان معنای مفردات و مفاد آیات به صرف ادعا اکتفا کرده، مستندی معتبر ارائه نداده، که یکی دیگر از کاستی های روش مفسّر در این تفسیر است.

۵. یکی از اموری که می تواند مستند تفسیر واقع شود، و از قراین روشنگر مفادّ آیات و مراد خدای متعال به شمار می آید اسباب و فضای نزول آیات است. ولی اسباب و فضای نزول در صورتی می تواند مستند تفسیر واقع شود که از

طریق معتبر ثابت، یا دست کم با قراین اطمینان آور واقعیت آن محرز باشد و در تفسیر به صرف ادعای این که فلان حادثه تاریخی سبب نزول این آیه بوده، یا آیه در فلان فضای تاریخی نازل شده است نباید اکتفا شود، بلکه ابتدا باید واقعیت حادثه و فضای تاریخی مورد استناد بررسی شود و در صورت اثبات واقعیت آن، مستند تفسیر قرار گیرد ولی مؤلف در مواردی از این تفسیر به نقل حوادث تاریخی اکتفا و بدون تحقیق از واقعیت آن و ذکر طریق و مستندی معتبر برای آن، تفسیر خود را بر آن مبتنی کرده است و این، نقیصه پنجم روش تفسیری این مفسّر در این کتاب است.

۶. یکی از قواعدی که در روش شناسی تفسیر بیان شد این بود که مفسّر باید از ذکر معنای باطنی برای آیات که در چار چوب قواعد ادبی عرب و اصول عقلاییی محاوره دلالت آیات بر آن معنا آشکار نیست احتراز و در بیان چنین معنایی تنها به روایات معتبر اکتفا کند. ولی مؤلف این قاعده را رعایت نکرده و در مواردی، معنایی را برای آیات ذکر کرده که دلالت آیات بر آن آشکار نبوده و دلیلی بر ارادهٔ چنین معنایی از آیات وجود ندارد. این ششمین کاستی روش تفسیر این مفسّر است. البته اگر مطالبی را که بدون استناد به معصومین علیهم السلامدر ذیل آیات ذکر کرده است در نظر وی روایت معتبر باشد، این کاستی منتفی است؛ ولی چنین چیزی ثابت نیست و بر فرض ثبوت، کاستی آن این است که روایات را بدون استناد به معصومین علیهم السلام نقل کرده است.

محتوای تفسیر

این تفسیر، مقدمه ای دارد که با خطبه ای طولانی و عالمانه مشتمل بر آیات و روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علیه السلام در بیان عظمت

قرآن، و علم ائمه علیهم السلام به آن، و ترغیب به فهم معارف قرآن از طریق آنان، آغاز شده و سپس در ضمن آن، قرآن به اصنافی تقسیم و برای هر یک، مثال یا مثال هایی از آیات قرآن ذکر و توضیح داده شده است. این اقسام که حدود ۵۰ قسم است برخی مربوط به مسایل علوم قرآنی مصطلح مانند: ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، ترتیت آیات، تأویل و مانند آن است، و برخی مربوط به خصوصیات کاربردی بعضی الفاظ قرآن است؛ از قبیل این که قسمتی از الفاظ قرآن عام و معنای آن خاص و قسمتی عکس آن است و قسمتی از آن جمع و معنای آن مفرد، و قسمتی خطاب به قومی و مقصود قومی دیگر و قسمتی خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه وآله و مقصود امت ایشان است و برخی از آن اقسام مربوط به مطالب و معارف آیات کریمه است، مانند آن که قِسمی از قرآن در ردّ ملحدان و قِسمی در ردّ ثنویان و قِسمی در رد جهیمان (اصحاب جهم بن صفوان یکی از معتقدان به جبر)(۱) و قِسمی در ردّ دهریان است و برخی از بخش های مقدمه،(۲) گویای آن است که نویسنده آن به

۱- . شهرستانی گفته است: الجهمیه اصحاب«جهم بن صفوان» و هو من الجبریه الخالصه ظهرت بدعته بترمذ و قتله سالم بن احوز المازنی«بمرو» فی آخر ملک بنی امیه، و افق المعتزله فی نفی الصفات الازلیه و زاد علیهم باشیاء؛ شهرستانی، محمد،الملل و النحل، ج ا ص۷۹.

۲- . مانند (و اماما هو کان علی خلاف ما انزل الله فهو قوله«کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله) عمران/۱۱۰ فقال ابو عبدالله علیه السلام لقاری هذه الایه «خیر امه » یقتلون امیر المومنین و الحسن و الحسین علیهم السلام ؟! فقیل له و کیف نزلت یابن رسول الله؟ فقال انما نزلت«کنتم خیر ائمه اخرجت للناس...»، «و اماما هو محرف منه فهو قوله «لکن الله یشهد بما انزل الیک (فی علم) انزل بعلمه و الملئکه یشهدون» (نساء/ ۱۶۶)و قوله «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک[فی علی] فان لم تفعل فما بلغت رسالته» و قول...»، «و اما التقدیم و التأخیر فان آیه عده النساء الناسخه مقدمه علی المنسوخه لان فی التألیف قد قدمت آیه « عده النساء اربعه اشهر و عشروا» علی آیه« عده سنه کامله » و کان یجب اولاً ان تقرأ المنسوخه التی نزلت قبل ثم الناسخه التی نزلت بعده»؛ «و قوله»افمن کان علی بیّنه من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمه ،(هود / ۱۷) فقال الصادق علیه السلام انما نزل «افمن کان علی بیّنه من ربه و یتلوه شاهد منه اماماً و رحمه و من قبله کتاب موسی»، «و قوله...»؛تفسیر القمی ج۱، ص۳۴- ۳۷.

استناد برخی روایات نوعی تحریف در بعضی از آیات قرآن به صورت تغییر یاحذف بعضی کلمات قائل بوده است ولی باید توجه داشت که آن تحریف را به گونه ای نمی دانسته که قرآن فعلی را از اعتبار ساقط کرده باشد و از این روی قرآن را کتاب هدایت دانسته و به تفسیر آن اقدام کرده است.

مطالب تفسیر این کتاب به پنج صورت نقل شده است:

۱. روایاتی که با سند یا بی سند به طورمستقیم از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که بیش تر آن از امام صادق علیه السلام است.(۱)

۲. روایاتی که از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(۲)

۳. مطالب و توضیحاتی که با عنوان «قال علی بن ابراهیم» و احیاناً «فی روایه علی بن ابراهیم» یا «عن علی بن ابراهیم قال» ذکر شده است.(۳)

۱- . آقا بزرگ تهرانی فرموده است: «و کذالک عمد المفسر القمی فی تفسیره هذا علی خصوص ما رواه عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام فی تفسیر الآیات» (الذریعه، ج۴، ص۳۰۳). ولی در این تفسیر از غیر امام صادق علیه السلام نیز روایات بسیاری نقل شده که قسمتی از معصوم است که ناقل آن ها نیز علی بن ابراهیم است، آدرس آن روایات را در همین مقاله، بنگرید.

۲- . بر حسب آماری که از رایانه به دست آمده است ۱۹۱ روایت از ابی الجارود از ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام در این تفسیر و جود دارد و این غیر از چهارده موردی است که با عنوان«فی روایه ابی الجارود» نقل و به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است.

۳- . بر حسب آمار رایانه حدود ۲۴۶ مورد «قال علی بن ابراهیم» (گاهی با فاء و گاهی با واو و گاهی بدون فاء و واو) و ۵ مورد «فی روایه علی بن ابراهیم» و یک مورد «عن علی بن ابراهیم قال» (ج۲ ص۴۷۹ در این تفسیر وجود دارد.

۴. مطالبی که با عنوان «قال» بدون این که قائل آن مشخص باشد بیان شده است؛(۱) که برخی گفته اند ظاهر این است که در این موارد، قائل «قال» امام صادق علیه السلام و آن مطالب نیز از آن حضرت است(۲) ولی احتمال دارد که در این موارد نیز قائل «قال» خود علی بن ابراهیم باشد و چون روایت بودن این مطالب محرز نیست و به اصطلاح

شبهه مصداقیه روایت است آثار روایت را نمی توان بر آن مترتب کرد.

۵. مطالبی که بدون نقل به عنوان روایت و بدون تعبیر «قال» در توضیح آیات بیان شده است،(۳) که این مطالب قطعاً از نویسنده کتاب است.

بنا براین نتیجه می گیریم که مطالب این تفسیر دو بخش است

۱. روایت نقل شده از امامان معصوم علیهم السلام.

ص:۹۹

۱- . نمونهٔ آن مطالب را در جلد، ۱، ص۵۷ بعد از «اهدنا الصراط المستقیم» و ص۶۳ بعد از «کلما رزقوا منها من ثمره... متشابها» و ص۷۴ بعد از«و علم آدم الاسماء کلها» و «اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم» و «واستعینوا بالصبر والصلاه» و (الذین یظنون... الیه راجعون» و ص۵۷ بعد از «یا بنی اسرائیل... علی العالمین» و در جلد ۲، ص۴۷۸ بعد از «والعصر.. خسر» و ص۴۷۹ در تفسیر آیات سورهٔ همزه و ص۴۸۲ تفسیر سورهٔ قریش و ص۴۸۳ تفسیر سوره ماعون و ص۴۸۴ تفسیر سورهٔ کوثر و ص۴۸۶ تفسیر سورهٔ نصر و ص۴۸۸ تفسیر سوره لهب بنگرید.

۲- . فیض کاشانی در تفسیر الصافی، ج۱، ص۷۷ فرموده است: «و القمی قد یسند الی المعصوم علیه السلام و قد لا یسند و ربما یقول «قال» و الظاهرانه اراد به «االصادق» علیه السلام فان الشیخ اباعلی الطبرسی قد یروی عنه ما اضمره و یسنده الی الصادق علیه السلام و نحن نروی ما اضمره علی اضمار»؛ سید هاشم بحرانی نیز این قسم ازمطالب تفسیر قمی را منسوب به امام صادق علیه السلام دانسته است. (نک: البرهان فی تفسیرالقرآن، ج۱، ص۴). نمونهٔ آن مطالب را درج ۱ ص۶۳ در توضیح معنای آیات ۸ و ۱۴ _ ۲۰ و ۲۳ سوره بقره و درج ۲ ص۴۸۹ در تفسیر سورهٔ توحید و ص۴۹۲ تفسیر سورهٔ ناس بنگرید.

۳- . نمونهٔ آن مطالب را در ج۱ ص۶۳ در توضیح معنای آیات ۸و ۱۴ _ ۲۰ و ۲۳ سورهٔ بقره و درج ۲ ص۴۸۹ در تفسیر سورهٔ توحید و ص۴۹۲ تفسیر سورهٔ ناس بنگرید.

۲. آرای تفسیری غیر معصومین علیهم السلام. در این مقاله هر یک از این دو بخش، جداگانه بررسی می شود. و از آن جا که روایات باید از جهت سند و محتوا بررسی شود؛ مطالب آن دو بخش در سه عنوان ارزیابی سند روایات، ارزیابی محتوای روایات و ارزیابی آرای تفسیری ارزیابی میگردد:

ارزیابی سند روایات

در مباحث پیشین گفتیم با ثابت نشدن استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، صحت سند هیچ یک از روایات آن قابل اثبات نیست ولی اگر به اتکای تحقیقی که بیان شد استناد این تفسیر را به وی تمام بدانیم باید توجه داشت که روایات این تفسیر از نظر سند چند دسته است:

۱. روایات مرسل؛(۱)

۲. روایات مسندی که از ابی الجارود نقل شده است؛(۲)

۳. روایات مسندی که در سند آن افرادی است که بر کذب یا ضعف آن گواهی داده اند؛(۳)

۱- . نمونهٔ روایات مرسل را در ص۳۶، ۳۷، ۶۰، ۶۴، ۷۰، ۱۳۰ و ۴۹۰ بنگرید.

۲- . بر حسب آماری که از رایانه، سی دی معجم فقهی به دست آمده است در این تفسیر روایات نقل شده از ابی الجارود ۲۰۵ مورد است چهار مورد با سند(نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۱۲۹ ذیل آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل عمرآن، ص۲۲۷ ذیل آیهٔ ۳۹ سورهٔ انعام، ص۲۵۲ ذیل آیهٔ ۱ سورهٔ اعراف و ص۲۹۸ ذیل آیهٔ ۲۴ سورهٔ انفال) و صد و هشتاد و هشت مورد با تعبیر«فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام و چهارده مورد با تعبیر «و فی روایه ابی الجارود» (برای دیدن برخی ازآن موارد نک: تفسیر القمی، ج۱ ص، ۱۵۸ ذیل آیهٔ ۱ سورهٔ نساء، ص ۱۹۰ ذیل آیهٔ ۳ سورهٔ مائده، ص۳۱۷ ذیل آیهٔ ۴۲ سورهٔ توبه، ص ۳۷۰ ذیل آیه ۱۸ سورهٔ یوسف، ص۳۹۱ ذیل آیهٔ ۳۳ سورهٔ رعد، ص۳۹۷ ذیل آیهٔ ۱۴ سورهٔ ابراهیم، ص۴۱۹ ذیل آیهٔ ۸۰ سورهٔ نحل وج ۲ ص۵۱ ذیل آیهٔ ۷۴ سورهٔ مریم، ص۲۱۸ ذیل آیه ۵۶ سوره یس، ص۴۰۱ ذیل آیهٔ ۴۸ سورهٔ قلم و ص۴۶۷ ذیل آیه ۱ سورهٔ بیّنه).

۳- . مانند: عمر و بن شمر که در سند سوم روایت اول تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» واقع شده است(تفسیر القمی، ج۱ ص۵۵) و نجاشی درباره اش فرموده است:ضعیف جدّاً (اردبیلی، جامع الرواه، ج۱ ص۶۲۳)، احمد بن محمد سیاری که در سند روایتی است که در ذیل آیه ۲۹ سورهٔ تکویر ذکر شده است (تفسیر القمی، ج۲، ص۴۳۳) و شیخ طوسی و نجاشی و علامه هر سه بر ضعیف بودن وی گواهی داده اند (نک: اردبیلی، همان، ج۱ ص۶۷)، عبدالرحمن بن کثیر که در سند روایتی در ذیل آیه ۱ سورهٔ معارج ذکر شده است (تفسیر القمی، ج۲، ص۴۰۶) و نجاشی و علامه او را تضعیف کرده اند (اردبیلی،همان، ج۱، ص۴۵۳).

۴. روایات مسندی که در سند آن، افراد ناشناخته است؛(۱)

۵. روایات مسندی که سند آن ها صحیح است؛

یعنی تمام راویان سند موثقند.(۲)

از این پنج دسته روایات فقط سند دستهٔ اخیر معلوم است و بحثی ندارد ولی راهی برای تصحیح سند چهار دسته دیگر وجود ندارد مگر کسی از جملهای که مؤلف در مقدمه تفسیر ذکر کرده، صحت آن ها را به دست آورد. وی در مقدمه بعد از بیان وجوب تفقه و تعلّم و عمل به آنچه در قرآن بیان شده، فرموده است:

«و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...».(۳)

ص:۱۰۱

۱- . مانند: سعدان بن مسلم که در سند اولین روایت تفسیر سورهٔ بقره واقع شده است(تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹)، سوره بن کلیب که در سند روایتی در ذیل آیه ۷۸ سوره حجر آمده است(همان / ۴۰۸)، ایمن بن محرز در سند روایتی در تفسیر سوره تکویر ذیل آیه «اذ الموئوده سئلت» همان، ج۲، ص۴۳۳)، سلمه بن عطاء در سند روایتی در تفسیر آیهٔ ۸ سورهٔ تکاثر(همان ۴۷۷) و قاسم بن سلیمان در سند روایتی در ذیل آیهٔ ۳۶ سورهٔ بقره (همان، ج۱، ص۶۴) و هیچ کدام توثیق نشده اند.
۲- . برای اطلاع از نمونه این روایات نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۷ (اولین روایت تفسیر سورهٔ حمد)، ص۵۸(در تفسیر «غیر المغضوب علیهم»، ص۶۲ (ذیل آیهٔ ۶ سوره بقره) ص۷۰(تفسیر آیهٔ ۳۴ سورهٔ بقره)
۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۳۰.

و مـا آنچه را به مـامنتهی می شود و اسـتادان و افراد مورد اعتمادِ ما آن را از کسانی که خـدا اطاعتشان را واجب ساخته روایت کرده اند ذکر می کنیم و [از آن] خبر می دهیم.

برخی ایـن عبـارت را بـه گـونه ای دیگر «و نحـن ذاکرون و مخبرون بمـا ینتهی الینـا من مشایخنـا و ثقاتنـا عن الـذین فرض الله طاعتهم»، نقل کرده و فرمودهاند: در این کلام، دلالت آشکاری است که وی در این کتاب جز از «ثقه» روایت نمی کند، بلکه صاحب وسائل[از این عبارت] شـهادت علی بن ابراهیم را به وثاقت هر کسـی که در سـند روایات تفسـیرش واقع شـده اسـتفاده کرده است. و این اسـتفاده به جا است؛ زیرا علی بن ابراهیم می خواهـد با این سـخن صـحت تفسـیرش را و این که روایات آن ثابت و صادر از معصومین علیهم السـلام بوده و به واسـطه استادان و معتمدین از شیعه به او رسیده اثبات کند. پس وجهی برای تخصیص این توثیق به استادانی که بی واسطه از آن ها روایت کرده،

نیست.(۱) و ابی الجارود نیز در ترجمه اش یکی از ادله وثاقت او را همین جمله قرارداده است.(۲)

ولی به نظر می رسد عبارت موجود در تفسـیر القمی (نَه عبارتی که ایشان نقل کرده است) چنین معنایی را افاده نمی کند، زیرا در صورتی می توان این معنا را از آن عبارت اسـتفاده کرد که واو «ورواه مشایخنا...» را عطف تفسیری بگیریم و بگوییم منظور از «مـا ینتهی الینـا» و «رواه مشایخنـا و ثقاتنـا» یـک چیز است و مشایـخ و ثقـات یک چیز است و مشایـخ و ثقات را به راویانِ با واسـطهٔ سـندِ روایات نیز تعمیم دهیم. اما اگر عطف خاص به عام باشد (که اگر نگوییم ظاهر همین است دست کم احتمال آن قوی است و دافع ندارد) و منظور از جمله دوم خصوص

۱- . خویی، معجم رجال الحدیث، ج۱ ص۴۹ و ۵۰.
۲- . همان، ج۷ ص۳۲۴.

روایـاتی باشـد که اسـتادان و افراد مورد اعتماد آن را روایت کردهانـد و منظور از جمله اول، مطلق روایاتی باشـد که از امامان معصوم علیهم السـلام به مؤلف رسیده است اعم از این که مرسل و بی سند یا با سند مجهول یا ضعیف باشد، یا به سند صحیح به مؤلف رسـیده باشـد، در این صورت این عبـارت آن معنـا را افـاده نمیکنـد، گرچه برای عطف خـاص به عام مناسب بود که موصول تکرار شود و بـا عبـارت «مـاینتهی الینـا و مـا رواه مشایخنـا و ثقاتنـا» بیان شود ولی با توجه با این که وی در این تفسـیر روایت مرسـل و ضـعیف نیز آورده است چه بسـا همین احتمـال تقویت شود و دست کم معلوم نیست نویسـنده از این عبـارت، معنـایی را که صـاحب وسائـل اسـتفاده کرده و آیت الله خویی تأییـد فرموده است قصـد کرده باشـد پس نه تنهـا صـحت تمـام روایـات و وثـاقت همه راویـان این تفسـیر را نمی توان از این عبـارت به دست آورد، بلکه وثاقت همه راویان اول و مشایـخ بی واسـطه مؤلف را نیز نمیتوان از آن فهمیـد و از این عبـارت بیش از این که برخی از روایـات این تفسـیر را افراد ثقه برای مؤلف روایت کرده اند

نمیتوان اسـتفاده کرد. ممکن است گفته شود مقام سـخن و این که مؤلف با این عبارت می خواهد به تفسـیر خود اعتبار دهد با عطف تفسـیری مناسبتر است بلکه با توجه به آن قرینه، عطف تفسیری متعین است، ولی با توجه به این که در این تفسیر فراوان از افراد ضـعیف و غیر موثق نزد رجال شـناسان شـیعه نقل روایت شده و موارد نقض بسـیار است، اطمینان حاصل نمی شود که مؤلف از این جمله توثیق همه راویـان حتّی راویـان بـا واسـطه این تفسـیر را اراده کرده باشـد. از این رو برخی شـاگردان آقای خویی رحمه الله فرموده انـد: برای کسـی که روایات این تفسـیر را تتّبع کنـد آشـکار می شود که آنچه در مقدمه اش در توثیق راویان ذکر شده، بنابر تغلیب است و در ثبوت آن کافی است که در هر بابی یک روایت صـحیح و معتبر باشد.(۱) پس: از این سخن مؤلف صحت سند هیچ یک از آن چهار دسته را نمی توان به دست آورد.

۱- . نک: خویی، صراط النجاه، ج۲ ص۴۵۷ و ۴۵۸.

اما روایاتی را که مؤلف در این تفسیر از ابی الجارود نقل کرده فقط در سه مورد با سند و در سایر موارد با تعبیر «فی روایه ابی الجارود» است، که احتمالاً ـ در این موارد نیز با همان سند بوده و برای اختصار، سند را ذکر نکرده است. بلکه می توان گفت هر چند در هیچ موردی به تفسیر ابی الجارود تصریح نشده است، با توجه با این که ابی الجارود تفسیری داشته(۱) و سند مؤلف به وی در این سه مورد ادامهٔ همان سندی است که شیخ و نجاشی برای تفسیر ابی الجارود ذکر کرده اند معلوم می شود که مؤلف، همه این روایات را از تفسیر ابی الجارود نقل

کرده و سند یاد شده نیز سند وی به تفسیر ابی الجارود است، اما به هر حال در این سند کثیر بن عیاش است که شیخ آن را تضعیف کرده است(۲) و بر اثر آن، سند همه روایاتی که در این تفسیر از ابی الجارود نقل شده ضعیف است. گذشته از این که خود ابی الجارود نیز زیدی مذهب است و توثیق خاص ندارد و روایاتی نیز در مذمت او رسیده است گرچه آیت الله خویی به استناد توثیق عام ابن قولویه و کلام عامّی از شیخ مفید و توثیق عامّی که از جمله یاد شده در مقدمه این تفسیر استفاده کرده، وثاقت او را تمام دانسته است.

آقا بزرگ تهرانی بعد از اشاره به ضعف این سند به سبب کثیربن

عیاش فرموده است:

۱- . نک:آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۴، ص۲۵۱؛رجال النجاشی ص۱۷۰،رقم ۴۴۸ و الفهرست، طوسی ص۷۲، ابن ندیم از این تفسیر با عنوان «کتاب الباقر محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام رواه عنه ابوالجارود زیاد بن المنذر رئیس الجارودیه الزیدیه» یاد کرده است؛ الفهرست/۳۶.

۲- . نک: خویی، معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۳۲۱ رقم ۴۸۰۵.

ولی این ضعف ضرر ندارد؛ زیراآن (تفسیر) را بسیاری از ثقات(1) اصحاب ما از ابی الجارود روایت کرده اند. ولی این کلام تمام نیست؛ هرچند بسیاری از ثقات اصحاب، آن تفسیر را از ابی الجارود روایت کرده باشند ــ گرچه ما به آن دست نیافته ایم ــ به هر حال مؤلف این تفسیر این روایات را با همین سند ضعیف از ابی الجارود یا تفسیر وی نقل کرده

است و نقلِ ثقاتِ دیگر در رفع ضعف این روایات و صحت آن تأثیری ندارد.

نکته دیگر آن است که بر فرض که جمله مؤلف در مقدمه، توثیق عام همه راویان روایات های این تفسیر باشد، فقط در تصحیح دسته چهارم از روایات این تفسیر که در سند آن افراد ناشناخته است مؤثر بوده اما در تصحیح دسته سوم که در سندشان افرادی است که بر کذب یا ضعف آن ها گواهی داده اند و در تصحیح روایات ابی الجارود که در سند آن ها کثیر بن عیاش ضعیف است تأثیری ندارد؛ زیرا آن توثیق عام با این تضعیف خاص معارضه می کند و اگر تضعیف خاص مقدّم نباشد دست کم آن توثیق عام، بی اثر می شود.(2)

ص:۱۰۵

۱- . منظور وی از این ثقات منصور بن یونس ثقه و حماد بن عیسی و عامر بن کثیر سراج و حسن بن محبوب و ثعلبه بن میمون و ابراهیم بن عبد الحمید و صفوان بن یحیی بن عمر جعفی وسیف بن عمیره و عمر بن اذینه و عبدالصمد بن بشیر است که در کتاب هایی مانند اصول کافی، بصائر الدرجات، امالی و خصال صدوق و تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود روایت نقل کرده اند، آقا بزرگ تهرانی، الذریعه ج۴، ص۳۰۸ و ۳۰۹. ولی اشکال می شود که معلوم نیست اینان از تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود روایت نقل کرده باشند؛ ممکن است آن روایات را شفاهاً از خود ابی الجارود شنیده و نقل کرده باشند. پس نمی توان آنان را راوی موثق تفسیر ابی الجارود به شمار آورد.

۲- . آیه الله خویی رحمه الله با این که از جمله ای که در مقدمه این تفسیر آمده توثیق عام علی بن ابراهیم را نسبت به همهٔ راویان این تفسیر استفاده و بر آن اعتماد کرده است ولی در مورد عبدالرحمن بن کثیر که یکی از راویان این تفسیر است (نک: تفسیر القمی، ج۲ ص۴۰۶ ذیل آیهٔ ۱ سورهٔ معارج)، فرموده است: توثیق عام علی بن ابراهیم با تضعیف نجاشی معارضه دارد؛ نک: معجم رجال الحدیث؛ ج۹ ص۳۴۴.

همچنین در روایات مرسل نیز تأثیری ندارد؛ زیرا محتمل است این روایات را نیز همان افرادی که تضعیف خاص دارند روایت کرده باشند و با این احتمال، صحت سند آن روایت با این جمله ثابت نمی شود. اگر کسی مدعی شود که این روایات نزد علی بن ابراهیم موثوق الصدور بوده، که با ارسال یا ضعف برخی رجال سند منافات ندارد؛ پس این بخش از روایات نیز معتبر است. بر او اشکال می شود که: اولاً- موثوق الصدور بودن این روایات نزد علی بن ابراهیم مدعایی بدون دلیل است، ثانیاً: وثوق علی بن ابراهیم به صدور این روایات برای خودِ او اعتبار دارد، نَه برای دیگران.

ارزیابی محتوای روایات

روایات این تفسیر را از نظر محتوا به طور کلی می توان سه دسته قرار داد:

۱. روایاتی که محتوای آن پشتوانه عقلی یا عقلایی یا قرآنی و شرعی دارد و حق بودن آن (چه از معصوم صادر شده باشد و چه از معصوم صادر نشده باشد) معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر اثبات صدورش از معصوم نیست. مانند روایتی که

در تفسیر سوره حمد الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ را به ناصبی ها (کسانی که با امامان معصوم عداوت و دشمنی دارند) و الضَّالِّينَ را به شک دارندگان (در امامت امامان معصوم یا مطلق اصول دین) و کسانی که امام زمان خود را نمی شناسند تفسیر کرده است. زیرا با توجه به این که از نظر شرعی، قطعی است که ناصبی ها مورد غضب خدای متعال هستند و شک دارندگان در امامت امامان معصوم یا سایر اصول دین گمراهند حق بودن محتوای روایت معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر صدورش از امام معصوم نیست.

. نیز مانند روایتی در

ص:۱۰۶

تفسیر سوره تکاثر که آیهٔ (لَتُسئَلُنَّ یُومَئِذٍ عَ ن ا لن عیم) را به این که این امت از

آنچه خدا به واسطهٔ رسول خد ا صلی الله علیه وآله و سپس به واسطهٔ اهل بیت معصوم آن

حضرت به آنان نعمت داده است، سؤال خواهند شد تفسیر کرده است. ۱ زیرا با

توجه به این که نعمت هایی که خدای متعال به برکت وجود آن بزرگواران به

است و شمول آیه نسبت به آن « النّعیم » انسان ها عنایت فرموده، از مصادیق عرفی

نعمت ها آشکار است . حق بودن محتوای این روایت (چه از معصوم صادر شده

باشد و چه از معصوم صادر نشده باشد) معلوم و پذیرفتن آن مبتنی بر صدورش

یوم » نیست . هم چنین روایت دیگری که (یوم الدین) را به علیه السلام از امام معصوم

معنا کرده(۱) با توجه به این که شاهد قرآنی (وَقالُوا یاوَیْلَنا هٰذا یَومُ الدِّینِ)(۲) دارد، در پذیرفتن آن نیازی به اثبات صدور این مفهوم از معصوم علیهم السلام نیست. هم چنین روایتی که فرموده است کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است و برای هر وجه شاهدی از آیات قرآن ارائه داده است.(۳) در صورتی که طبق لغت و قواعد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره آن آیه ها در معنایی که روایت بیان کرده ظهور داشته باشد حق بودن و پذیرفتن محتوای آن روایت متوقف بر اثبات صدورش از معصوم نیست. البته استناد این دسته از روایات به امام معصوم علیهم السلام بر اثبات صحت سند توقف دارد و در صورت عدم اثبات نمی توان آن را به امام علیه السلام نسبت داد، بلکه باید با تعبیر«نقل شده است» بیان کرد.

۱- . نک: همان، ج۱، ص۵۷، البته روایت بودن این قسمت بنا براین است که فاعل «قال» در«قال یوم الحساب» امام صادق علیه السلام باشد و چنین چیزی با توجه به سیاق، بعید نیست.

۲- . صافات/ ۲۰.

۳- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۱.

۲. روایاتی که محتوای آن مورد اِعراض همه مسلمانان، یا مخالف ضروریات دینی است؛ به گونه ای که حتّی اگر سندش هم صحیح باشد ظاهر محتوای آن غیر قابل قبول بوده، نمی توان به آن ملتزم شد، یا باید در برابر آن توقف کرد یا آن را به وجه صحیح و قابلی تأویل نمود. مانند روایتی که می گوید امام صادق علیه السلام (صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ) را «صراط مَن انعمت علیهم و غیر المغضوب علیهم» قرائت کرده است.(۱) و حال آن که نمی توان به این قرائت ملتزم شد و آن را در مورد آیه تجویز کرد؛ زیرا مورد اعراض همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی است، پس یا باید این روایت را ترک کرد، یا ظاهر آن را تأویل کرد به این که منظور؛ نقل به معنا و بیان

مفاد آیه است. همچنین ظاهر روایتی که در ذیل آیه (إِنَّ اللَّهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...)(۲) «بعوضه» را به امیرالمؤمنین علیه السلام و«ما فوقها» را به رسول خدا صلی الله علیه وآله تأویل و تطبیق کرده،(۳) مستنکر و با عظمت مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله ناسازگار است. و از این قبیل است روایتی که در ذیل آیه (...وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاکِعًا وَأَنَابَ)(۴) داستانی را که با مقام نبوّت حضرت داوود[علی نبیّنا و آله و علیه السلام] مناسب نیست، بیان کرده است.(۵)

ص:۱۰۸

۱- . نک: همان / ۵۸.

۲- . بقره/ ۲۶.

۳- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۴، در سند این روایت قاسم بن سلیمان توثیق خاص ندارد، ولی از رجال کامل الزیارات است؛ (نک: معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۰، رقم ۹۵۰۲) و معلّی بن خنیس نیز مورد اختلاف است؛ نک: جامع الرواه، ج۲، ص۲۴۷- ۲۵۰.

۴- . ص/ ۲۴.

۵- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۲- ۲۳۵، برای اطلاع از نمونهٔ دیگر این روایات نک: همان، ج۱، ص۲۷۷-۲۷۹ ذیل آیات ۱۹۸و ۱۹۰ سورهٔ اعراف.

۳. روایـاتی که صـحت محتوای آنهـا عقلاًـ و شـرعاً ممکن است و هیـچ محـذور ثبوتی نـدارد، ولی از نظر اثباتی راه اثبات آن منحصـر به سـند صـحیح یا قراین قطعی دالّ بر صدور آن از امام معصوم علیه السلام است و چه بسا اکثر قریب به اتفاق روایات این تفسیر از این قبیل و روایات دو دسته قبل اندک باشد. و روایات این دسته خود داری اقسامی است:

الف: قِسـمی که مربوط به تأویـل آیـات کریمه و بیـان معنایی است که دلالت آیات بر آن بر مبنای قواعـد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره آشـکار نیست و اراده چنین معنایی از آیات با قطع نظر از بیان پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السـلام نـامعلوم است. چنین روایاتی در این تفسـیر فراوان است، به عنوان نمونه روایتی که در تفسـیر (بسم الله الرحمن الرحیم) می گوید باء «بهاءالله» (زیبایی و

شُکوه خدا) و سین «سناءالله» (رفعت و برتری خدا) و میم «ملك الله» (فرمانروایی خدا) است.(۱) هم چنین روایتی که (الکتاب) در آیه دوم سوره بقره را به حضـرت علی علیه السـلام تأویـل کرده.(۲)یا روایتی که در تفسـیر سوره «شـمس» (الشـمس) را به رسـول خـدا صـلی الله علیـه وآله و (القمر) را به امیرالمـؤمنین علیه السـلام و (اللیـل) را به پیشوایـان ظـالم و مسـتبد تطـبیق داده است،(۳) نمونه هایی دیگر از این نوع روایات است.

ب: نوع دیگر، روایاتی است که معنای کلماتی از قرآن کریم را بیان، یا متعلق برخی افعال، یا صـفات را تعیین کرده است ولی شاهد لغوی و ادبی ندارد؛ نظیر روایتی که (الحمدلله) را به «الشکرلله»و (ربّ العالمین) را به «خلق المخلوقین» معنا کرده و

۱- . نک: همان، ج۱ ص۵۶.

۲- . نک: همان ۵۹.

۳- . نک: همان، ج۲، ص۴۵۵.

متعلق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلق «الرحیم» را به «خلق المخلوقین» معنا کرده و متعلق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلقِ «الرحیم» را خصوص مؤمنین معرفی کرده است.(۱)یا روایتی که در تفسیر سوره عصر، متعلق (الذین امنوا) را ولایت حضرت علی علیه السلام قرارداده است.(۲) در برخی موارد به خوبی معلوم است معنا و متعلقی که برای کلمات و آیات بیان شده، برای عرف قابل فهم نیست؛ به گونه ای که اگر در روایت بیان نمی شد، افراد عادی به آن پی نمی بردند. مانند روایتی که در بیان متعلق آیه (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ)(۳)فرموده است: فاذا فرغت من نبوتک فانصب علیّاً علیه السلام؛ وقتی از پیامبری ات (رساندن پیام خدا به انسان ها) فارغ شدی، علی علیه السلام را[به جانشینی خود] نصب کن.(۴)

ج: روایاتی که شأن یا سبب نزولی را برای آیات بیان کرده است که جز از طریق روایات و اخبار تاریخی نمی توان از آن آگاه شد؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره «عادیات» خبر می دهد که این سوره درباره اهل وادی یا بِس نازل شده است. آنان ۱۲ هزار نفر بودند که بر کشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام هم پیمان شده بودند و جبرئیل، پیامبر۹ را از تصمیم آنان آگاه کرد و آن حضرت پس از آن که دو بار، در هر بار یکی از صحابه با ۴ هزار سوار از مسلمانان را برای جنگ با آنان می فرستد و آنان ناموفق باز می گردند با رسوم حضرت علی علیه السلام را با ۴ هزار سوار به سوی آنان می فرستد و آن حضرت با فتح و پیروزی باز می گردد و این سوره در مدح آنان نازل شده است.(۵)و چنین روایاتی در این تفسیر بسیار است.

۱- . نک: همان، ج۱، ص۵۷.

۲- . نک: همان، ج۲ ص۴۷۸.

۳- . انشراح / ۷.

۴- . تفسیر القمی، ج۲، ص۴۶۲.

۵- . نک: همان/ ۴۷۰- ۴۷۴.

د: روایاتی که در توضیح و تفسیر آیات مربوط به پیامبرانِ سَلَف، یا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قضایا و داستان هایی را بیان کرده که صحت و سقم آن ها نیز متکی به صحت و ضعف روایت است؛ مانند روایتی که در ذیل آیه اول سوره اِسرا (<سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأقْصَی...

هـ: بخش دیگری از روایاتِ این دسته، روایاتی است که مطالبی را درباره آخرت و جهان پس از مرگ بیان کرده و برخی حقایق و امور آخرتی را توضیح داده است. مثلاً در وصف «صراط» و وضع مردم نسبت به آن فرموده است: آن از مو نازک تر و از شمشیر تیزتر است. برخی مانند برق از آن عبور می کنند و برخی مانند دویدن اسب از آن می گذرند و برخی در حالت پیاده روی و برخی در حال راه رفتن روی دست و شکم می گذرند و برخی...(۱) نظیر این روایت نیز در این تفسیر کم نیست. و معلوم است که اعتقاد به محتوای این بخش از روایات نیز در گرو اطمینان به صدور آن ها از معصوم علیه السلام و جوازِ خبردادن از آن، متوقف بر صحت سندشان است.

ص:۱۱۱

۱- . همان، ج۱، ص۵۸

استقصای همه اقسام این دسته از حوصله این نوشتار خارج است و نیازی نیز به ذکر آن نیست. ولی قابل توجه است که هیچ یک از اقسام این دسته روایات را نه می توان رد کرد و نه می توان مطلقاً پذیرفت، بلکه باید سند آن بررسی و به قراین آن توجه شود. پس اگر با توجه به قراین از قبیل قوّت متن، مطابقت با قرآن به صدور آن از پیامبر یا امام معصوم علیه السلام یقین یا اطمینان حاصل شود، و یا دست کم صحت سندش اثبات گردد پذیرفتن، اعتقاد و عمل به آن مانعی ندارد، و در غیر این صورت باید در برابر آن توقف کرد. بر خلاف دسته دوم که مطلقاً باید از اعتقاد و عمل به آن حتّی در فرض صحت سند نیز خودداری کرد، و برخلاف دسته اول که پذیرفتن آن در گرو بررسی سند و اثبات صحت آن نیست.

نکته مهم در برخورد با روایات این تفسیر، تمیز بین این سه دسته روایات و خَلط نکردن بین آن ها است. اگر برهان قطعی بر بطلان محتوای روایتی نبود و پذیرفتن آن محذور عقلی نداشت نباید صرف این که ظاهر آن قابل فهم برای

افراد عادی نیست و پذیرفتن آن برای آنان سنگین است آن را از دسته دوم یعنی روایات غیر قابل قبول دانست. غفلت از این نکته موجب شده برخی روایات دسته سوم که در پذیرش آن محذور عقلی وجود ندارد از قبیل روایات دسته دوم به شمار آید؛ به عنوان مثال برخی، روایتی را که در ذیل آیه (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)(1) «مشرقین» را به رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و «مغربین» را به حسن و حسین علیهما السلام تأویل کرده و روایتی را که در تأویل (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ)(2) فرموده است: «علی و فاطمه دو دریای عمیق است که به یک دیگر تعدی نمی کنند»

۱- . الرحمن / ۱۷.

۲- . همان / ۱۹.

از قبیل روایت تأویل «بعوضه» به امیرمؤمنان علیه السلام دانسته و وجود این گونه روایات در این تفسیر را نیز از معایب این تفسیر محسوب کردهاند.(۱)

و حال آن که هیچ محذور عقلی وجود ندارد که در این دو آیه علاوه بر معنایی که از ظاهر آن ها فهمیده می شود کلمه «المشرقین» اشاره به رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام واژه «مغربین» اشاره به حسن و حسین علیهما السلام و لفظ «البحرین» اشاره به علی و فاطمه علیهما السلام نیز بوده و این از معانی باطنی این دو آیه کریمه باشد. البته اعتقاد و التزام به این در گرو اطمینان به صدور آن روایت از معصوم علیه السلام یا دست کم اثبات صحت سندش است. همچنین برخی،روایتی را که در آن «المغضوب علیهم» به ناصبی ها و «الضالّین» به شک دارندگان و کسانی که امام زمان خود را نشناخته اند، تفسیر شده است روایات تأویلی این

تفسیر(که در دسته بندی ما قسمی از دسته سوم است) به شماره آورده اند(۲) و حال آن که ما آن را مثال برای دسته اول (روایاتی که حق بودن محتوای آن ها معلوم و پذیرفتن آن مبتنی بر صدور آن از معصوم نیست) قرار دادیم و وجه مثال بودن آن را برای این دسته توضیح دادیم.

بررسی آرای تفسیری

آرای تفسیری و سخنان اجتهادی غیر معصومین در تفسیر قمی که گاهی با تعبیرِ«قال» و گاهی بدون آن ذکر شده، در زمینه های مختلفی مانند

۱- . نک:التفسیر و المفسّرون فی ثوبه القشیب، ج۱، ص۴۸۵ شایان ذکر است که وی تفسیر برزخ به رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز به این تفسیر نسبت داده است ولی در این تفسیر چنین تفسیر و تأویلی نیست.

۲- . نک: قاضی زاده، پژوهشی دربارهٔ تفسیر علی بن ابراهیم قمی، مجلهٔ بیّنات، ش۱۰ ص۱۲۹.

بیان مفهوم مفردات،(۱) بیان مصادیق عناوین کلی(۲) ذکر شأن یا سبب نزول آیات،(۳)توضیح مفاد آیات و ذکر داستان های تاریخی روشنگر برای آن،(۴) تأویل آیات و ذکر معانی باطنی برای آن(۵) و... ابراز گردیده، ولی اجتهادی که در آن زمینه ها انجام گرفته بسیار ساده و ناقص است و با قواعدی که در روش شناسی تفسیر بیان شده مطابقت ندارد؛ در بیان معنا و مفهوم مفردات و ذکر مصادیق برای عناوین کلی غالباً به آنچه در ذهن و ارتکاز مؤلف بوده اکتفا شده و در باره آن، تحقیق و استدلالی انجام نگرفته است و در ذکر

شأن یا سبب نزول و داستان های تاریخی و معانی باطنی نیز غالباً به ذکر روایت و خبری بسنده کرده و در اعتبار روایت و سازگاری آن با قرآن و مسلّمات دینی و سایر روایات دقت کافی به عمل نیامده است. مجموعه آرا و سخنان اجتهادی این تفسیر را می توان به دو دسته کلی تقسیم نمود:

۱. آرا و سخنانی که پشتوانه ایی عقلی یا عرفی یا شرعی(قرآنی و روایی) دارد که براساس آن حق بودنش برای همگان معلوم و قابل تصدیق است، یا احیاناً به شواهد و قراینی مستند است که صحت آن رأی و سخن را آشکار می گرداند.

۲. آرا و سخنانی که صرف ادعا است؛ نه پیشتوانه ای دارد و نه توضیح و استدلالی معتبر که با توجه به آن حق بودن آن آشکار گردد. در نتیجه: درستی آن نامعلوم و مورد تأمل است، یا احیاناً با لغت عرب، یا مسلّمات دینی ناسازگار بوده

ص:۱۱۴

۱- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۳(تفسیر آیه های ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵ سورهٔ بقره)، ص۱۲۴(ذیل آیهٔ ۷ سورهٔ آل عمران).

۲- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک:همان/ ۱۲۴(ذیل آیهٔ ۷ آل عمران)، ص۶۴ (ذیل آیهٔ ۲۷ سورهٔ بقره).

۳- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: همان /۹۱ (ذیل آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ بقره)، و ص۹۸(ذیل آیهٔ ۲۱۷ بقره).

۴- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: همان/ ۷۹-۸۱(ذیل آیهٔ ۶۳ سورهٔ بقره)، ص۱۳۸- ۱۴۱ (ریل آیهٔ ۲۲ آل عمران).

۵- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: همان / ۲۳۱ (ذیل آیهٔ ۵۹ سورهٔ انعام).

و نـادرستی آن معلوم است. تردیـدی نیست که دسـته اول معتبر و قابـل اعتماد است و در فهم و تفسـیر معانی آیات می توان از آن کمک گرفت، ولی دسـته دوم اعتباری نـدارد و به اتکای آن نمی توان معنا، مصداق یا تأویلی را برای آیات ذکر کرد و به خـدای متعـال نسـبت داد؛ زیرا فرض این است که دلالت آیه بر آن آشـکار نبوده و دلیل و شاهـدی بر این که خـدای متعال از آیات کریمه، آن معنا یا مصداق یا تأویل را اراده کرده باشد وجود ندارد.

به عنوان مثـال در ذیل آیه (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ)(۱) نوشته است: «قال بما انزل من القرآن الیک و ما انزل علی الانبیاء قبلک من الکتب»(۲) و با این بیان «ما انزل الیک» را به قرآن و «ما انزل من قبلک» را به کتابهای آسـمانی پیشـین که بر پیامبران سابق نازل شده، تفسـیر کرده است. گرچه شاهدی برای این تفسیر ذکر نکرده، در ارتکاز مسلمانان واهل قرآن، حق

بودن این تفسیر معلوم، و تردیدی در صحت آن نیست، در ذیل آیه (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)(۳) گفته است: ایمان برچهار وجه است: ۱. اقرار با زبان ۲. تصدیق با قلب ۳. ادا(عمل)۴. تأیید (روح ایمانی که خدا افراد خاصی را به سبب آن تأیید می کند) و سپس برای هر یک مثال یا مثال هایی از آیات قرآن ذکر کرده و در برخی وجوه به روایتی از امام صادق علیه السـلام و سخنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز استدلال کرده است.(۴) و در تفسیر آیه (عُتُلٌّ بعد ذالک زَنیم)(۵) «زنیم» را

۱- . بقره/ ۴.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۶۱.

۳- . بقره / ۳.

۴- . نک:تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹- ۶۱.

۵- . نک: قلم / ۱۳.

به «دَعیّ» (کسی که در نَسَب خود متهم باشد)(۱) معنا، و به شعری از شاعر عرب استشهاد کرده است.(۲) در این موارد چه بسا با دقت در شواهد ذکر شده، صحت مدعای وی معلوم گردد و تأملی در آن نباشد. ولی در تفسیر آیه (صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ)(۳) بدون هیچ دلیلی«بُکْمٌ» را به کسی که نابینا از مادر متولد شده باشد، و «عُمی» را به کسی که بینا بوده سپس نابینا شود معنا کرده است.(۴) این معنا علاوه بر نداشتن مستند، با لغت عرب نیز مخالف است؛ زیرا در لغت عرب«بُکمٌ» جمع«ابکم» است و آن کسی است که از

سخن گفتن ناتوان باشد.(۵)و جالب این است که خود ایشان نیز در تفسیر آیه(الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ)(۶) از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «صم عن الهدی و بکم لا یتکلمون بخیر»(۷) (از شنیدن سخنان هدایتگر کر هستند ولال اند[سخن] خوبی را به زبان نمی آورند)؛ از این رو نمی توان معنای او را پذیرفت و به استناد آن، آیه را مانند وی معنا کرد.

۱- . نک: منتهی الاربع، واژه «دَعی»، معنایی دیگر مانند پسر خوانده و حرام زاده نیز دارد (دهخدا واژهٔ دعی) ولی در این جا معنای فوق مناسب تر است.

۲- . نک: تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۹، شایان توجه است که از لغت دانان خلیل بن احمد نیز «زنیم» را به «دعی» معناکرده است(فراهیدی، ترتیب العین، ج۲، ص۷۶۷) زمخشری درباره واژه «زنیم» گفته است: «و من المجاز... و فلان زنیم و مزنم دعی معلّق بمن لیس منه» و به همان شعری که در تفسیر قمی آمده، استشهاد کرده است(نک:اساس البلاغه / ۱۹۲).

۳- . بقره/ ۱۸.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۶۳.

۵- . نک: المعجم الوسیط، واژهٔ «بکم».

۶- . انعام / ۳۹.

۷- . تفسیر القمی، ج۱ ص۲۲۷.

همچنین در ذیل آیه (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلا يَعْلَمُهَا وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يَابِسٍ إِلا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)(۱) نوشته است: «قال الورقه السقط، و الحبّه الولد، و ظلمات الارض، الارحام، و الرطب ما یبقی و یحیی، و الیابس ما تغیض الارحام، وکل ذالک فی کتاب مبین»(۲) ورقه، سقط (جنینی که ناقص و نابهنگام از مادر می افتد) است و حبّه، فرزند است و تاریکی های زمین، رَحِم ها (بچه دان ها) است و رَطْب، نوزادی است که باقی می ماند و زندگی می کند و یابس، جنینی است که رَحْم ها آن را فاسد می کنند(۳) و همه این ها در کتابی آشکار است» گرچه اراده چنین معنایی از این الفاظ امکان دارد، در زبان عربی کاربرد الفاظ در چنین معنایی مجاز است و بدون قرینه صحیح نیست و در این آیه شریفه قرینه ای بر اراده چنین معنایی وجود ندارد. پس: سخن وی در بیان معنای این آیه را نیز نمی توان پذیرفت. بلی، اگر در روایتی از پیامبر یا امامان معصوم علیهم السلام چنین معنایی برای این آیه بیان شده

باشد به دلیل این که آنان با مصدر وحی مرتبط بوده و به همه معانی واقعی آیات آگاه هستند، قابل قبول است ولی چنین معنایی را از غیر معصوم نمی توان پذیرفت.

در ذیل آیه کریمه (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلا لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَهَ نُوحٍ وَامْرَأَهَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا)(۴) نوشته است: فقال والله ما عنی بقوله «فخانتاهما» الا الفاحشه

۱- . انعام / ۵۹.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۲۳۱.

۳- . راغب گفته است: و ما تغیض الارحام ای تفسده الارحام فجعله الذی کالماء الذی تبتلعه الارض؛ المفردات فی غریب القرآن ۳۶۸.

۴- . تحریم/ ۱۰.

و لیقیمنّ الحدّ علی فلانه فی ما اتت فی طریق و کان فلان لا یحلّ لک ان تخرجی من غیر محرک فزوجّت نفسها من فلان».(۱)

و این سخن افزون بر اینکه صِرف ادّعا و فاقد مستند است با آنچه گفته اند: «همسر پیامبر هیچ گاه زنا نمی کند؛ زیرا لازم است پیامبران از این حالت به دلیل در پی داشتن نکوهش و خواری وکاستیِ منزلت، منزه باشند و خداوند متعال برای تعظیم و توقیر آنان و نفی هر چیزی که موجب انزجار مردم از آنان شود و قبول دعوتشان را سخت سازد آنان را از کم تر از این حالت _ چه رسد به این حالت _ دور داشته است»(۲)

ناسازگار است و علامه مجلسی رحمه الله نیز پس از نقل این سخن از تفسیر قمی فرموده است: «این، اگر روایت باشد، شاذ و با بعضی از اصول مخالف است».(۳)

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۹۴.

۲- . یکی از وجوهی که در معنای (قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح...) (هود/ ۴۶) ذکر شده، این است که او پسر حقیقی حضرت نوح علیه السلام نبوده و از همسر اومتولد شده است(انه لم یکن ابنه علی الحقیقه و انما ولد علی فراشه)، سید مرتضی رحمه الله پس از نقل این وجه فرموده است: «وفی هذا الوجه بُعد... ولان الانبیاء علیهم السلام یجب ان ینزّهوا عن هذه الحال لانها تعییر و تشیین و نقص من القدر و جنبهم الله تعالی مادون ذالک تعظیما لهم و توقیرا و نفیا لکل ما ینفر عن القبول منهم (سید مرتضی، علی بن الحسین، تنزیه الانبیاء / ۱۸)، شیخ طوسی در تفسیر آیهٔ (ضرب الله مثلاًللذین کفرو امرات نوح و امرأه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما...) (تحریم / ۱۰) فرموده است: «قال ابن عباس کانت امرأه نوح کافره تقول للناس انه مجنون و کانت امرأه لوط تدل علی اضیافه فکان ذالک خیانتهما لهما و مازنت امرأه نبی قط لما فی ذالک من التنفیر عن الرسول و الحاق الوصمه به، فمن نسب احدا من زوجات النبی الی الزنا فعد اخطأ خطأ عظیما (التبیان فی تفسیر القرآن) زمخشری نیز گفته است: «ولا یجوزان یراد بالخیانه الفجور لانه سمج فی الطباع نقیصه عند کل احد بخلاف الکفر فان الکفار لا یستسمجونه بل یستحسنونه و یسمونه حقا و عن ابن عباس رضی الله عنهما «مابغت امرأه نبی قطّ» (الکشاف، ج۴، ص۵۷۲) فخررازی نیز گفته است: «ولا یجوزان تکون خیانتهما بالفجور وعن ابن عباس ما بغت امرأه نبی قطّ» (التفسیر الکبیر، ج۳۰، ص ۵۰).

۳- . بحار الانوار، ج۳۲ ص۱۰۷.

نتیجه گیری

از بررسی مزبور نتیجه می گیریم روایات و آرای تفسیری حق و روشنگر در این تفسیر بسیار فراوان است و مفسّر و هر که در صدد فهم معانی و مفّاد آیات کریمه باشد در تفسیر بسیاری از آیات می تواند از آن یاری گیرد. از این نظر این تفسیر یکی از منابع تفسیر به شمار می آید، ولی همه روایات و آرای تفسیری آن حق و قابل قبول نیست. صحت بسیاری از روایات و آرای تفسیری آن نامعلوم و در مواردی هر چند اندک آرای تفسیری نادرست و روایاتی که ظاهر آن ها غیر قابل قبول و معنای صحیح آن نامعلوم است در این تفسیر مشاهده می شود. از این رو استفاده از این تفسیر فقط برای کسانی که اهل تحقیق بوده، و قدرت تشخیص سره از ناسره را داشته باشند توصیه می شود. و اگر شخص یا اشخاصی به تحقیق این تفسیر بپردازند، اولاً: روایات و آرای تفسیری را که در این تفسیر به هم آمیخته است با دقت از هم تفکیک کرده و به صورت مشخص در تفسیر قرار دهند، ثانیاً در

پاورقی بحثی دقیق و عمیق در تحقیق روایات و مطالب آن کرده هم وضع سند روایات را آشکار کنند و هم محتوای روایات را وارسیده، موارد قابل قبول را از مواردی که ظاهر آن قابل قبول نیست تعیین کنند و اگر توجیه صحیحی برای موارد غیر قابل قبول وجود دارد بیان کنند؛ همچنین آرای تفسیری صحیح و ناصحیحِ آن با دلیل تبیین گردد. چنین تحقیقی موجب اِحیای این تفسیر شده و زمینه استفاده بیش تر از آن را پدید خواهد آورد.

منابع

۱ . آقابزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، درالاضواء، ۱۴۰۶ق.

۲ . ابن ندیم (ندیم)، محمدبن اسحاق، الفهرست، بی جا، بی نا، بی تا.

۳ . اردبیلی، محمد بن علی، جامع الرواه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ ق.

۴ . استرآبادی، محمد امین، الفوائد المدنیّه، [بی جا]، دارالنشر لاهل البیت علیهم السلام،[بی تا].

۵ . انصاری، مرتضی، المکاسب، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۰ ق.

۶ . انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۷ . ایازی، سید محمد علی، المفسّرون حیاتهم و منهجهم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۸ . بابایی، علی اکبر، مکاتب تفسیری، جلد اول، قم، پژوهشکدهٔ حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۸۱ش.

۹ . بَحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲ ق.

۱۰ . حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه(بیست جلدی)، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.

۱۱ . خمینی، آقا روح الله، کتاب البیع، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۸ ش.

۱۲ . خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳ ق.

۱۳ . خویی، سید ابوالقاسم، صراط النجاه، ج۲، قم، دارالاعتصام، ۱۴۱۷ ق.

۱۴ . دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ق.

۱۵ . ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله(طبع هفتم)، ۱۴۱۰ ق.

۱۶ . راغب، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، نجف، المکتبه المرتضویه،[بی تا].

۱۷ . زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.

۱۸ . زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۱۹ . سید بن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۶۹ق.

۲۰ . سید مرتضی، علی بن الحسین، تنزیه الانبیاء، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ق.

۲۱ . سیوطی،عبدالرحمن، تدریب الراوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

۲۲ . شبیری، سید جواد، «درحاشیه دو مقاله» مجله آینه پژوهش، ش۴۸، اسفند ۱۳۷۶.

۲۳ . شهرستانی، محمد، الملل والنحل، قاهره، مکتبه الانجلو المصریه،[بی تا].

۲۴ . شهید ثانی، زین الدین، الدرایه فی علم مصطلح الحدیث، قم، مکتبه المفید، بی تا.

۲۵ . صدوق، محمد بن علی، الأمالی، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق.

۲۶ . صفی پور، عبدالکریم، منتهی الارب، انتشارات کتاب خانه سنایی،[بی تا].

۲۷ . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، مکتبه العلمیه الاسّلامیه، بی تا.

۲۸ . طوسی، محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۲۹ . طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، نجف، منشورات المکتبه والمطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.

۳۰ . طوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، نجف، منشورات المکتبه المرتضویه، بی تا.

۳۱ . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی،[بی تا]

۳۲ . فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، قم، اسوه، ۱۴۱۴ق.

۳۳ . فیض کاشانی، مولی محسن، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، بی تا.

۳۴ . قاضی زاده، کاظم، «پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، مجله بینات، ش ۱۰، تابستان ۱۳۷۵.

۳۵ . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، بیروت، دارالسرور، ۱۴۱۱ق.

۳۶ . مامقانی، عبدالله، مقیاس الهدایه فی علم الدرایه، بیروت، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ق.

۳۷ . مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۳۸ . معرفت، محمد هادی، التفسیر والمفسّرون فی ثوبه القشیب، مشهد، الجامعه الرضویه، ۱۴۱۸ق.

۳۹ . معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۰ق.

۴۰ . موسوی، احمد، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، کیهان اندیشه، ش۳۲ (مهر و آبان ۱۳۶۹).

۴۱ . نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، مؤسسهٔ النشرالاسلامی، ۱۴۱۳ق.

۴۲.نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه،

۱ . بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، ۱۴۰۳ق.

تشکیک در انتساب مقدمۀ تفسیر قمی پوران میرزایی

تفاوت های میان مقدمه و متن تفسیر منسوب به قمی

در بحث از انتساب مقدمۀ تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی، همانند انتساب متن کتاب، اختلاف است. برخی آن را نگارشِ علی بن ابراهیم دانسته اند و تنها بخشِ ابتدایی آن را، برگرفته از رسالۀ نعمانی، یا رسالۀ سید مرتضی عَلَم الهدی می دانند.(۱) برخی نیز نیمی از آن را از علی بن ابراهیم و نیم دیگر را نگاشته مؤلف کتاب، می شمارند.(۲)

این که نویسندۀ مقدمه به راستی کیست؟ بسیار اهمیت دارد، چه این که عبارات مقدمه هم از آن جهت که دربردارندۀ توثیق عام مشایخ مذکور در کتاب است

ص:۱۲۲

۱- . الطهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران، الاسلامیه، ۱۳۸۷ ق، ج۴، ص۳۰۳.

۲- . همانند طیب جزایری که در تصحیح خود از آن جا که به زعم او از علی بن ابراهیم است، عبارت «و قال ابوالحسن علی بن ابراهیم الهاشمی القمی ط» را در میان مقدمه افزوده است. القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج۱، ص۱۷.

و مبنای عملکرد بسیاری از عالمان قرار گرفته، مهم است و هم از آن جهت که بیانگر شیوۀ مؤلف در نگارش و تابلویی است که از درون تفسیر نشان دارد، اهمیت بسزایی دارد.

از این رو، دانستن این که چه کسی این مقدمه را نگاشته است در میزان اعتبار کتاب و به تبع، در اعتماد و عدم اعتماد به آن اثر گذار است.

حال با بررسی دقیق تر مقدمه در مییابیم، آیا می توان از میان متن آن، مؤلف را بازشناخت؟

پس از بررسی دقیق تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی میتوان گفت که تفاوت های شایان توجهی میان دو بخش مقدمه و متن آن وجود دارد که پژوهشگر را به تأمل بیشتر وا می دارد؛ چه این که این تفاوت ها حکایتگر وجود اختلاف میان مقدمه و متن کتابی واحد است که دلیل آن یا از تفاوت در مؤلفان این دو بخش، نشأت می گیرد و یا نشان دهنده اختلاف نظر غیر قابل گذشت از نویسندهای واحد است که در نگارش متن خود دقت کافی ندارد و متوجه تفاوت میان گفتارِ آغازین و پایانی کلام خود نیست.

مقدمۀ کتاب تفسیر منسوب به قمی

مؤلف مقدمه، گفتار خود را ابتدا با حمد و ثنای پروردگار و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله و آل مطهرش آغاز کرده است و ضمن بیان حدیث ثقلین و نیز آیاتی از قرآن که بیانگر هدایت گری قرآن و مبین بودن پیامبر صلی الله علیه وآله است، به جایگاه و اهمیت والای تمسک به قرآن و اهل بیت (برای رسیدن به رستگاری اشاره کرده است.(۱)

۱- . القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج۱، (مقدمه)، ص۱۳،۱۶.

در بخش بعد ویژگی های قرآن را برشمرده و بیان کرده است که قرآن ناسخ و منسوخ, محکم و متشابه، تأخیر و تقدیم و... دارد، که برای شناخت و تفسیر آن ها باید به کلام اهل بیت علیهم السلام رجوع کرد و سپس به تفصیل برای اثبات بیان خود

نمونه هایی از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... را آورده است.(۱)

از جمله مطالبی که مؤلف در مقدمه با بیان یک مثال قرآنی به آن پرداخته است، می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. ناسخ و منسوح؛

۲. محکم و متشابه؛

۳. عام و خاص؛

۴. تقدیم و تأخیر؛

۵. منقطع و معطوف؛

۶. قرار گرفتن حرفی به جای حرف دیگر؛

۷. آنچه از قرآن به خلاف آن چیزی است که نازل شده است؛

۸. آیات تحریف شده؛

۹. آنچه لفظش جمع است و معنای واحد از آن افاده می شود و نیز بر عکس؛

۱۰. افعال ماضی که بیانگر مستقبل هستند؛

۱۱. آیاتی که نیمی از آن در یک سوره و کامل آن در سوره ای دیگر است؛

۱۲. آیاتی که نیمی از آن ها منسوخ است و نیم دیگر متروک؛

۱۳. آنچه تأویلش در تنزیلش است؛

۱۴. آنچه تأویلش همراه با تنزیلش است؛

۱۵. آنچه تأویلش بعد از تنزیلش است؛

۱- . همان/ ۱۷ و ۱۸.

۱۶. آنچه متفق اللفظ و مختلف المعنا است؛

۱۷. رخصت بعد از عزیمت؛

۱۸. رخصتی که صاحب آن مختار به ترک، یا اخذ آن است؛

۱۹. رخصتی که ظاهرش بر خلاف باطن آن است؛

۲۰. آنچه لفظ خبر را دارد، اما معنایش حکایت است؛

۲۱. آنچه خطاب به پیامبر است، اما مراد از آن امت است؛

۲۲. آنچه خطاب به قومی است، اما مقصود اصلی

قوم دیگری بوده است.(۱)

مؤلف هر یک از موارد پیش گفته را توضیح داده، با ذکر نمونه هایی از آیات، وجود آن را در قرآن اثبات کرده است. برخی از توضیحات مؤلف بدون ذکر منبع است که ظاهراً عقیدهٔ خود اوست و در برخی نیز به روایات استناد کرده است.

مؤلف در ادامهٔ مقدمه، مدعی است که آیاتی از قرآن در مقام ردّ فرقه های گوناگون نازل شده اند. به نمونه های زیر توجه کنید:

۱. ردّ زنادقه؛

۲. ردّ ثنویه؛

۳. ردّ بت پرستی؛

۴. ردّ دهریه؛

۵. ردّ منکران ثواب و عِقاب؛

۶. ردّ منکران معراج و اِسراء؛

۷. ردّ منکران رویت؛

۸. ردّ منکران بهشت و دوزخ؛

۹. ردّ مجبره؛

۱- . برای مطالعهٔ بیش تر نک: همان/ ۲۸ _ ۱۸.

۱۰. ردّ معتزله؛

۱۱. ردّ منکران رجعت؛

۱۲. ردّ کسانی که خداوند را وصف می کنند.(۱)

ذیل این عناوین نیز با ذکر مثالهای قرآنی و گاه تبیین آن با روایات، قائل آن است که قرآن دربردارنده تمام این مطالب است.

در ادامه مؤلف بیان می دارد که قرآن ترغیب، ترهیب و قَصص(۲) را نیز شامل می شود.

در همه مطالب مذکور نیز با ذکر نمونه یا نمونه هایی از احادیث، بیان خود را مستند می کند و نیز اشاره دارد که این بحث به تفصیل در متن کتاب پرداخته شده است.

پس از این توضیحات با ذکر سند «حدثنی

ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم قال حدثنی ابی....» آیهٔ [بسم الله الرحمن الرحیم] را تفسیر می کند که این در واقع عبارت آغازین تفسیر است.

با رَوَندی که مقدمه از آغاز تا پایان دارد و نیز جمله های نویسنده که در بسیاری از موارد تبیین سخن خود را به اصل کتاب ارجاع می دهد(۳) به نظر می رسد قطعاً نویسندهٔ کتاب و مقدمه باید یک فرد باشد؛ چرا که در غیر این صورت ذکر عبارات ارجاعی و موکول کردن استناد و ادامهٔ بحث مقدمه به اصل کتاب کاری عبث خواهد بود.

ص:۱۲۶

۱-. همان/ ۲۹ _ ۲۷.

۲-. همان/ ۳۸ و ۳۷.

۳-. موارد و مستندات در ادامهٔ مقاله ذکر شده است.

در ادامه به قراینی در مقدمه و متن که نشان دهنده تفاوت درخور توجه میان این دو بخش است اشاره می کنیم.

عبارات ارجاعی در مقدمهٔ کتاب

اشاره

همان گونه که ذکر شد در بخش ابتدایی مقدمه کتاب، عباراتی آمده که دربردارندهٔ نکات علوم قرآنی است و قرآن را دارای ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تقدیم و تأخیر، عام و خاص و... معرفی می کند.(۱) این عبارات به مطالبی شباهت دارد که در بحارالانوار با نام رساله نعمانی آمده است و با سندی ضعیف به امیرمؤمنان ٪ می رسد.(۲) اما این دو متن اختلاف هایی نیز با هم دارند که از جملهٔ آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

ـ بخش هایی در مقدمهی تفسیر قمی است که در رسالهٔ نعمانی نیست.

ـ تقدّم و تأخر برخی مطالب، در دو متن، با

هم متفاوت است.

ـ گاه یک مطلب در دو متن، با گویش و عباراتی متفاوت از هم آمده است.

ـ برخی واژه ها و یا متن تفسیر قمی نسبت به رسالهٔ نعمانی، پس و پیش، یا تغییر کرده است.

ـ برای روشن تر شدن آنچه گفته شد، بخشی از عبارات مقدمهٔ قمی و رسالهٔ نعمانی را با هم مقایسه می کنیم.

متن مقدمه تفسیر قمی

فالقرآن منه ناسخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشابه، و منه عام، و منه خاص، و منه تقدیم، و منه تأخیر، و منه منقطع،

۱- . همان/ ۱۷ و ۱۸.

۲- . المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت ـ لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۹۰، ص ۴ و ۵.

ومنه معطوف، و منه حرف مکـان حرف، و منه علی خلاف ما أنزل الله، و منه ما لفظه عام و معناه خاص، و منه ما لفظه خاص و معناه عام...(۱)

متن رساله ی نعمانی

فـالقرآن منه ناسـخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشـابه، و منه خـاص، و منه عـام، و منه مقـدم، و منه مؤخر، و منه منقطع معطوف و منقطع غیر معطوف، و منه حرف مکـان حرف، و عزائم و رخص و حلال و حرام و فرائض و احکـام، و منه مـا لفظه عام و معناه خاص، و منه ما لفظه خاص و معناه عام...(۲)

از مقایسـهٔ کامـل این دو متن بر می آیـد که مؤلف، عبـارات را خود نگاشـته است، اما به نظر می رسـد که از جمله منابع او در نگارش این بخش، رسالهٔ نعمانی نیز بوده باشد، یا این که

پشتوانهٔ معلومات ذهنی نگارنده در نگارش این مطالب، مطالعهٔ روایتی باشد که مُستند این رساله است.

در انتهای نکات علوم قرآنی، که حدود یک صفحه است، عبارتی با این مضمون از مؤلف آمده است:

و نحن ذاکرون جمیع ما ذکرنا إن شاء الله فی أول الکتاب مع خبرها لیستدل بها علی غیرها و علم ما فی الکتاب...(۳)

در واقع نویسـنده با این عبارت، به گونه ای هـدف خود از نگارش مطالب مقـدمه را بیان می کنـد و می گویـد آنچه از نکات علـوم قرآنی پیش تر ذکر کرده است، در مقـدمه بـا ذکر مثـال بیـان می شود، تـا مراد از مطـالبی که درون کتـاب آمـده است، مشخص تر شود.

۱- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۱۷.
۲- . المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج۹۰، ص۴ و ۵.
۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۱۸.

در ادامهٔ مقدمه، ۱۲ مورد(۱) ارجاع به متن کتاب با عباراتی چون: «نذکره فی مواضعه»، «فما ذکرنا...»، «و هم من... الذی ذکرناه» و «نذکر ما... و تفسیره فی مواضعه» به چشم می خورد.

این عبارات معمولاً پس از بیان توضیح دربارهٔ نکات علوم قرآنی که پیش تر گفته شده است، می آید. به این شکل که بخش به بخش با کلمات «فامّا» و «وامّا» آنچه از وجود ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... گفته شده بود، توضیح داده می شود. با بررسی چند نمونه آنچه گفته شد روشن تر خواهد شد:

فأما الناسخ و المنسوخ فإن... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه(۲)

و أما ما هو محرف منه فهو... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه(۳)

و أما الرد علی المجبره الذین...

و مثله کثیر نذکره(۴)

در واقع مؤلف سعی دارد با این عبارات به آنچه در متن کتاب تفسیر آورده، اشاره کند و مراد خود را از عباراتی که در متن کتاب بیان کرده است، شرح دهد.

پس از پایان توضیح واژگان به کار رفته در نکات علوم قرآنی، که حجم عمده ای از مقدمه را دربرمی گیرند، عبارتی دیگر از مؤلف آمده که هم مضمون عبارت آغازین است و به نوعی خاتمهٔ مقدمه است.

و إنما ذکرنا من الأبواب التی اختصرناها من الکتاب آیه واحده لیستدل بها علی غیرها و یعرف معنی ما ذکرناه مما فی الکتاب من العلم و فی ذلک الذی ذکرناه کفایه لمن شرح الله صدره...(۵)

۱- . همان، ص۱۹ (دو مورد)، ۲۳ (دو مورد)، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸ (دو مورد).

۲- . همان، ص۱۸.

۳- . همان، ص۲۳.

۴- . همان، ص۳۵.

۵- . همان، ص۳۸.

از آنچه گفته آمد، درمی یابیم که نگارندهٔ مقدمه باید یک نفر باشد که از ابتدا تا انتهای آن را نوشته است و ضمن آن، شیوهٔ خود را شرح داده و با عبارات ارجاعی نیز آنچه را گفته است را به سایر بخش های کتاب و متن اصلی کتاب خود ارجاع می دهد.

نتیجهٔ مطالب مذکور این است که مقدمه، ادغامی از نگاشتهٔ دو نفر نیست؛ به گونه یی که بخشی از آن تألیف یک نفر و بخش دیگر، نگاشتهٔ فرد دیگری باشد.

اما این پرسش همچنان باقی است که: نگارندهٔ مقدمه چه کسی است؟

برای یافتن پاسخ این پرسش به بررسی بیش تری نیاز است.

نگارندهٔ مقدمهٔ کتاب

در مقدمه، عبارت دیگری نیز وجود دارد که در

شناخت مؤلف آن اثرگذار است.

ذیل عبارت «الرد علی من انکر الرؤیه»، آیهٔ ۱۱ تا ۱۵ سورهٔ نجم ذکر و در توضیح آن گفته شده است: «قال أبو الحسن علی بن إبراهیم بن هاشم حدثنی أبی...» (۱) و به این شکل با نقل یک روایت از علی بن ابراهیم اثبات می شود که این آیات در مقام ردّ کسانی است که رؤیت را انکار می کنند.

از این پس در مقدمهٔ کتاب ۷ روایت دیگر به نقل از علی بن ابراهیم دیده می شود، که با عبارت «قال علی بن ابراهیم و حدثنی...» یا «قال و حدثنی...» روایت شده اند.

۱- . همان، ص۱۷.

هنگـامی که عبـارات «قـال علی بن ابراهیم» در کنار «نـذکره فی مواضـعه» می نشـینند، مشـخص می شود که مؤلف (فاعلِ فعل «نذکره»)، قطعاً شخصی به غیر از علی بن ابراهیم خواهد بود که از وی با ضمیر غایب یاد می کند و در سخنان خود به کلام او استناد می ورزد.

تفاوت های میان احادیث علی بن ابراهیم در مقدمه با متن

نکتـهٔ مهمی از هفت روایت منقول به نقـل از علی بن ابراهیم در مقدمـهٔ کتـاب، به دست می آیـد و آن، تفـاوتِ میـان مطـالب مذکور در مقدمه و همان مطالب در متن کتاب است که در خلال بررسی این هفت روایت به آنها اشاره می کنیم.

۱. در مقدمهی تفسیر قمی با اشاره به آیات ۱۱ تا ۱۵ سورهٔ نجم، حدیثی از علی بن ابراهیم آمده است:

و أما الرد علی من أنکر الرؤیه... (عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی) قال أبو الحسن علی بن إبراهیم بن هاشم حدثنی أبی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن

علی بن موسی الرضا علیه السلام قال قال یا أحمد ما الخلاف بینکم و بین أصحاب هشام بن الحکم فی التوحید فقلت جعلت فداک قلنا نحن بالصوره للحدیث...(۱)

در متن تفسیر قمی ذیل آیات ۱۱ تا ۱۵ سورهٔ نجم، اثری از این روایت نیست.(۲) و این روایت تنها در مقدمه به نقل از علی بن ابراهیم آمده است و نه در متن تفسیر قمی و نه در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگری به او منسوب نشده است.(۳)

ص:۱۳۱

۱- . همان/ ۳۲.

۲- . همان، ج۲، ص۳۱۲.

۳- . منابع جست و جو در این پژوهش، کتاب های موجود در جامع الاحادیث نور ۲ است. مرکز تحقیقات رایانه ای علوم اسلامی، جامع الاحادیث نور ۲، ۱۸۷ عنوان کتاب، در۴۴۲ جلد، از ۹۰ مؤلف، قم، مرکز تحقیقات رایانه ای علوم اسلامی، ۱۳۶۸.

۲. در مقدمۀ قمی ذیل عنوان «و أما الرد علی من أنکر خلق الجنه و النار» حدیث دومی به نقل ا ز علی بن ابراهیم می خوانیم:

فقوله (عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی)(۱) السدره المنتهی فی السماء السابعه و جنه المأوی عندها قال علی بن إبراهیم حدثنی أبی عن حماد عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله ص لما أسری بی إلی السماء دخلت الجنه فرأیت قصرا من یاقوته حمراء یری داخلها من خارجها...(۲)

ذیل هیچ آیهای از سورۀ نجم و نیز هیچ بخش دیگری از کتاب تفسیر قمی این روایت از علی بن ابراهیم آورده نشده است. اما کلام خود مؤلف که در مقدمه می گوید «السدره المنتهی فی السماء السابعه و جنه المأوی عندها» ذیل آیۀ ۱۵ در سورۀ نجم عیناً تکرار شده است و نیز همانند مطالب مقدمه بیان شده که: این آیه در ردّ

منکران است که خلقت بهشت و جهنّم است. (۳)

۳. در مقدمهی کتاب به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

قال و حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن حماد عن أبی عبد الله علیه السلام قال ما یقول الناس فی هذه الآیه (وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً)(۴) قلت یقولون إنها فی القیامه قال لیس کما یقولون إن ذلک فی الرجعه أ یحشر الله فی القیامه من کل أمه فوجا و یدع الباقین إنما آیه القیامه.(۵)

۱- . نجم/ ۱۴ و ۱۵.

۲- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۲.

۳- . همان، ج۲، ص۳۱۲.

۴- . نمل/ ۸۳.

۵- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۶.

این روایت، در متن کتاب، ذیل همین آیه از سورهٔ نمل اما با عباراتی دیگر آمده است:

فإنه حـدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن أبی بصـیر عن أبی عبد الله علیه السـلام قال انتهی رسول الله صـلی الله علیه وآله إلی أمیر المؤمنین علیه السـلام و هو نائم فی المسـجد... فقال رجل لأبی عبـد الله علیه السـلام إن الناس یقولون هـذه الدابه... فقال الرجل لأبی عبد الله علیه السلام إن العامه تزعم أن قوله (وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً) عنی یوم القیامه، فقال أبو عبد الله علیه السلام أ فیحشر الله من کل أمه فوجا و یدع الباقین لا، و لکنه فی الرجعه.(۱)

همان گونه که در متن فوق مشـخص است، سـند دو عبارت با هم متفاوت است. در یکی، ابن ابی عمیر از حماد، و در دیگری از ابی بصـیر نقل می کند. متن دو روایت نیز کمی با هم متفاوت است و با اینکه در معنا هر دو در مقام بیان یک مطلب اند اما عبارات آن دو با هم تفاوت بسیاری دارند.

نکته دیگرآن که در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگر، روایتی با این مضمون به علی بن ابراهیم

منسوب نشده است.(۲)

۴. در مقدمهٔ قمی بدون ذکر کامل سند، روایتی به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

(وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ)(۳) فقال الصادق علیه السـلام کل قریه أهلک الله أهلها بالعـذاب و محضوا الکفر محضا لا یرجعون فی الرجعه.(۴)

ص:۱۳۳

۱- . همان، ج۲، ص۱۰۶.

۲- . منابع جست وجو در این پژوهش، کتاب های موجود در CD جامع الاحادیث نور ۲ (پیشین) است.

۳- . انبیا/ ۹۵.

۴- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۶.

این روایت در متن کتاب با سند کامل به امام باقر و امام صادق [علیهما السلام] می رسد:

فإنه حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن ابن سنان عن أبی بصیر عن محمد بن مسلم عن أبی عبد الله و أبی جعفر علیه السلام قالا کل قریه أهلک الله أهلها بالعذاب لا یرجعون فی الرجعه(۱)

با مقایسه دو عبارت در می یابیم که گذشته از سند روایت، متن روایت نیز در مقدمه اضافاتی دارد که در متن کتاب وجود ندارد. این روایت نیز در هیچ کتاب دیگری از زبان علی بن ابراهیم نقل نشده است.

۵. در مقدمهٔ کتاب روایتی به شکل زیر نقل شده است:

قال و حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن عبدالله بن مسکان عن أبی عبدالله علیه السلام فی قوله (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ)(۲) قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم إلی عیسی علیه السلام إلا أن یرجع إلی الدنیا فینصر أمیر المؤمنین علیه السلام و هو قوله (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) یعنی رسول الله (وَ لَتَنْصُرُنَّهُ) یعنی أمیر

المؤمنین علیه السلام.(۳)

حال این روایت را با روایت منقول از علی بن ابراهیم در متن کتاب مقایسه می کنیم:

حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن ابن مسکان عن أبی عبد الله علیه السلام قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم فهلم جرا إلا و یرجع إلی الدنیا و ینصر أمیر المؤمنین علیه السلام و هو قوله (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) یعنی رسول الله (وَ لَتَنْصُرُنَّهُ) یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام.(۴)

۱- . همان/ ۵۰.

۲- . آل عِمران/ ۸۱.

۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۳۶.

۴- . همان، ج ۱، ص ۱۱۴.

همانگونه که مشاهـده می شود، سـند دو روایت با هم یکسان است، اما متن آن دو، کمی با هم تفاوت دارد. این روایت نیز در سایر منابع به علی بن ابراهیم نسبت داده نشده و تفسیر قمی در نقل آن از علی بن ابراهیم منفرد است.

نکته دیگر آن که این روایت در بخش دیگری از تفسـیر قمی نیز آمده که سند آن، هم به امام صادق علیه السلام و هم به نقل از ابی بصیر به امام باقر علیه السلام می رسد و نیز متن آن با نقل مقدمه تفاوتی بیش تر از نمونهٔ یاد شده دارد.(۱)

۶. روایتی را به نقل از علی بن ابراهیم در مقدمه می بینیم که با متن کتاب متفاوت است:

قال و حدثنی أبی عن أحمد بن النضر عن عمر بن شمر قال ذکر عند أبی جعفر علیه السلام جابر فقال رحم الله جابرا لقد بلغ من علمه أنه کان یعرف تأویل هذه الآیه (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ)(۲) یعنی

الرجعه.(۳)

همین روایت در متن کتاب چنین نقل شده است:

ص:۱۳۵

۱- . حدثنی أبی عن محمد بن أبی عمیر عن عبد الله بن مسکان عن أبی عبد الله علیه السلام و عن أبی بصیر عن أبی جعفر علیه السـلام فی قوله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» قال قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم فهلم جرا إلا و یرجع إلی الدنیا فیقاتل و ینصر رسول الله صلی اله علیه و آله و أمیرالمؤمنین علیه السلام ، همان، ج۱، ذیل آیهٔ ذر.

۲- . قَصص / ۸۵.

۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۷.

فإنه حدثنی أبی عن حماد عن حریز عن أبی جعفر علیه السلام قال سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه أنه كان یعرف تأویل هذه الآیه (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ) یعنی الرجعه.(۱)

سند روایت مقدمه با متن، کاملاً- تفاوت دارد اما تفاوت متن دو روایت بسیار اندک است. این روایت نیز در سایر منابعِ پژوهشی ما، به علی بن ابراهیم نسبت داده نشده است.

۷. برای توضیح عنوان «أما الرد علی من وصف الله عز و جل» در مقدمه، همراه آیات، روایتی نیز آمده است:

(وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی)(۲) قال حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن جمیل عن أبی عبد الله علیه السلام قال إذا انتهی الكلام إلی الله فأمسكوا و تكلموا فیما دون العرش و لا تكلموا فیما فوق العرش، فإن قوما تكلموا فیما فوق العرش فتاهت عقولهم حتی أن الرجل كان ینادی من بین یدیه فیجیب من خلفه و ینادی من خلفه فیجیب من بین یدیه.(۳)

این عبارت در متن كتاب بدون انتساب به علی بن ابراهیم و نیز بدون اینكه اشاره شود كه متنِ یک روایت است و بدون ذكر سند آمده، به نحوی كه با مطالعۀ كتاب به نظر می رسد این عبارات نظریات و اجتهادهای شخصیِ علی بن ابراهیم، یا مؤلف است:

قوله (وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی) قال إذا انتهی الكلام إلی الله فأمسكوا و تكلموا فیما

۱- . همان، ج۲، ص۱۲۳.

۲- . نجم/ ۴۲.

۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۷.

دون العرش و لا۔ تکلموا فیما فوق العرش فإن قوما تکلموا فیما فوق العرش فتاهت عقولهم حتی کان الرجل ینادی من بین یدیه فیجیب من خلفه و ینادی من خلفه فیجیب من بین یدیه.(۱)

با توجه به قراین متنی، شاید بتوان گفت که مراد مؤلف از «قال» در نمونه یادشده، علی بن ابراهیم باشد. چه این که در سایر عبارات کتاب، هرگاه مؤلف از تعبیر «قال» استفاده می کند، مرادش نقلِ از علی بن ابراهیم است. البته نام علی بن ابراهیم در این بخش از کتاب، واپسینبار ۲۷ آیه پیش تر، آمده که با نقل یک روایت «مرفوع» از پدرش آیهٔ ۱۵ سورهٔ نجم را تفسیر کرده است(۲) و پس از آن، تا آیهٔ مذکور (آیهٔ ۴۲)، تنها با عبارت «قال» می توان قول او را از میان دیگر اقوال، بازشناخت.

اما به هر حال دلیل این که چرا مؤلف سند را نقل نکرده و نیز به این که این مطلب، روایت است، اشاره نمی کند، نامعلوم است.

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می رسد که به کمک این قراین می توان دریافت که مؤلف مقدمه، علی بن ابراهیم نیست. چه این که علی بن ابراهیم هرگز در یک کتاب و به نقل از خودش، یک متن را به دو شکل، یا با تفاوت در سند، بدون اشاره، یا اشاره نکردن به روایت بودن متن، بیان نمی کند.

علاوه بر آنچه گفته شد، دو نکتهٔ دیگر نیز، در بحث از مقدمه، وجود دارد که قابل تأمل است و در بررسی یک پژوهشگر نیاز است بدان توجه شود:

نکتهٔ اول

در مقدمه، علاوه بر این هفت روایت، ده روایت

۱- . همان، ج۲، ص۳۱۶.

۲- . همان/ ۳۱۲.

دیگر نیز آمده که به جز ۱ روایتِ مسند(۱)، همهٔ آنها به صورت مرسل و بدون واسطه از معصوم علیه السلام نقل می شوند. بنابراین شمار روایات موجود در مقدمه به هفده روایت می رسد.

از میان این دَه روایت، چهار نقل(۲) پیش از پرداختن به مباحث علوم قرآنی ذکر شده اند و مؤلف با بیان آن ها میکوشد به جایگاه و اهمیت تفسیر قرآن از زبان اهل بیت علیهم السلام بپردازد.

از میان شش روایت دیگر، تنها همان نقل مسند است که در متن کتاب نقل نشده است و سایر روایات همه در متن کتاب آمده اند.(۳) معمولاً قائل این روایات در متن کتاب علی بن ابراهیم است و

در واقع نویسنده، اسناد روایات را در مقدمه نیاورده و نیز نگفته که ناقل این روایات، علی بن ابراهیم است.

ص:۱۳۸

۱- . سند این روایت به نقل مستقیم علی بن ابراهیم از یکی از مشایخ پدرش است؛ از این رو، روایتی مرسل محسوب می شود: «قال: و حدثنی محمد بن عیسی بن عبید عن یونس قال: قال الرضا علیه السلام : یا یونس لانقل بقول القدریه فان القدریه لم یقولو بقول اهل الجنه و لا بقول اهل النار...»، در متن کتاب در تفسیر همین آیهٔ مذکور در مقدمه، هیچ سخنی از قدریه نیست، بلکه در ردّ اندیشه های معتزله بحث شده است؛ همان، ج۱، ص۳۵.

۲- . همان/ ۱۵ _ ۱۷.

۳- . در مقدمه می خوانیم: «فقال ابو عبد الله علیه السلام لقاریء هذه الآیه...» (القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان/ ۱۱۸) _ در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله علیه السلام لقد سألوا الله عظیما...» (همان، ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان، ج۲، ص۹۳) _ در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله علیه السلام کیف یحفظ الشیء من امر الله...» (همان، ج۱، ص۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان/ ۳۱۶) _ در مقدمه آمده: «فقال الصادق علیه السلام البرزخ القبر و فیه الثواب و العقاب...» (همان/ ۳۱)، در کتاب نیز همین عبارات آمده اما نه به شکل روایت از امام صادق علیه السلام بلکه به صورت یک اجتهاد و نظر ساده. (همان، ج۲، ص۶۹) در مقدمه آمده: «فقال العالم علیه السلام و الله ما نخاف علیکم الا البرزخ...» (همان، ج۱، ص۳۱)، در کتاب نیز همین روایت آمده است البته به نقل از امام صادق علیه السلام . (همان، ج۲، ص۶۹).

دلیـل این عملکردِ نویسـنده که از میـان روایـات علی بن ابراهیم، تنها هفت روایت را به او منسوب می کنـد و در سایر روایات اشـاره ای به این که نقـل شـده از سوی علی بن ابراهیم است، نمی کنـد و این هفت روایت نیز همه به نوعی یا در سـند و یا در متن با آنچه در خود کتاب آمده متفاوت است، مشخص نیست.

نکتهٔ دوم

بر خلاف روایات، که در مقـدمه و متن تا این حد متفاوت نقل شده اند، سایر نمونه هایی که مؤلف در مقدمه ذیل نکات علوم قرآنی ذکر کرده، دقیقاً همانند آن چیزی است که در متن کتاب نقل می شود.

در آمار این پژوهش، شـمارِ این نمونه ها بیش از ۱۳۱ مورد است، که برخی در متن کتـاب از زبـان علی بن ابراهیم و برخی از لسان مؤلف ذکر شده اند.

جـالب است، بـا این که آمـار این نمونه هـا چنـدین برابر روایـات است؛ امـا گزارش آن هـا، همان گونه که مؤلف می گویـد: «نذکره فی مواضعه»، در جایگاه خود دقیقاً و با همان لفظ، آمده است.(۱)

این مطلب، پرسش از چراییِ تفاوت نقل مقدمه با کتاب، در نقل روایات را پررنگ تر می کند.

در پاسخ به این پرسش می توان احتمال داد که منابع نگارنده در نگارش و ارجاعاتش با هم متفاوت بوده است.

۱- . برای نمونه: در مقـدمه آنچه برای آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ بقرهٔ مثال زده شـده، عیناً در متن کتاب نیز آمـده است. (القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۲۰ و ۵۷) _ در مقـدمه آنچه برای آیهٔ ۲۴ سورهٔ جاثیه گفته شـده، عیناً در متن کتاب نیز آمـده است. (همان/ ۲۱ و ج۲، ص۲۷۰) _ در مقدمه ذیل آیهٔ ۲۲۷ سورهٔ شـعرا گفته شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (همان/ ۲۳ و ج۲، ص۱۰۱) و نمونه هـای بسیار دیگر که در مقـدمه بیـان شـده است و می توان آن هـا را بـا متن کتـاب مقایسه کرد؛ نک: همان، ج۱، ص۱۸_ ۳۸.

اما به نظر صحیح تر آن است که بگوییم حداقل چیزی که می توان در این مسأله بیان کرد این است که با مؤلفی رو به رو هستیم که در نگارش مطالب خود دقت کافی ندارد تا آنجا که میان آنچه در مقدمه می آورد با آنچه در متن از آن سخن می گوید تا این حد تفاوت دیده می شود.

منابع

۱ . آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ ق.

۲ . جامع الاحادیث، سی دی(نور ۵/۲)، مرکز تحقیقات رایانهای علوم اسلامی، قم.

۳ . علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۴ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

نقد نظریهٔ توثیق عام تفسیر منسوب به قمی پوران میرزایی

اشاره

آنچه امروزه در دانش رجال، به توثیق عام شهرت دارد، از جمله راههای اثبات وثاقت راوی است که طیّ آن، جمعی از راویان تحت ضابطه ای خاص توثیق می شوند.

مشایخ تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نیز در زمرهٔ همین نوع از توثیق قرار دارند و ادعا شده که همهٔ روات آن از موثقان و معتمدانند. این مقاله نظریهی مذکور و سنجش میزان اعتبار آن را بررسی خواهد کرد.

در مقدمهی تفسیر قمی، عبارتی است که در میان عالمان رجالی، مبنای توثیق راویان موجود در اسناد این تفسیر گشته است:

نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولایتهم، و لا یقبل العمل الا بهم و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم.(۱)

ص:۱۴۱

۱- . القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج۱، مقدمه، ص۱۶: «ما ذاکر و مخبر آنچه هستیم که به ما رسیده است از راویان و مشایخمان، و از موثقان از کسانی که خداوند اطاعت ایشان و رعایتشان را واجب کرده است و اعمال، بدون ایشان پذیرفته نمی شود. کسانی که خداوند تبارک و تعالی وصفشان کرده و پرسش و دریافت مسایل از آنان را واجب کرده است».

شیخ حرّعاملی در خاتمهٔ وسائل الشیعه از این

کلام، شهادت علی بن ابراهیم بر وثاقت تمام روات کتاب خود را استخراج کرده و گفته است:

قد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و انها مرویه عن الثقات عن الائمه.(۱)

و نیز آیت الله خویی در تأیید کلام صاحب وسائل می آورد:

ان علی بن ابراهیم یرید بما ذکره اثبات صحه تفسیره و ان روایاته ثابته و صادره من المعصومین علیهم السلام، و انها انتهت الیه بواسطه المشایخ و الثقات من الشیعه و علی ذلک فلا موجب لتخصیص التوثیق بمشایخه الذین یروی عنهم علی بن ابراهیم بلا واسطه کما زعمه بعضهم.(۲)

از نظر شیخ حرّ عاملی و آیت الله خویی این تفسیر به واسطهٔ موثقان و معتمدان شیعه از ائمهٔ اطهار علیهم السلام روایت شده است. در نتیجه اخبار آنان از منظر درایه الحدیث و علم مصطلحات، معتبر است و از این رو باید به عنوان منبعی موثق به شمار آید.

پیش از شیخ حر عاملی، هیچ یک از رجال شناسان در سخنان و آثار خود به این مطلب اشاره نکرده اند و در هیچ کتاب رجالی، صرف این که نام یک راوی در تفسیر قمی آمده، مبنای وثاقت او قرار نگرفته است. لذا، باید گفت که: این نوع نگرش به راویان تفسیر قمی، از اواخر قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲ به بعد در میان عالمان شیعی رواج یافته است.

ص:۱۴۲

۱- . العاملی، حر، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۰، ص۶۸.

۲- . الموسوی الخویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم، بیروت، دار الزهرا، ۱۳۹۵ ق، ج ۱، ص ۵۰ و ۴۹.

از آن پس رجالیان در چند و چونِ این توثیق و

دایرهٔ شمول آن به تفصیل سخن گفته اند،امّا آنچه در این میان اهمیت دارد، جایگاه ویژه ای است که این تفسیر از گذر مباحث رجالی به خود گرفته، به منبع و مرجعی برای عالمان و دانشمندان تبدیل شده است.

البته به دلیل تشکیک در مؤلف کتاب و نیز قرائنی که بر تألیف کتاب به قلم شخصی غیر از علی بن ابراهیم دلالت دارد؛(۱) می توان به نظریهٔ توثیق عام، تشکیک وارد کرد، اما در این پژوهش،استناد این کتاب بررسی نمی شود، بلکه از نگاه درونی خود کتاب و با توجه به راویان موجود در اسناد، این نظریه را بررسی کرده، از باب راویان کتاب به صورت علمی به نقد آن می پردازیم.

بررسی نظریهٔ توثیق عام مشایخ تفسیر قمی

ازعبارت مقدمه برمی آید که توثیق راویان سند بر سه شرط متوقف است و تنها در صورت احراز این شروط، یک راوی در دایری این توثیق قرار می گیرد.

اول آن که: راوی باید شیعه باشد، آن هم شیعهٔ امامی. چه این که در مقدمه گفته آمده است: «مشایخنا و ثقاتنا». از این رو راویان سُنّی، یا غیر امامی از دایرهٔ توثیق خارج می شوند.

ص:۱۴۳

۱- . این مطلب به تفصیل در پایان نامه ای به نقد وبررسی گذاشته شده است و در آن جا تالیف کتاب و مقدمه به دست کسی به غیر از قمی اثبات شده است که توثیق علی بن ابراهیم را ندارد برای اطلاعات دقیق تر نک:میرزایی، پوران،نقد و بررسی تفسیر قمی (ساختار شناسی درون شناسی)،پایان نامهٔ مقطع کارشناسی ارشد، دانشکدهٔ علوم حدیث گرایش تفسیر اثری، ۱۳۸۶،فصل چهارم گفتار اول و دوم.

دوم آن که: اسناد روایات باید متصل باشند؛ همان سان که از عبارت «ینتهی الینا» برمی آید. در نتیجه:این توثیق شامل روایات «مقطوع»،

«مرسل» و «مرفوع» نخواهد شد.

سوم آن که: با توجه به عبارت «عن الذین فرض الله طاعتهم» اسناد روایات باید به معصوم علیه السلام برسد.(۱) از این رو روایات «موقوف» که در متن کتاب اسنادشان به ابن عباس می رسد، یا نقلهای روایت گونه ای که در کتاب، به وضوح تصریح نشده اند که به نقل از معصوم علیه السلام هستند، مانند شأن نزول و اسباب نزول های غیر مسند، یا اندیشه ها و اجتهادهای شخصی مؤلف، یا علی بن ابراهیم،همه و همه از دایرهٔ این توثیق خارج خواهند شد.(۲)

با در نظر گرفتن آنچه یاد شد، نتیجه می گیریم که قانون توثیق عام، از میان روایات کتاب، تنها شامل ۶۸۰ روایت مسند(۳) خواهد شد که اگر روایات ابوالجارود و سایر مشایخ را_ چون در زمرهٔ منقولات علی بن ابراهیم نیستند _ جدا کنیم فقط ۳۸۰ روایت برجا خواهد ماند.

آنچه گفته شد مجموع مطالبی است که با استناد به عبارت مقدمهٔ کتاب و با فرض پذیرفتن این که نگارندهٔ آن علی بن ابراهیم باشد، طرح می شود. اما با توجه به نتایج تحقیق حاضر به

۱- . نک: داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظریه و التطبیق، تصحیح حسین عبودی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ ق، ص۱۶۳. بحث از توثیق عام مشایخ قمی را در کتبی مانند: سبحانی تبریزی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسه المحبین للطباعه و النشر، ۱۴۲۶ ق؛ محسنی، محمد آصف، بحوث فی علم الرجال، قم، سید الشهداء علیه السلام ، ۱۴۰۳ ق و ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی القوائد الرجالیه، قم، مدین، ۱۴۲۶ ق، می توان دید.
۲- .میرزایی، پوران، همان، فصل سوم، درون شناسی تفسیرقمی.
۳- . همان، ساختار شناسی تفسیر قمی، تفسیر مأثور.

نظر می رسد در پذیرش این نظریه باید با دیدهٔ تردید نگریست؛ چرا که انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم،محلّ بحث و اختلاف است.

در حقیقت دو نوع نگرش به این عبارت وجود دارد:

۱. انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم و در پی آن، پذیرش توثیق او در حقّ راویان کتاب خود؛ چرا که او از مشایخ موثق و معتبر شیعی است و قولش اعتبار دارد(۱)، که در این صورت تنها اسناد اندکی از روایات کتاب حاضر مشمول این توثیق خواهد شد.

۲. انتساب مقدمه به مؤلف که فردی غیر از علی بن ابراهیم است؛(۲) که در این صورت به دلیل ناشناسی مؤلف و نیز راوی کتاب، در وثاقت خود این افراد تردید می شود، چه رسد بر وثاقت راویانی که تنها در کتاب مذکور از آن ها یاد شده است.

از عبارات مقدمه برمی آید که نگارندهٔ مقدمه و متن کتاب یک نفر است که از ابتدا تا انتهای مقدمه را به قلم خود نگاشته، و نیز قطعاً فردی به جز از علی بن ابراهیم است؛ زیرا در سخنان خود به اقوال علی بن ابراهیم نیز استناد کرده است.(۳)

در این صورت، دیگر ادعای توثیق عام نگاشته شده از سوی مؤلفی که وثاقت او محرز نیست بی اعتبار خواهد شد و به تَبَع آن، نظریهٔ توثیق عام نیز از درجهٔ اعتبار ساقط است.

۱- نک: داوری، مسلم، همان، ص۱۶۵ _ ۱۶۳ و تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواه المصرحه بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمکن استنباط الوثاقه منه بالتتبع من کتب الامامیه، همان، ص۲۳۶ _ ۲۲۶.

۲- . میرزایی، پوران، همان، فصل چهارم، انتساب تفسیر قمی، گفتار اول و دوم.

۳- . همان.

راه دیگری که به فهم صحت و سقم این توثیق

کمک می کند، بررسی توثیق و تضعیف راویان تفسیر قمی است، که در ادامه به آن می پردازیم.

بررسی شرح حال رجالی راویان تفسیر قمی

برخی راویان نام برده شده در این کتاب(۱)، در آثار معتبر رجالی شیعه تضعیف شده اند. در این پژوهش طیّ یک تقسیم بندی، راویانی که به صراحت تضعیف شده اند؛ راویانی که به دلیل ضعف در مذهب و عقیده مشمول قاعدهٔ توثیق عام نمی شوند و نیز راویانی که در کتاب های رجالی هیچ نامی از ایشان برده نشده، به اصطلاح متأخران مجهول هستند، به تفکیک بررسی می شوند تا با مشخص شدن بودن، یا نبودِ راویان ضعیف در تفسیر قمی، اثبات گردد که: آیا می توان به عبارت مقدمه اعتماد کامل داشت، یا این که موارد نقضی در کتاب دیده می شوند که بر قاعدهٔ توثیق عام، خدشه وارد می کنند؟

راویان ضعیف

۵۵ راوی در کتاب موجود، صریحاً از سوی رجالیان تضعیف شده اند و در هیچ کتاب رجالی توثیقی دربارهٔ آنان وجود ندارد.

ص:۱۴۶

۱- . مبنای ما، در نام بردن راویان کتاب قمی، راویانی است که جناب دکترتجلیل در کتاب خود ذکر کرده اند و نیز راویانی که در جست وجوهای رایانه ای نام ایشان در شمار نام راویان تفسیر منسوب به قمی است. نک: تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواه المصرحه بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمکن استنباط الوثاقه منه بالتتبع من کتب الامامیه، قم، جماعه المدرسین، مؤسسه النشر الاسلامی، ص۲۲۶-۲۳۶.

۱. ابوالجارود (زیاد بن منذر)(۱)؛

۲. ابوالخطاب(۲)؛

۳. احمد بن رشید(۳)؛

۴. احمد بن محمد بن السیاری(۴)؛

۵. احمد بن هلال؛(۵)

۶. اسحاق بن عبد العزیز؛(۶)

ص:۱۴۷

۱- . زیاد بن المنذر یکنی أبا الجارود زیدی المذهب و إلیه تنسب الزیدیه الجارودیه ، الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، ص۷۳ و رجال النجاشی، احمد بن علی، ص۱۷۰. أن أبا الجارود سمی سرحوبا و نسبت إلیه السرحوبیه من الزیدیه ، سماه بذلک أبو جعفر علیه السلام و ذکر أن سرحوبا اسم شیطان أعمی یسکن البحر، و کان أبو الجارود مکفوفا أعمی القلب، الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال الکشی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ص۲۲۹.

۲- . الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینه أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/۵۴۶.

۳- . أحمد بن رشید بن خیثم العامری الهلالی زیدی یدخل حدیثه فی حدیث أصحابنا، ضعیف فاسد. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال ابن الغضائری، مؤسسهٔ اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق، ج۱، ص۱۱۶.

۴- . أحمد بن محمد بن سیار أبو عبدالله الکاتب بصری، کان من کتاب آل طاهر فی زمن أبی محمد علیه السلام . و یعرف بالسیاری، ضعیف الحدیث، فاسد المذهب، ذکر ذلک لنا الحسین بن عبید الله. مجفو الروایه، کثیر المراسیل. النجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۷ ق، ص۸۰ و الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الفهرست، نجف اشرف، المکتبه المرتضویه، [بی تا]، ص۲۳.

۵- . أحمد بن هلال أبو جعفر العبرتائی بغداذی (بغدادی)، غالی، الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/۳۸۴ و صالح الروایه، یعرف منها و ینکر، و قد روی فیه ذموم من سیدنا أبی محمد العسکری علیه السلام . النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۸۳.

۶- . إسحاق بن عبد العزیز البزاز کوفی یکنی أبا یعقوب و یلقب أبا السفاتج، روی عن أبی عبدالله علیه السلام یعرف حدیثه تاره و ینکر أخری و یجوز أن یخرج شاهدا. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۱۸۷.

۷. اسحاق بن محمد؛(۱)

۸. اسماعیل بن سهل؛(۲)

۹. اسماعیل بن عمر؛(۳)

۱۰. اسماعیل الهاشمی؛(۴)

۱۱. امیه بن علی؛(۵)

۱۲. بکر بن صالح؛(۶)

۱۳. حسن بن اسد؛(۷)

۱۴. حسن بن راشد؛(۸)

۱- . إسحاق بن محمد بن أحمد بن أبان بن مرار بن عبدالله یعرف عبدالله عقبه و عقاب ابن الحارث النخعی أخو الأشتر. و هو معدن التخلیط، له کتب فی التخلیط. النجاشی، احمد بن علی، همان/۷۴ و فاسد المذهب کذاب فی الروایه وضاع للحدیث لا یلتفت إلی ما رواه و لا یرتفع بحدیثه و للعیاشی معه خبر فی وضعه الحدیث المشهور. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۱۹۷.

۲- . إسماعیل بن سهل الدهقان ضعفه أصحابنا . النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۸.

۳- . اسماعیل بن عمر بن أبان الکلبی واقف، همان/ ۲۸.

۴- . إسماعیل بن یسار الهاشمی مولی إسماعیل بن علی بن عبدالله بن العباس ذکره أصحابنا بالضعف. همان/ ۲۹.

۵- . أمیه بن علی القیسی الشامی ضعفه أصحابنا و قالوا روی عن أبی جعفر الثانی علیه السلام له کتاب. همان/ ۱۰۵. فی عداد القمیین ضعیف الروایه فی مذهبه ارتفاع. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۲۳۷.

۶- . بکر بن صالح الرازی مولی بنی ضبه، روی عن أبی الحسن موسی علیه السلام ، ضعیف. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۱۰۹. ضعیف جدا کثیر التفرد بالغرائب. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۲۷۴.

۷- . الحسن بن أسد... یروی عن الضعیف و یروون عنه و هو فاسد المذهب و ما أعرف له شیئا أصلح فیه إلا روایته کتاب و قد رواه عنه غیره ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۹۸.

۸- . الحسن بن راشد الطفاوی ضعیف... النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۳۸. ضعیف فی روایته. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۱۰۶. کان الحسن ضعیفا فی الروایه، الحلی، ابو منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، التحقیق الجواد القیومی، [بی جا]، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق، ص۲۱۳.

۱۵. حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی؛(۱)

۱۶. حسن بن علی بن عثمان الصوفی؛(۲)

۱۷. حسن بن عماره؛(۳)

۱۸. حسین بن احمد المنقری؛(۴)

۱۹. حسین بن علی بن زکریا؛(۵)

۲۰. حمید بن شعیب؛(۶)

۲۱. داوود بن کثیر الرقی؛(۷)

۱- . الحسن بن علی بن أبی حمزه و اسمه سالم، البطائنی قال أبو عمرو الکشی فیما أخبرنا به محمد عن جعفر بن محمد عنه قال قال محمد بن مسعود سألت علی بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علی بن أبی حمزه البطائنی فطعن علیه، ... هو الحسن بن علی بن أبی حمزه مولی الأنصار کوفی، و رأیت شیوخنا [+] یذکرون أنه کان من وجوه الواقفه. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۳۶. الحسن بن علی بن أبی حمزه البطائنی فقال کذاب ملعون. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، ص۵۵۲. مولی الأنصار أبو محمد واقف بن واقف ضعیف فی نفسه... ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۱۲۲.

۲- . الحسن بن أبی عثمان أبو محمد کوفی، ضعفه أصحابنا، و ذکر أن أباه علی بن عثمان روی عن أبی الحسن موسی علیه السلام . النجاشی، احمد بن علی، همان / ۶۱. فی عداد القمیین ضعیف و فی مذهبه ارتفاع. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۱۲۴.

۳- . الحسن بن عماره عامی. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، رجال الشیخ الطوسی، نجف اشرف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱ ق، ص۱۳۱.

۴- . الحسین بن أحمد المنقری التمیمی أبو عبدالله روی عن أبی عبدالله علیه السلام روایه شاذه لا تثبت، و کان ضعیفا، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۵۳.

۵- . الحسین بن علی بن زکریا بن صالح بن زفر العدوی أبو سعید ضعیف جدا کذاب. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۱۹۰.

۶- . حمید بن شعیب الشعیبی الهمدانی کوفی یعرف حدیثه و ینکر و أکثر تخلیطه مما یرویه عن جابر و أمره مظلم. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۲۴۵.

۷- . داوود بن کثیر الرقی ضعیف جدا، و الغلاه تروی عنه. قال أحمد بن عبد الواحد قل ما رأیت له حدیثا سدیدا. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۱۵۶. کان فاسد المذهب ضعیف الروایه لا یلتفت إلیه ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲،

ص ۲۹۰.

۲۲. درست بن ابی منصور؛(۱)

۲۳. زکریا بن محمد؛(۲)

۲۴. زید النرسی؛(۳)

۲۵. سعد الاسکاف (سعد بن طریف)؛(۴)

۲۶. سلیمان دیلمی؛(۵)

۲۷. سهل بن زیاد؛(۶)

۲۸. صالح بن سهل؛(۷)

۱- . درست بن أبی منصور واسطی واقفی. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، همان / ۵۵۶ و الطوسی، محمد بن الحسن، الرجال، همان / ۳۳۶.

۲- . زکریا بن محمد أبو عبدالله المؤمن... کان واقفا، و کان مختلط الأمر فی حدیثه النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۱۷۲.

۳- . زید النرسی. و زید الزراد لهما أصلان لم یروهما محمد بن علی بن الحسین بن بابویه و قال فی فهرسته لم یروهما محمد بن الحسن بن الولید و کان یقول هما موضوعان. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۲۸۹... . قال أبو جعفر بن بابویه إن کتابهما موضوع وضعه محمد بن موسی السمان و غلط أبو جعفر فی هذا القول فإنی رأیت کتبهما عتقا مسموعه من محمد بن أبی عمیر. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۸۴.

۴- . سعد بن طریف الحنظلی مولاهم، الإسکاف، کوفی، یعرف و ینکر. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۱۷۸. حمدویه سعد الإسکاف و سعد الخفاف و سعد بن طریف واحد. قال نصر و قد أدرک علی بن الحسین. قال حمدویه و کان ناووسیا وفد علی أبی عبدالله علیه السلام . الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۲۱۵.

۵- . سلیمان الدیلمی من الغلاه الکبار، همان/ ۳۷۵.

۶- . سهل بن زیاد أبو سعید الآدمی کان ضعیفا فی الحدیث، غیر معتمد فیه. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۱۸۵. کان ضعیفا جدا فاسد الروایه و المذهب و... یروی المراسیل و یعتمد المجاهیل ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۱۷۹.

۷- . صالح بن سهل الهمدانی کوفی غال کذاب وضاع للحدیث روی عن أبی عبدالله علیه السلام لا خیر فیه و لا فی سائر ما رواه. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۲۰۵.

۲۹. صالح بن عقبه؛(۱)

۳۰. عبد الرحمان بن حجاج؛(۲)

۳۱. عبدالرحمان بن کثیر؛(۳)

۳۲. عبد الله بن بحر؛(۴)

۳۳. عبد الله بن قاسم؛(۵)

۳۴. علی بن ابی حمزه؛(۶)

۳۵. علی بن حسان؛(۷)

۳۶. علی بن حماد الخزاز؛(۸)

۱- . صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان بن أبی رنیحه.... غال کذاب لا یلتفت إلیه. همان/ ۲۰۶.

۲- . عبد الرحمن بن الحجاج البجلی مولاهم، کوفی، بیاع السابری، سکن بغداد، و رمی بالکیسانیه . النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۲۳۷.

۳- . عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی کان ضعیفا غمز أصحابنا علیه و قالوا کان یضع الحدیث. له کتاب فضل سوره إنا أنزلناه... همان/ ۲۳۴.

۴- . عبدالله بن بحر کوفی روی عن أبی بصیر و ضعیف مرتفع القول. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۲۶۶.

۵- . او مشترک بین دو فرد است که هر دو ضعیف اند. عبدالله بن القاسم الحارثی ضعیف، غال، ... عبدالله بن القاسم الحضرمی المعروف بالبطل، کذاب، غال، یروی عن الغلاه ، لا خیر فیه و لا یعتد بروایته. .... النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۲۶.

۶- . علی بن أبی حمزه و اسم أبی حمزه سالم البطائنی.... ثم وقف، و هو أحد عمد الواقفه . النجاشی، احمد بن علی، همان /۲۵۰. فی علی بن أبی حمزه البطائنی... فی إطفاء نور الله فأبی الله إلا أن یتم نوره، و إن أهل الحق إذا دخل فیهم داخل سروا به، الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۴۴۵.

۷- . علی بن حسان بن کثیر الهاشمی ضعیف جدا، ذکره بعض أصحابنا فی الغلاه، فاسد الاعتقاد له کتاب تفسیر الباطن، تخلیط کله . النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۲۵۱. غال ضعیف رأیت له کتابا سماه تفسیر الباطن لا یتعلق من الإسلام بسبب، و لا یروی إلا عن عمه، ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۴، ص۱۷۶.

۸- . علی بن حماد متهم و هو الذی یروی کتاب الأظله. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، ۳۷۵.

.۳۷ علی بن العباس؛(۱)

.۳۸ عمر بن عبد العزیز؛(۲)

.۳۹ فضل بن ابی قره؛(۳)

.۴۰ قاسم بن ربیع؛(۴)

.۴۱ کثیر بن عیاش؛(۵)

.۴۲ لیث بن ابی سلیم؛(۶)

.۴۳ محمد بن اسلم؛(۷)

.۴۴ محمد بن جمهور؛(۸)

.۴۵ محمد بن حصین؛(۹)

۱- . علی بن العباس الجراذینی الرازی رمی بالغلو و غمز علیه، ضعیف جدا، النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۲۵۵.

۲- . عمر بن عبد العزیز عربی بصری مخلط. همان، ص۲۸۴. یروی المناکیر و لیس بغال الحلی، الحسن بن یوسف، همان / ۲۴۱.

۳- . الفضل بن أبی قره التمیمی السمندی... ضعیف و ما یروی عن أبی عبدالله علیه السلام ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۵، ص۱۸.

۴- . القاسم بن الربیع الصحاف کوفی ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات إلیه و لا ارتفاع به. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۵، ص۴۵. کوفی ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات إلیه و لا ارتفاع به. الحلی، الحسن بن یوسف، همان/ ۲۴۸.

۵- . کثیر بن عیاش بالشین المعجمه ضعیف و خرج فی أیام أبی السرایا معه فأصابته جراحه و کان قطانا. همان/ ۲۴۹.

۶- . لیث بن أبی سلیم من أصحاب الباقر علیه السلام ، مجهول. الحلی، الحسن بن یوسف، همان/ ۲۵۰.

۷- . محمد بن أسلم الطبری الجبلی إنه کان غالیا، فاسد الحدیث. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۳۶۸.

۸- . محمد بن جمهور أبو عبدالله ضعیف فی الحدیث، فاسد المذهب، النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۳۳۷.

۹- . محمد بن الحصین کان ضعیفا ملعونا الحلی، الحسن بن یوسف، همان/ ۲۵۲.

۴۶. محمد بن سنان؛(۱)

۴۷. محمد بن فرات؛(۲)

۴۸. محمد بن فضیل؛(۳)

۴۹. معلی بن محمد البصری؛(۴)

۵۰. مفضل بن عمر؛(۵)

۵۱. مفضل بن صالح (ابوجمیله)؛(۶)

۱- . الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینه أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، همان / ۵۴۶. محمد بن سنان أبو جعفر الزاهری و هو رجل ضعیف جدا لا یعول علیه و لا یلتفت إلی ما تفرد به النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۳۲۸. ضعیف غال یضع لا یلتفت إلیه. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۵، ص۲۲۹.

۲- . فی محمد بن الفرات قال لی أبو الحسن الرضا علیه السلام یا یونس أ ما تری إلی محمد بن الفرات و ما یکذب علی فقلت أبعده الله و أسحقه و أشقاه فقال قد فعل الله ذلک به، أذاقه الله حر الحدید کما أذاق من کان قبله ممن کذب علینا، یا یونس إنما قلت ذلک لتحذر عنه أصحابی و تأمرهم بلعنه و البراءه منه فإن الله بری ء منه... و ما کذب علینا خطابی مثل ما کذب محمد بن الفرات، و الله ما من أحد یکذب علینا إلا و یذیقه الله حر الحدید. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۵۵۴.

۳- . محمد بن الفضیل أزدی، صیرفی، یرمی بالغلو، الطوسی، محمد بن الحسن، همان / ۳۶۵.

۴- . معلی بن محمد البصری مضطرب الحدیث و المذهب، و کتبه قریبه. النجاشی، احمد بن علی، همان /۴۱۸. یعرف حدیثه و ینکر و یروی عن الضعفاء و یجوز أن یخرج شاهدا. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص۱۱۳.

۵- . المفضل بن عمر الجعفی کوفی، فاسد المذهب، مضطرب الروایه، لا یعبأ به. و قیل إنه کان خطابیا. النجاشی، احمد بن علی، همان / ۴۱۶. ضعیف متهافت مرتفع القول خطابی و قد زید علیه شی ء کثیر و حمل الغلاه فی حدیثه حملا عظیما و لا یجوز أن یکتب حدیثه. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص ۱۳۱.

۶- . المفضل بن صالح أبو جمیله الأسدی النحاس مولاهم ضعیف کذاب یضع... سمعت معاویه بن حکیم یقول سمعت أبا جمیله یقول أنا وضعت رساله معاویه إلی محمد بن أبی بکر، ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص۱۲۲.

۵۲. موسی بن سعدان؛(۱)

۵۳. منخل بن جمیل الرقی؛(۲)

۵۴. یونس بن ظبیان؛(۳)

۵۵. نوفلی (حسین بن یزید).(۴)

از میان این ۵۵ تن شانزده راوی در اسناد علی بن ابراهیم و ۳۹ راوی دیگر در اسناد مشایخ مؤلف قرار دارند.(۵)

راویان سنی مذهب

شانزده راوی سنی نیز در میان روات تفسیر قمی موجودند که با در نظر گرفتن شرط شیعه بودن در توثیق عام تفسیر قمی، که از متن عبارت مقدمهی آن برداشت می شود، مشمول توثیق مقدمهٔ کتاب نمی شوند. افرادی چون: ابوعبدالرحمان السلمی،(۶) ابن جریح،(۷) جذعان،(۸) حماد بن سلمه،(۹) مالک بن مغیره،(۱۰) سفیان بن عیینه،(۱۱) عبد الغنی،(۱۲) طلحه بن زید،(۱۳) عایشه،(۱۴)

۱- . موسی بن سعدان الحناط ضعیف فی الحدیث، کوفی، له کتب کثیره ، النجاشی، احمد بن علی، همان ۴۰۴. ضعیف فی مذهبه غلو. همان/ ۱۵۶.

۲- . فی المنخل بن جمیل الکوفی فقال هو لا شی ء، متهم بالغلو الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۳۶۸. کان کوفیا ضعیفا و فی مذهبه غلو و ارتفاع. الحلی، الحسن بن یوسف، ۲۶۱.

۳- . یونس بن ظبیان مولی، ضعیف جدا، لا یلتفت إلی ما رواه. کل کتبه تخلیط، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۴۴۸. غال وضاع للحدیث روی عن أبی عبدالله علیه السلام لا یلتفت إلی حدیثه ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص۲۸۴. الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینه أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/۵۴۶.

۴- . الحسین بن یزید بن محمد إنه غلا فی آخر عمره. النجاشی، احمد بن علی، همان /۳۸.

۵- . مبنای ما، در تقسیم بندی راویان علی بن ابراهیم و سایر مشایخ، دسته بندی آقای داوری در اصول علم الرجال بین النظریه و التطبیق (همان) است. ص۱۶۶ _ ۱۷۲.

۶- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۲، ص۳۴۹.

۷- . یازده مورد در کتاب قمی از این شخصیت حدیث شده است. برای نمونه نک: همان، ج۲، ص۲۴۵، ۲۹۳ و....

۸- . همان، ج۱، ص۹۴.

۹- . همان.

۱۰- . همان.

۱۱- . همان/ ۷۰، ۱۸۵ و... .

۱۲- . سیزده روایت از او در تفسیر قمی نقل شده است. نک: همان، ج۲، ص۲۴۵.

۱۳- . همان/ ۱۰۳، ۱۷۰ و ۱۹۳.

۱۴- . همان، ج۱، ص۹۴.

عباد بن یعقوب،[1] فضیل بن عیاض،[2] وکیع،[3] یحیی بن سعید القطان،[4] اعمش،[5] زهری،[6] سکونی (اسماعیل بن زیاد) [7].

ده تن از این راویان در اسناد علی بن ابراهیم و شش تن دیگر در اسناد سایر مشایخ قرار دارند.

راویان شیعی غیر امامی

یازده تن از راویان اسناد تفسیر قمی نیز مذاهبی غیرشیعی دارند

ص:۱۵۵

۱- . همان، ج۲، ص ۲۸۰.

۲- . همان، ج۱، ص ۲۰۰..

۳- . همان، ج۲، ص۲۸۵.

۴- . همان/ ۳۴۴.

۵- . همان/ ۲۸۵.

۶- . همان، ج۱، ص۱۸۵ و ۳۶۰.

۷- . همان، ج۱، ص ۱۷۰و... و ج۲، ص ۲۱۰ و...

که از میـان آنان چهارنفر(۱) توثیق شـده انـد، امـا مابقی از دیـدگاه عالمان رجالی، افرادی ضـعیف و غیر قابل اعتمادنـد. آنان عبارتنـد از: مفضل بن عمر (خطابی)، سـعد بن طریف (ناووسـی)، درست بن ابی منصور (واقفی)، ابوالجارود (زیاد بن منذر ــ زیدی)، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی (واقفی) و عبدالرحمان بن حجاج (کیسانی) که پیش تر در شـمار راویان ضعیف از آنان نام برده شد. با در نظر گرفتن شرط مذکور در عبارت

مقدمه می توان این هفت نفر را از شـمار راویان ضـعیف حذف کرد؛ چرا که شامل شـرط امامی بودن نیستند و عبارتِ مقدمه، آنان را دربرنمی گیرد.

راویان مجهول

اشاره

شمار این راویان،فراوان است و به بیش از ۸۷ نفر می رسد.

اسامی آنان که در اسناد علی بن ابراهیم قرار دارند عبارت است از:

ــ ابو الاغر؛

ــ ابو برده الاسلمی؛

ــ ابو سعید النحلی؛

ــ ابوالطیار؛

ــ ابو العباس المکبر؛

۱- . علی بن أسـباط بن سالم... کوفی، ثقه، و کان فطحی. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۲۵۲؛ محمد بن عبدالله بن غالب أبو عبـدالله الأنصـاری البزاز ثقه فی الروایه علی مـذهب الواقفه. الحلی، الحسن بن یوسف، همـان /۲۵۵؛ وهیب بن حفص أبـو علی الجریری وقـف، و کـان ثقه، النجاشـی، احمـد بن علی، همـان/۴۳۱؛ علی بـن الحسـن بـن علی بن فضـال... کـان فقیه أصـحابنا بالکوفه، و وجههم، و ثقتهم، ... و قل ما روی ضعیف و کان فطحیا. النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۵۸. فطحی المذهب ثقه. الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، ۹۲.

ـ ابو المعز؛

ـ ابن سیار ؛

ـ ابن یسار؛

ـ اسحاق بن حریز؛

ـ عبد الله بن الفضیل الهمدانی؛

ـ حماد بن سلمه؛

ـ ذرعه بن محمد؛

ـ سلمه بن عطاء؛

ـ سلیمان بن مسلم الخشاب؛

ـ صالح بن ابی عمار؛

ـ عبد الله بن جریح؛

ـ عبد الله بن سیار؛

ـ عمرو بن ابراهیم الراشدی؛

ـ عمر بن ابی شیبه؛

ـ عمر بن اذینه؛

ـ عمر بن شمر؛

ـ عمر بن عثمان؛

ـ عمرو بن ابی المقدام؛

ـ عماره بن سوید؛

ـ عمران بن سعید الراشدی؛

ـ عمران بن هيثم؛

ـ كلثوم بن الهرم؛

ـ مالك بن ضمره؛

ص:١٥٧

ـ محمد بن یحیی البغدادی؛

ـ مسلم بن خالد؛

ـ موسی بن یونس؛

ـ یحیی بن ابی عمران؛

ـ یحیی بن اکثم؛

ـ یوسف بن ابی حماد؛

اسامی راویان مجهول اسناد سایر مشایخ بدین شرح است:

ـ ابو سعید المدائنی؛

ـ ابو الصامت ؛

ـ ابوالعباس بن عامر؛

ـ ابو هارون العبدی؛

ـ ابو الهیثم الواسطی؛

ـ ابراهیم بن المستنیر؛

ـ احمد بن الحسن التاجر؛

ـ اسحاق بن حسان؛

ـ اسماعیل السندی؛

ـ حبیب بن الحسن؛

ـ الحرث؛

ـ حسن بن عباس الجریش؛

ـ حسن بن غالب؛

ـ حفص الكناسی (الکنانی)؛

ـ الحکم بن زهیر؛

ص:158

ـ حمزه بن ربیع؛

ـ ربیعه السعدی؛

ـ ربیع بن محمد؛

ـ زیاد بن ابی حفصه؛

ـ سوره بن کلیب؛

ـ صالح بن هیثم؛

ـ صباح المدائنی؛

ـ صدیق بن عبد الله؛

ـ عبد الاعلی الاعین؛

ـ عبد الرحمان بن ابی عبد الله؛

ـ عبد الرحمان بن باسط القرشی؛

ـ عبد الکریم بن عبد الرحیم؛

ـ عبد الله بن اسلم؛

ـ عبد الله بن عبد (عبید) الفارسی؛

ـ عبد الله بن کیسان؛

ـ عبدالله بن محمد التفلیسی؛

ـ عبید بن خنیس؛

ـ عبید بن یحیی؛

ـ عبید الکندی؛

ـ عثمان بن زید؛

ـ عثمان بن عبد الله؛

ـ عثمان بن محمد؛

ـ عثمان بن يوسف؛

ـ علوان بن محمد؛

ـ عمر بن رشید؛

ـ فرات بن ابراهیم؛

ـ فلان الکرخی؛

ـ مالک بن عبد الله بن اسلم؛

ـ المثنی ابن محمد؛

ـ محمد بن احمد بن بویه؛

ـ محمد بن حمدان؛

ـ محمد بن عبد الله الطائی؛

ـ محمد بن یعفور؛

ـ مسلمه بن عطاء (شاید نام او همان سلمه بن عطاء باشد که تصحیف شده است)؛

ـ هاشم بن عمار (هشام بن عمار)؛

ـ یحیی بن مسلم؛

ـ یحیی بن میسره الخثمی.

اگر ناشناسیِ راویان مجهول را دلیلِ ضعفشان بگیریم آمار راویان ضعیف این کتاب بسیار افزایش می یابد و اگر جهالت ایشان دلیل ضعفشان تلقی نشود و نیز راویانی را که مذهبی غیر شیعی دارند در زمرهی ضعیفان محسوب نکنیم، شمار راویان ضعیف تفسیر قمی همان ۵۵ نفر خواهد بود که در بخش راویان ضعیف اشاره شد. که این خود با ادعای توثیق عام ابتدای کتاب

(مقدمه) که اعلام می دارد تمام رواتِ سلسله سند تا به معصوم علیه السلام ثقه هستند، منافات دارد.

خاتمه

در پایـان بایـد گفت: وجود راویـان ضـعیف در تفسیر قمی, دلیلی است که قاعـدهٔ توثیق عـام مشایـخ این کتاب را نقض، و از اعتبار ساقط می کند.

بنا بر آنچه در این پژوهش نوشـته آمد، به نظر می رسد، توثیق عام مشایخ این کتاب، اساس محکمی نداشـته و بی اعتبار باشد. از این رو نقل های این کتاب نیز همچون هر نقل دیگری، نیازمند بررسی سندی و متنی و احراز اعتبار است.

منابع

۱ . ابن الغضائری، احمد بن الحسین، الرجال، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.

۲ . الحلی، الحسن بن یوسـف بن المطهر الاسـدی، خلاـصه الاـقوال فی معرفه الرجـال، التحقیـق الجـواد القیـومی[بی جـا]، نشـر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.

۳ . الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الرجال، انتشارات حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.

۴ . الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ خ.

۵ . الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الفهرست، المکتبهٔ المرتضویه، نجف اشرف، بیتا.

۶ . العاملی، حر، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت [علیهم السلام]، قم، ۱۴۰۹ ق.

۷.الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم، بیروت،

. دارالزهراء، ۱۳۹۵ ق.

۸ . النجاشی، احمد بن علی، الرجال، انتشارات جامعهٔ مدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق.

۹ . ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی القواعد الرجالیه، مدین، قم، ۱۴۲۶ ق.

۱۰ . تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات، جماعهٔ المدرسین، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

۱۱ . داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظریه و التطبیق، تصحیح حسین عبودی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.

۱۲ . سـبحانی تبریزی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، جماعهٔ المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسهٔ المحبین للطباعهٔ و النشر، قم، ۱۴۲۶ ق.

ص:۱۶۱

۱۳ . علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۱۴ . محسنی، محمد آصف، بحوث فی علم الرجال، سید الشهداء [علیه السلام]، قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۵ . میرزایی، پوران، نقد و بررسی تفسیر قمی (ساختار شناسی و درون شناسی)، پایاننامهٔ مقطع کارشناسی ارشد، دانشکدهٔ علوم حدیث.

ص:۱۶۲

دفاع از تفسیر روایی علی بن ابراهیم مهدی حسینیان قمی

مقدمه

به مناسبت کنگره بزرگداشت علی بن ابرهیم قمی، روایتگر معروف و محدّث کبیر و مفسر بزرگ نگاهی به روایات تفسیری و تفسیر روایی این شخصیت بینظیر میافکنیم.

روایات تفسیری عموماً و تفسیر روایی این مفسر بزرگ، خصوصاً در جهت تفسیر کلام خدا بسیار راه گشاست و بدون توجه به روایات تفسیری و تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی دستیابی به بخشهای زیادی از مُفاد و مفهوم کلام خدا امکان ندارد.

ما هم اکنون درمقام بیان ضرورت توجه به روایات تفسیری برای فهم کلام خدا و نقش این روایات در جهت دست یابی به مفهوم صحیح بسیاری از آیات نیستیم. هم چنین نمی خواهیم از نیاز شدیدی که به این روایات در راستای تفسیر قرآن احساس میشود پرده برگیریم و راه گشایی این روایات را در جهت پرده گیری از مُفاد و مفهوم آیات قرآنی یادآور شویم.

ص:۱۶۳

در این مقام، برآن هستیم که به برخی از بیمهریهایی که در برخورد با این روایات دیـده میشود اشاره کنیم و به شـبهاتی که در این راستا مطرح میشود پاسخی کوتاه و اجمالی بدهیم.

مجموعهٔ روایات تفسیری شیعه، هنوز به طور کامل با استقصای تام و با شیوهٔ مناسب این کار

و با توجه به همهٔ روایات تفسیری استخراج و تدوین نشده است تا چه رسد به تحلیل و تبیین که نیاز اصلی این روایات تفسیری است.

وجود پارهای از روایات در مجموعهٔ احادیث شـیعه، باعث گردیده که اتهام ضعف و جعل و تحریف به مجموعهٔ روایات شیعه مطرح شود و حتی برای برخی در ابتـدای امر مشـتبه شود و چنان پندارند که روایات ضـعیف جعلی و تحریف شده در روایات شیعه و در مجموعههای اصیل و معتبر شیعی فراوان است.

بـا این که چنین نیست و روایـات شـیعه در طول تاریـخ توسـط امامان علیهم السـلام و یارانشان بارها و بارها پالایش و تهـذیب گردیـده است. هرگز نبایـد روایـات شـیعه را در ردیف روایات اهل سـنت دانست و با آن به گونهای برخورد کرد که شایسـته روایات اهل سنت است.

برای دست یابی به تحلیل وتبیین صحیح روایات باید به جها ت زیر توجه داشت:

۱. احاطه به همهٔ گفتار امامان علیهم السلام و حرکت در جهت آشنایی با مجموعهٔ فرهنگ روایات.

۲. دلدادگی و اعتقاد به روایات همراه با معرفت و اعتماد جازم و قاطع به آنها.

۳. استفاده از دانشمندان منصف در زمینه های علوم مختلف، برای تبیین و دفاع از نظرگاه امامان علیه السلام در روایات..

ص:۱۶۴

۴. فراهم ساختن مجموعهای کارآمد و کامل در زمینه های مختلف، جهت تحلیل و تبیین روایات.

۵. نباید به راحتی روایاتی را متهم ساخت و مردود شناخت، بلکه باید راه را برای تفسیر و تحلیل آن باز گذاشت، چرا که ممکن است دیگران بتوانند مفاد روایت را بیابند.

«رب حامل فقه الی من هو افقه منه».(۱)

۶. ما هرگز مدعی نیستیم که هیچ روایت جعلی و یا تحریف شده در روایات شیعه نیست، ولی بر

این باوریم که باید بیشتر به روایات نزدیک شد و آنها را شناخت. از سوی دیگر تعداد روایان مطلوب چندان زیاد نیست. هم چنین مقایسهٔ روایات شیعه و روایات اهل سنت را بر نمیتابیم. این سخن را کسانی که اهل واقعی روایات هستند به خوبی در مییابند.

۷. روایات تفسیری نیازمند کار و تحقیق بیشتری است تا علوم و معارف قرآن با این روایات قابل دستیابی باشد، وگرنه از لایههای فهم قرآن محروم خواهیم ماند.

در پایان این مقدمه برای نشان دادن عمق بی مهریهایی که نسبت به این روایات تفسیری شکل گرفته، مناسب است به کلام علامه آیت الله معرفت رحمه الله اشاره کنیم. ایشان که خود نویسنده التفسیر الاثری در پایان عمر خویش است، دربارهٔ جوامع روایی تفسیری چون نورالثقلین و البرهان چنین قضاوت میکند، البته از داوری ایشان دربارهٔ مجموعههای تفسیر روایی میگذریم.

«فجاء ما جمعه السید البحرانی باسم البرهان والشیخ الحویزی باسم نور الثقلین و قد اشتملا علی تفسیر کثیر من الایات القرآنیه بصوره متقطعه ص:۱۶۵

۱- . نک: کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۰۳.

ولکن حسب ترتیب السور من کل سوره آیات ومن غیر وفاء بتفسیر کامل الآیر سوی الموضِع الذی تعرض له الحدیث المأثور، غیر أن غالبیه هـذه الروایات مما لایوزن بالاعتبار حیث ضـعف اسـنادها او ارسالها او مخالفه مضامینها مع اصول العقیـده اومبانی الشـریعه فضـلا عن مخالفه العلم او العقل الرشـید الامر الـذی یوهن صدور مثلها عن ائمه اهل البیت علیهم السـلام اذ یجب تنزیه ساحتهم عن صدور مثل هذه الخبار الضعاف؛(۱)

مجموعهای که سید بحرانی به نام البرهان و نیز شیخ حویزی به نام نور الثقلین گرد آوردهاند، تفسیر بسیاری از آیات قرآنی را تکهتکه دارد، ولی به ترتیب سورهها و از هر

سوره چند آیه، البته بدون این که آیه را به طور کامل تفسیر کند، بلکه تنها همان قطعهای را که حدیث بدان پرداخته است.

اکثر این روایات به دلیل ضـعف سـند و یا ارسال و یا مخالفت محتوای آنها با اصول عقیدتی و مبانی شریعت، فاقد ارزش است علاوه بر مخالفت با علم و عقل کامل، یعنی چیزی که صدور این روایات را از اهل بیت علیهم السـلام موهون و سـست میسازد زیرا باید ساحت اهل بیت علیهم السلام را از صدور چنین روایات ضعیفی پاک ساخت».

اگر به تعبیر ایشان که میگوید«اکثر این روایات» دقت کنید به عمق نادرستی این نظریه میرسید.

در جایی دیگر نیز دربارهٔ مجامع روایی تفسیری به طور عموم نظر میدهد و مینویسد:

«و من ثم فان الجوامع الحـدیثیه التی حوت علی امثال هکـذا تفاسـیر مأثوره نقلا عن الائمه علیهم السـلام لم تکـد تصح منها الا القلیل النادر علی ما ننبه علیه؛(۲)

۱- . محمدهادی معرفت، التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۴۸۰.

۲- . همان، ص ۴۷۶.

و از این رو مجموعههای حدیثی که این گونه تفسیرهای روایی (و یا روایت های تفسیری) را به نقل از امامان علیهم السلام در خود جایی داده، جز بخش کمی از آن صحیح نیست».

ایشان دربارهٔ تفسیر عیاشی مینویسد: «هذه تفاسیر کانت بروایات مسنده الی ائمه اهل البیت علیهم السلام و قد اصبحت مقطوعه الاسناد فاقده الاعتبار لا یجوز الاستناد الیها فی معرفه آراء الائمه علیهم السلام فی التفسیر»(۱)

این روایات تفسیری با سند متصل به امامان اهل بیت علیهم السلام بوده، ولی هم اکنون سندش جدا شده و بی اعتبار گردیده است و نمیتوان برای شناخت آراء تفسیری امامان علیهم السلام به این روایات

استنادکرد.

دربارهٔ تفسیر ابوالجارود مینویسد: «و اما مثل تفسیر ابی الجارود... فضعیف کما لا اعتبار به لانه(۲)...؛ اما این تفسیر ابوالجارود... ضعیف است و اعتباری ندارد چون...»

نتیجهٔ نظریه ایشان این میشود که امثال این روایات تفسیری بی ارزش و بی اعتبار است با این که میدانیم بسیاری از روایات تفسیر عیاشی را میتوان با توجه به کتابهایی چون کافی مسند کرد.

در موضعی دیگر مینویسد: «نعم یوجد خلال هذه التافهات بعض الکلام المتین اذ یوجد فی الأَسقاط ما لا یوجد فی الاسفاط لکنه من خلط السلیم بالسقیم التی یتحاشاه ائمه اهل البیت علیهم السلام، آری در لابلای این مطالب بی ارزش و سبک، بعضی از گفته های استوار و متین پیدا میشود، زیرا در لابلای چیزهای بی ارزش گاه چیزی یافت میشود که در جایگاهش پیدا نمیشود ولی سالم با ناسالم(درست با نادرست) خلط شده که هرگز امامان اهل بیت علیهم السلام چنین کاری نمیکردهاند».

۱- . همان، ص۴۷۷.

۲- . همان.

این داوریهای علامه آیه الله معرفت رحمه الله انسان را از پدید آمدن رویکردی جدی به روایات تفسیری مأیوس میسازد. با این حال ایشان دربارهٔ روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام بیانات خوبی هم دارند:

«اضف الی ذلک ما ورد عن طریق اهل البیت علیهم السلام من التفسیر المأثور المستند الی جدهم رسول صلی الله علیه وآله و هو عدد وفیر یضاف الی ذلک الکثیر الوارد عن غیر طرقهم. و بعد فإنها تکون مجموعه کبیره من التفسیر المستند الی صاحب الرساله لها شأن فی عالم التفسیر عبر القرون؛(۱)

روایات تفسیری که از طریق امامان اهل بیت علیهم السلام

با استناد به جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده، تعداد زیادی است که به روایات تفسیری پیامبر صلی الله علیه وآله که از غیر طریق اهل بیت علیهم السلام است افزوده میگردد و مجموعهٔ بزرگی از روایات تفسیری رسول خدا صلی الله علیه وآله را میسازد که در طول تاریخ نقش بزرگ و جایگاه ویژهای در تفسیر قرآن دارد».

بی توجهی به روایات تفسیری، فراواناست، ولی مرحوم علامه معرفترحمه الله خوشبختانه دربارهٔ تفسیر علی بن ابراهیم قمی، نظر مثبتی دارند و آن را کم عیب معرفی کردهاند:

«فالتفسیر فی مجموعه تفسیر نفیس لولاـ وجود هذه القله من المناکیر(۲)... تفسیر روائی علی بن ابراهیم رویهم رفته تفسیر ارزشمندی است، اگر این امور منکر که البته کم است در آن نبود».

۱- . همان، ج۱، ص۱۸۱.

۲- . همان، ج۲، ص۳۲۷.

و باز در جایی دیگر مینویسد:

«و لنأخذ لذلک مثلاـ التفسیر المنسوب الی علی بن ابراهیم القمی فانه من احسن التفاسیر المعتمده علی النقل المأثور سوی اشماله علی بعض المعایب و من حسن الحظ انها قلیله الی جنب محاسنه الکثیره و من ثم فانها معدوده فی جنب محاسنه غیر المعدوده کفی المرء نبلاً ان تعد معایبه(۱)؛

ازباب نمونه تفسیرمنسوب به علی بن ابراهیم قمی را مورد بررسی قرار میدهیم این تفسیراز بهترین تفاسیری است که بر روایات تکیه دارد. تنها برخی از عیوب درآن وجود دارد و خوشبختانه این عیوب درکنار محاسن بسیار این تفسیر، کم است و عیوب این تفسیر قابل شمارش است درحالی که محاسن آن بسیار زیاد و قابل شمارش نیست وهمین برای انسان فضیلت است که عیبهایش قابل شمارش باشد».

این نگاه مثبت به تفسیر روایی علی بن

ابراهیم قمی از جناب مرحوم استاد آیت الله معرفت امید بخش است. آن هم زمانیکه بدانیم ایشان نسبت به تفاسیری چون نورالثقلین و البرهان چنین نظری ندارند. البته ایشان به تفسیر ابوالجارود هم _ همان تفسیری که در درون تفسیر علی بن ابراهیم قمی و در کنار تفسیر ایشان آمده _ اعتنایی ندارند.

اکنون با این مقدمهٔ کوتاه به روایات تفسیری میپردازیم و میخواهیم از تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی دفاع کنیم.

درباره تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی شبهاتی مطرح گردیده که باید به همه آنها پاسخ داده شود و حتماً در مقالات کنگره به این شبهات به طور ویژه و تک تک پاسخهای مفصلی داده خواهد شد و مطالب حقی به روشنی ارائه گردیده است.

۱- . همان، ج۱، ص ۴۸۰.

شبهات مطرح شده دربارهٔ تفسیر علی بن ابراهیم

اشاره

ما دراین جا این شبهات را فهرست میکنیم و به پاسخ های اجمالی در ارتباط با آنها بسنده میکنیم.

الف) تفسیر علی بن ابراهیم از شخص ایشان نیست، بلکه فرد دیگری روایاتی را از علی بن ابرهیم قمی در تفسیر آیات قرآنی گردآوری کرده، در حالی که این شخص توثیق نشده است.

ب) تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمیخته باتفسیر ابوالجارود است. علی بن ابراهیم قمی در این تفسیر درذیل آیاتی از قرآن از امام صادق علیه السلام روایاتی را آورده است، ولی این تفسیر موجود نیز مشتمل بر روایات امام باقر علیه السلام هست که ابوالجارود آنها را از امام باقر علیه السلام در ذیل آیاتی روایت کردهاست بنابراین روایات تفسیری امام باقر علیه السلام که هم به نام تفسیر الامام الباقر علیه السلام معروف است و هم به نام راوی آن که ابوالجارود است، در تفسیر قمی درج شده است.

پ) تنها روایات تفسیری امام صادق علیه السلام که توسط

علی بن ابراهیم قمی و یا دیگری گرد آمده است و نیز روایات تفسیری امام باقر علیه السلام که راوی آن ابوالجارود است در این مجموعه تفسیر نیست، بلکه روایات دیگری هم در این مجموعه آمده و در نتیجه این مجموعه از سه جزء تشکیل میشود و نباید آن را به نام تفسیر علی بن ابراهیم قمی نامید. از باب نمونه، روایاتی که شاگرد علی بن ابراهیم از مشایخ دیگر خود آورده از این نوع است.

ت) گفتار علی بن ابراهیم قمی نیز در این تفسیر آمده که این ها روایت نیست و با روایات آمیخته شده، و این خود، مشکلی در راه پذیرش این تفسیر به عنوان یک تفسیر روایی است و باید به این جهت توجه داشت.

ث) بسیاری از روایات این تفسیر با اسناد ضعیف است که این موجب ضعف این مجموعه میگردد. البته علاوه بر ضعفهایی که قبلاً به آن اشاره شد.

ص:۱۷۰

ج) استناد این کتاب به علی بن ابراهیم قمی ثابت نیست. گرچه به علی بن ابراهیم قمی کتابی در تفسیر اسناد داده شده، ولی از کجا این همان تفسیر علی بن ابراهیم قمی باشد.

چ) در مقدمه و در لابلای این تفسیر بر نظریهٔ تحریف قرآن که نظریهٔ پذیرفته شدهٔ عالمان و مفسران شیعی و سنی نیست تأکید شده است واین تفسیر از این جهت نیز مورد خدشه قرار میگیرد.

ح) درمقدمه و در لابلای این تفسیر، روایاتی است که فهم آن دشوار به نظر میرسد. گاه روایات بر خلاف ظاهر قرآنی، تفسیری را ارائه میکنند و گاه بی ارتباط بامفاد. در هر صورت حضور چنین روایات نامأنوسی در این مجموعه به شدت این مجموعه را تضعیف میکند.

خ) وجود روایات جعلی و ساختگی دراین مجموعه که از باب نمونه جناب آیت الله معرفت در التفسیر والمفسرون به حدود سی و سه مورد از آنها اشار کرده است.

این ها برخی از شبهات و اشکالاتی است که

پیرامون تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی مطرح است.

ما برآنیم که در این مقالهٔ کوتاه به همهٔ این شبهات به اجمال، پاسخی در خور بدهیم و این مجموعهٔ تفسیری را که بسیاری از روایات امام صادق وباقر علیهما السلام را پیرامون تفسیر آیات قرآنی در خود جای داده، به عنوان یک منبع اصیل و قدیمی که از محدّث و مفّسر و عالمی بزرگ به یادگار مانده درجهت تفسیر قرآن، حفظ کنیم و ازآن بهرهمند گردیم.

ص:۱۷۱

اگر بسیاری از روایات تفسیری و به ویژه روایات موجود در این تفسیر مورد توجه قرار گیرد، نیاز به سند و اثبات آن نیست و با دقت میتوان به درستی بسیاری از آنها رسید واین نکته مهمی است که برخی بدان توجه دارند و به راحتی خود را به دلیل ضعف سند یا استناد از بهرهمندی این روایات در باب تفسیر، محروم نمی سازند.

گفتنی است که در سایهٔ پاسخ به این شبهات، اکثر روایات شیعه و نیز بیشتر روایات تفسیری ما اعتبار مییابد و مشکلی از این ناحیه روایات تفسیری ما را تهدید نمیکند.

اکنون تک تک شبهات را پاسخ خواهیم داد و خواهیم دید که تا چه پایهای این شبهات ضعیف و ناکارآمد است.

پاسخ چهار شبهه نخست

در پاسخ به چهار شبههٔ اول میگوییم:

تفسیر روایی علی بن ابراهیم توسط شاگردش، ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام به ما رسیده است.

این روایات تفسیری چه از سوی علی بن ابراهیم قمی بر شاگردش املاء شده باشد و چه دست نوشتهٔ خود علی بن ابراهیم قمی باشد در هر دو صورت استنادش به علی بن ابراهیم قمی بدون مشکل است.

شاگرد بزرگوارش گرچه بسان بسیاری از بزرگان توثیق نشده است، آن گونه که پدر علی بن ابراهیم قمی ؛ یعنی ابراهیم بن هاشم کوفی، توثیقی در رجال برای او نیامده، ولی در اعتبار او هیچ سخنی نیست.

ابوالفضل عباس که با سه واسطه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام میرسد و نامش در کتب انساب بر سر زبانهاست شخصیت ارزشمندی است که این تفسیر را از علی بن ابراهیم برای ما روایت میکند.

ما به کسانی که در پذیرش توثیق راویان سخت گیرند ومنتظرند که حتماً در کتب رجال آن هم توسط قدمای رجال، توثیقی از آنان صورت گیرد حق میص:۱۷۲

دهیم که در پـذیرش این شـاگرد بزرگ، کمی درنـگ وتأمـل کننـد، ولی این مبنا پذیرفتـهٔ همه عالمان فقیهان ومحققان شـیعه نیست. مـا برای دست یابی به اعتبار و وثاقت یک راوی راه های متعـدد وبسـیاری داریم؛ مثلاً از مشایخش میفهمیم که این فرد شایسـته وبایسـته است یا از شاگردانش پی میبریم که او اعتبار داشـته است. هم چنین از این که کسی دربارهٔ وی لب به مذمتی نگشوده میفهمیم که برای همه پـذیرفته بوده است یـا از کتابی که راوی آن است پی میبریم که چه انـدازه خودش اعتبار دارد. پس راه اعتبـار یـک راوی تنهـا توثیق رجـالی اونیست. با این قرائن که در کتاب الـذریعه بـدان اشاره رفته است و یا مشابه آن، میتوان بر اعتبار این راوی بزرگ تأکید کرد.

آمیخته شدن تفسیر علی بن ابراهیم قمی و روایاتی که ایشان از حضرت صادق علیه السلام آورده با تفسیرابوالجارود و روایاتی که ابوالجـارود ازامـام بـاقر علیه السـلام در تفسـیر آورده است هیـچ مشـکلی ایجـاد نمیکنـد، چرا که این دو بخش از هم قـابل تمییزاست و همان گونه که درالذریعه آمده، شاگرد بزرگ علی بن ابراهیم قمی برای تکمیل این کتاب تفسیری و ترغیب فرقه جارودیه به این تفسیر ارزشمند، روایات تفسیری امام باقر علیه السلام را

که ابوالجارود نقل کرده آورده است.

کوتاه سـخن، این که در مقام تضعیف این تفسیر بزرگ گفته میشود دارای آمیختگی با تفسیرابوالجارود است، باید گفت مگر آمیخته شدن متمایز آن با تفسیر ابوالجارود مشکلی ایجاد میکند.

حضـور روایـات دیگری در ایـن تفسـیر بزرگ کـه شـاگرد علی بـن ابراهیـم قمی از مشایـخ دیگرش آورده نیز مشـکل سـاز نیست،همان گونه که درالذریعه(۱) نیز آمده است.

۱- . الذریعه، ج۴، ص۳۰۲.

تعلیقات علی بن ابراهیم بر پاره‌ای از آیات و بیان شأن نزولها که گاه به نظر میرسد گفتار خود علی بن ابراهیم باشدهم مشکل ساز نیست و شبهه‌ای در راستای اعتماد به این کتاب تفسیری و روایات آن، ایجاد نخواهد کرد. گذشته از تمایز این موارد، بسیاری از آنها حتی روایت است واینگونه نیست که برگرفته از روایات نباشد.

در هر صورت این چهار شبهه جز برای کسانی که بسیار سختگیر باشند مشکلی ایجاد نمیکند. باید به سختگیران گفت که اگر بنای ما بر اینگونه سخت گیریها باشد، تحقیق وبررسی به کندی پیش میرود و شیوهٔ عقلا بر اعتماد به قرائن و پذیرش در این گونه موارد است. و تخصص بزرگان دین در این گونه موارد راه گشا و کارگشاست، زیرا آنها هستند که از راههای گوناگون به اعتبار کتاب و ارزش آن و حجیت و اعتبار روایاتش دست مییابند و از این میراث ارزشمند بهرهمند میگردند.

پاسخ به شبهه پنجم

بارها گفته شده که در باب پذیرش روایات در اصول دو مبنا و در باب توثیق راویان، نیز دو مبنا در رجال وجود دارد.

دراصول، مبنای پذیرش، تنها خبر ثقه که مبنای اقلیتی ازعالمان شیعه است ومبنای اعتبار و پذیرش خبر موثوقٌ به که مبنای اکثریت عالمان و فقیهان ومحققان شیعه است، وجود دارد.

بر مبنای اقلیت میپذیریم که اکثریت روایات شیعه از اعتبار میافتد، ولی این مبنا اولاً صحیح نیست ــ به دلائلی که در جای خودش آمده است ــ و ثانیاً در برابر آن مبنا مبنای اکثریت است که خبر موثوق به را میپذیرند و بر این مبنا اکثریت روایات اعتبار مییابد.

دررجال هم در باب توثیق راویان، دو مبنا وجود دارد:

۱. مبنای سختگیرانه که تنها به توثیق قدمای رجال اعتبار میدهد.

۲. مبنـای سـهل گیر که از راه های بسـیار به وثاقت و اعتبار راوی دست مییابـد. اساس کار ما نیز همین مبنای دوم است. بـدین ترتیب، مشکل حادّی در راه اعتبار روایات نمیماند.(۱)

پاسخ به شبهه ششم

استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم مورد پـذیرش عموم است. آنچه شـبهه شده حضور تفسـیرابوالجارود و یا بخش دیگری از گفتار علی بن ابراهیم و یا روایات شاگرد ایشان از مشایـخ دیگرش میباشـد که گفته شـد هیچ یک از اینها مشـکل ساز نیست. چون هم بخشهای دیگر، اعتبارش کمتر از تفسیر علی بن ابراهیم نیست و هم متمایزاست و خلطی صورت نگرفته است.

به نظر نمی رسد کسـی بگوید این تفسـیر، از آن علی بن ابراهیم نیست. اگر کسـی سخنی بگوید خواهد گفت که این موضوع برای من ثابت نشده

است. اصولاً اگر سـخت گیری افراطی معمول شود، نه این تفسـیر و نه بسـیاری از کتابهای دیگر انتسابش به مؤلفانش به اثبات نمی رسد در حالی که این افراط، پذیرفته نیست.

پاسخ به شبهه هفتم

این که علی بن ابراهیم قمی درمقـدمه و در لابلاـی تفسـیر، روایـاتی را آورده که اشـاره به تحریف قرآن میکنـد، مشـکل سـاز نیست. چرا که وجود این روایات ص:۱۷۵

۱- . بحث بیشـتر این موضوع را به جـای خودش وا من نهیم. مـا در مقـاله ای گسـترده به مبنـای اکثریت پرداخته و از آن دفـاع کرده ایم.

تقریباً قطعی است و عالمان برای آن توجیه وتحلیلی دارند. در بسیاری از مجموعه های روایی شیعه و سنی از این دست روایات دیده میشود که باید مورد تحلیل قرار گیرد و در جای خودش عالمان به تحلیل و توجیه آن پرداختهاند وگرنه باید حتی کتاب کافی را کنار بگذاریم، چرا که در کافی هم در رابطه با تحریف، روایاتی دیده میشود.

پاسخ به شبهه هشتم

حضور روایاتی درتفسیر آیات قرآنی که برای ما مفهوم نیست ویا به نظر میرسد که بر خلاف ظاهر قرآن است و یا به گونه ای متعارض با آنچه ما میدانیم و میفهمیم، است نباید ما را از تلاش در جهت دستیابی به فهم روایات تفسیری باز دارد. هنگامی که گفته میشود قرآن چنان نیست که همهٔ ابعادش برای عموم باشد، باید دقت کرد تا حقایق قرآن را از مفسران واقعی آن آموخت و بیشتر در جهت فهم و دستیابی به مفاد روایات تلاش نمود.

ما در فرهنگ روایی خود به خصوص روایات تفسیری، احادیثی داریم که به سادگی به مفاد آن نمی توان رسید. شاید در مرحلهٔ نخست که با آنها مواجه میشویم بپنداریم که مفاد غلطی دارد، ولی با کمی دقت، مفاد استوار آن برایمان روشن میگردد. ونیز بسیار میشود که

ظاهر یک روایت با علم بشری ناسازگار مینماید، ولی با کمی درنگ و تأمل مییابیم که حق با روایت است و یا روایت با آن علم، ناسازگاری ندارد.

حضور این روایات تأمل بیشتر ما را میطلبد و در سایه این تأمل است که ارزش روایات ما روشن میگردد.

ص:۱۷۶

پاسخ به آخرین شبهه

حضور روایات جعلی و ساختگی در تفسیر علی بن ابراهیم و در روایات تفسیری این دانشمند بزرگ شیعی، از دیگر شبهات مهم، حول این تفسیر است.

ما در این بخش به کلام آیت الله معرفت اشاره میکنیم.(۱)

مطمئن باشید که جعل و تحریف در روایات تفسیری علی بن ابراهیم چنان نیست که اعتبار کتاب و روایات تفسیری آن را خدشه دار سازد. بسیاری از این روایات پاسخ دارد وقابل دفاع است و بسیاری هم از امام علیه السلام صادر شده و جهت صدور آن تقیه بوده است.

در برخی از روایات، امام علیه السلام بر مبنای اهل سنت تفسیر کردهاند ومی دانیم که رعایت تقیه در روایات ما بسیار گوشزد شده است و چیز تازهای نیست. و حتی گاهی بخش کوتاهی از روایت تقیه است و دیگر بخشهای روایت ناب و واقعی است.

علامه آیت الله معرفترحمه الله در التفسیر و المفسرون،(۲) حدود سی و سه مورد را در تفسیر قمی مورد اشاره قرار میدهد. ما بر این باوریم که حضور این روایات در لابلای روایات تفسیری هیچ مشکل ساز نیست.

از سوی دیگر حذف روایاتی که بر پایهٔ تقیه صادر گشته، درست نیست، زیرا این روایات

محورهای تقیه را مشخص میسازد. به علاوه روایتی که تقیهای است، ممکن است تنها در بخشی از آن تقیه باشد نه همه آن، پس در نتیجه برای رعایت جایگاه سخن امام علیه السلام مجموع روایت آورده میشود.

۱- . محمدهادی معرفت، همان، ج ۱، ص ۴۸۰-۴۸۵.

۲- . نک: همان.

به علاوه برخی از تفسیرها که مورد مناقشه قرار گرفته به احتمال زیاد تفسیری است که علی بن ابراهیم خودش فرموده است که گاهی مستند خویش را باز گفته است. اگر در این موارد اشکالی به ذهن برسد باید گفت علی بن ابرهیم قمی معصوم نیست.

به امید روزی که در جهت فهم قرآن و دستیابی به لایه های عمیق آن، بیشتر به تبیین و تحلیل روایات تفسیری بپردازیم و با فرهنگ روایی خود بیش از این آشنا شویم و از این میراث به جا مانده و با ارزش بیشتر دفاع کنیم.

کتاب نامه

۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارلکتب اسلامیه، الطبعه الثالثه، ۱۳۸۸ ه.

۲ . معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون.

۳ . طهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه.

علل وقوع جنگ های عصر نبوی صلی الله علیه وآله در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله سید علی نقی میرحسینی

مقدمه

آشنایی و پرداختن به حوادث عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی از نیازهای امروز و فردای ماست. هرچه این آشنایی و رفع نیاز، برخاسته از متون کهن باشد؛ پیوند ما و عصر حضور اهل بیت علیهم السلام را بیش تر و بهتر خواهد بود و نسلمان را جرعه نوش چشمه سار قرون نخستین اسلامی _ که همان عصر حضور اهل بیت علیهم السلام است _ میسازد.

آنچه در این نوشتار آمده، به علل وقوع یکی از اساسی ترین موضوعات عصر آغازین اسلام، از منظر علی بن ابراهیم قمی، اشاره دارد. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله که خود از اصحاب امامان معصوم علیهم السلام است و عطر حضور اهل بیت علیهم السلام را حس کرده و شهد کلام آن بزرگواران را با ذائقهٔ خویش چشیده، در تفسیرش نکات تاریخی بسیاری آورده که بخشی از آن ها پیرامون غزوات و حوادث حماسی عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. صاحب این قلم، در صدد جمع آوری و تدوین

ص:۱۷۹

تمام این حوادث نیست، بلکه در صدد بررسی «علل، عوامل و زمینه های وقوع مهمترین» آن هاست. ما در این فرصت کوتاه و محدود، میکوشیم تا با استفاده از منابع کهن تاریخی و روایی، بهویژه تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، به این موضوع مهم بپردازیم. اما قبل از آن، آشنایی اجمالی با علی بن ابراهیم قمی رحمه الله و کتاب

گرانسنگش «تفسیر قمی» لازم به نظر میرسد.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در یک نگاه

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از فقهاء، محدثان و مفسّران بزرگ شیعه در اواخر سدهٔ سوم و اوائل سدهٔ چهارم هجری میباشد. نام این راوی عالیقدر در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام قرار دارد و شیخ طوسی به این نکته در کتاب رجالش اشاره کرده است.(۱)

نجاشی به پیروی از شیخ، دربارهٔ علی بن ابراهیم میگوید: «او از افراد مورد وثوق و قابل اعتماد در احادیث و روایات میباشد و مذهب و افکار اعتقادی او کاملاً صحیح است.»(۲)

علی بن ابراهیم دوران حیات پربرکت امام حسن عسکری علیه السلام و زمان غیبت صغرا را درک کرده است. با این حال؛ هیچ روایتی به طور مستقیم، از وی، به نقل از امامان معصوم علیهم السلام یافت نشده است. البته این موضوع از اهمیت وی و آثارش نمیکاهد. در این باره آیهالله خویی مینویسد: «نبودن روایت مستقیم از ائمه علیهم السلام منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمرهٔ اصحاب امام هادی علیه السلام باشد.»(۳)

۱- . شیخ طوسی، رجال، ص۳۰۷.

۲- . نجاشی،رجال، ص ۲۶۰.

۳- . معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۸۹.

به هر صورت، علاقه و شیفتگی علی بن ابراهیم نسبت به سرچشمه های زلال امامت، به اندازهای بود که نه تنها شیعیان؛ بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این موضوع اشاره کردهاند. از جمله ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است، از علی بن ابراهیم در کتابش نام برده، میگوید: «او از شیعیان سرسخت است.»(1) این سرسختی از آثار و روایات

بهجامانده از او کاملاً هویداست. او از مشایخ ثقه الاسلام کلینی است و بخش اعظم روایات اصول کافی از او نقل شده است.

تمام روایات علی بن ابراهیم مورد قبول و استناد فقها قرار گرفته که بزرگی، عظمت، و وثاقت این شخصیت برجسته حدیثی را نشان میدهد. با این که برخی از عالمان معاصر در انتساب کتاب تفسیر قمی به او تردید کردهاند، اما به گواهی نجاشی و شیخ طوسی و برخی دیگر از علمای رجال، تفسیر قمی از آنِ اوست.

به طور کلی، تعداد استادان علی بن ابراهیم قمی رحمه الله را تا ۴۸ نفر، و تعداد شاگردانش را تا ۲۳ تن نوشتهاند که نام و مشخصات آن ها در کتاب های رجالی آمده است. تعداد آثار تألیفی وی را حدود ۱۴ اثر نوشتهاند که «تفسیر القمی» از مهمترین آن هاست. این اثر، تفسیری روایی است که مؤلف برای توضیح و تفسیر هریک از آیات نورانی قرآن، ــ به صورت گزینشی ــ روایات متعددی از امام صادق علیه السلام را به نقل از پدرش ذکر کرده است. مجموع روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده، بالغ بر ۷۱۴۰ روایت است. وی تنها تعداد ۶۲۱۴ مورد از این روایات را از پدرش ابراهیم بن هاشم و او نیز از محمد بن ابی عمیر نقل کرده است. (2)

۱- . ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج۴، ص۱۹۱.

۲- . برای اطلاعات بیشتر نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۴، ص۳۰۲؛ آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷ و...

جایگاه تفسیر قمی

در یک نگاه کلی، مجموع روایات تفسیر قمی را میتوان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. روایات ابوالفضل، العباس بن محمد(۱) از علی

بن ابراهیم به سندش از امام صادق علیه السلام.

۲. روایات نقل شده توسط ابوالجارود(۲) از امام باقر علیه السلام.

۳. روایات علی بن ابراهیم از دیگر مشایخ حدیثیاش.

از مهمترین ویژگیهای تفسیر قمی، اتصال به عصر حضور امامان و غیبت صغرا است. به همین دلیل بیش تر مفسّران شیعه ــ از جمله علامه طباطبایی در المیزان ــ از این تفسیر استفادهٔ بسیار کردهاند. در مورد این که آیا این تفسیر از آنِ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله است، یا خیر، جای تأمّل است. در این مورد سه دیدگاه کلی وجود دارد:

۱. نگاه مثبت که این تفسیر را به طور کامل از آن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله میداند.

۲. نگاه منفی که این کتاب را نه از آن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله ؛ بلکه از آن علی بن ابراهیم دیگری میداند.

۳. نگاه ترکیبی که بخشی از تفسیر را از آن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله و بخش دیگر را از آن ابوالجارود ــ قبل از گرایشش به زیدیه ــ میداند.

۱- . وی که به عباس «سیاه» معروف است، از اعقاب امام موسی بن جعفر علیه السلام می باشد که مرقد شریفش احتمالاً در شهر ساری است. (نک: کتاب بارگاه آزاد گله، دکتر محمد مهدی فقیه بحرالعلوم، صفحات مختلف).

۲- . وی در بخش پایانی عمرش به زیدیه گرایش یافت و به عنوان یکی ازرهبران این فرقه ایفای نقش نمود. (همه کتب رجالی در این مورد اشاراتی دارند.)

شیخ آقا بزرگ در باره انتساب این تفسیر به علی بن ابراهیم قمی رحمه الله و روش آن مینویسد:

«روش تفسیری قمی، آن است که در تفسیر خود به روایاتی که از امام صادق علیه السلام منقول است، استناد میجوید و بیش تر آن ها را از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم از اساتید خود که بالغ بر شصت نفر از اصحاب حدیث هستند، روایت میکند. و اغلب مرویّات پدرش از طریق محمد بن عمیر با استناد از امام جعفر صادق علیه السلام است که به صورت مرسل میباشد. و گاهی از استاد دیگر

شیخ ظریف بن ناصح از عبدالصمد بن بشیر از ابی الجارود است. چون این تفسیر تمام روایاتش از امام صادق علیه السلام است، شاگرد و روایت کنندهٔ تفسیر، خواسته است برخی از روایات امام باقر علیه السلام را که به ابی الجارود املاء نموده، وارد این تفسیر نماید. گاهی برخی از روایات را از مشایخ دیگر خود به مناسبت آیاتی که در آن وجود نداشته است، وارد میسازد. این نوع تصرف در اوائل سوره آل عمران تا پایان قرآن صورت پذیرفته است. شاگرد او همان است که در تعدادی از نسخه ها که دیده شده، نام خود را در آغاز تفسیر آورده است. چون در همان نسخه ها پس از فراغت از بیان انواع علوم قرآن میگوید: به من حدیث نمود ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت: حدیث نمود ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، حدیث نمود پدرم ــ ابراهیم بن هاشم ــ از محمد بن ابی عمیر از حمّاد بن عیسی. سپس تعدادی از راه های والد علی بن ابراهیم را ذکر میکند...»(۱)

این مفسّر و صحابی فرزانه در اواسط زندگی پر افتخارش، نعمت بینایی خویش را از دست داد و تا پایان عمرنابینا و روشن دل زیست. از تاریخ وفات وی اطلاع ص:۱۸۳

۱- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ص۳۰۲، رقم ۱۳۱۶.

دقیقی در دست نیست. اما پژوهشگران بر اساس روایتی که شیخ صدوق در باره وی در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل کردهاند، استفاده میکنند که وی تا سال ۳۰۷ قمری زنده بوده و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است.(۱)

دور نمایی کلی، ازحوادث تاریخی تفسیر

اشاره

در یک نگاه کلّی مباحث تاریخی موجود در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله را میتوان چنین تقسیم بندی کرد:

۱. تاریخ و قصص انبیاء

در این بخش، مباحث پیامبرانی چون: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، یوسف، ایوب، ذوالقرنین، موسی، خضر، داود، سلیمان، یونس و عیسی علیهم السلام و نیز تاریخ شخصیتهای مشهوری چون: حواء، هابیل، قابیل، بلعم باعورا، لقمان حکیم، طالوت، جالوت، قارون، اصحاب کهف، حضرت مریم و نیز سرنوشت عبرتانگیز شیطان وجود دارد.

۲. تاریخ اسلام

برخی از مهمترین مباحث تاریخ اسلام که در این تفسیر آمده عبارتند از:

زندگی نامه، معجزات، یاران، جنگ ها و اشاراتی به تاریخ و زندگینامه رسول خدا صلی الله علیه وآله و برخی از جانشینان و امامان معصوم علیهم السلام از جمله: امام علی، امام حسن، امام حسین، امام باقر، امام صادق، امام رضا، امام جواد، امام مهدی علیهم السلام.

۱- . برای اطلاعات بیشتر، نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۴، ص۳۰۲؛ آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷ و...

جدول مشخصات مهم ترین جنگ های عصر نبوی صلی الله علیه وآله

نام غزوه

بدر

احد

احزاب

خیبر

ذات السلاسل

فتح مکه

حنین

تبوک

مشخصات

زمان وقوع

رمضان سال دوم

۷ شوال سال سوم

سال پنجم

سال هفتم

سال هشتم

سال هشتم

سال هشتم

شعبان سال نهم

رمضان سال دوم

۷ شوال سال سوم

سال پنجم

سال هفتم

سال هشتم

سال هشتم

سال هشتم

شعبان سال نهم

وادی بدر

دامنه کوه احد

شهر مدینه (کوه سلع)

وادی خیبر

وادی یابس

مکه معظمه

حنین(نزدیک طائف)

مرزهای شام (سوریه)

۳۱۳ نفر

۷۰۰ نفر

۳۰۰۰ نفر

۱۶۰۰ نفر

گروهی

۱۰۰۰۰ نفر

۱۲۰۰۰ نفر

۳۰۰۰۰ نفر

۹۵۰ نفر

۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ نفر

۱۰۰۰۰ نفر

تمام یهودیان خیبر

۱۲۰۰۰ نفر

تمام مشرکان مکه

قبایل هوازن و ثقیف و...

۴۰۰۰۰ نفر

۱۴ نفر

۷۰ نفر

—

۲۰ نفر

نامعلوم

—

جمعی بسیار

—

۷۰ نفر

۲۳ نفر

۲ نفر

۹۳ نفر

۷ نفر

—

اندکی

—

۷۰ نفر

—

—

تمام یهودیان زنده

مکیان، ایمان آورند

۶۰۰۰ نفر

—

ص:۱۸۵

تعداد جنگ ها و غزوات رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

ابن هشام، جنگ های پیامبر صلی الله علیه وآله را ۲۷ مورد دانسته است.(۱) ابن سعد نیز تعداد جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله را ۲۷ و تعداد سریه های آن حضرت را ۴۷ مورد شمارش کرده است.(۲)

برخی دیگر، تعداد غزوات رسول خدا صلی الله علیه وآله را ۲۶ و تعداد سریه های آن حضرت را ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸ و ۵۳ مورد نوشتهاند.(۳)

بدون تردید هریک از این جنگ ها معلول عوامل و حوادثی است که در این نوشتار به صورت اختصار، با علل وقوع مهم ترین آن ها از منظر تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آشنا میشویم.

۱. بدر

۱. بدر

(۴)

نمونه آیات:(۵)

داستان این جنگ در ذیل برخی آیات سوره مبارکه انفال، ابراهیم و... آمده است. از

جمله آیات:

(کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ).

۱- . السیره النبویه، ج۲، ص۶۰۸.

۲- . الطبقات الکبری، ج۲، ص۳.

۳- . عبدالحیّ کتانی،نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ص۱۵۳.

۴- . این جنگ را به جهت گستردگی و زیاد بودن ابعاد آن، غزوه «بدر الکبری» و «جنگ کشتار» نیز می گویند. (نک: السیره النبویه، ج۱، ص۶۰۶؛ واقدی المغازی، ج۳، ص۸۷۵).

۵- . ممکن است پیرامون هر حادثه در چند سوره و یا آیه ای از قرآن، اشاراتی شده باشد. نگارنده در این نوشتار، درصدد شمارش و بیان همه آن آیات نیست، بلکه تنها مهمترین آنها را به عنوان نمونه ذکرکرده و از بیان و شمارش بقیه آیات مربوط ــ به دلیل پرهیز از به درازا کشیدن مطلب ــ چشم پوشیده است.

(یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ).

(وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَهِ تَکُونُ لَکُمْ وَ یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ».«لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).(۱)

_ (ناخشنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند(ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).

_ آنها با اینکه می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آنچنان ترس و وحشت آن ها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.

_ و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آن ها) برای شما خواهد بود؛ اما شما دوست می داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشگر قریش درگیر ساخت). تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از آیه (کما اخرجک ربّک من بیتک بالحقّ

و...) به تشریح و چگونگی جنگ بدر و زمینه ها و آثار آن میپردازد.(۲)

ص:۱۸۷

۱- . انفال، ۸ و ۵.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۵۹ به بعد.

بدر(۱) اولین جنگی است(۲) که در ماه رمضان سال دوم

هجری با حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله پیرامون چاهای بدر اتفاق افتاد. مهمترین علت وقوع این جنگ عبارت بود از:

ابو سفیان، بزرگ مکه در رأس یک کاروان نسبتاً مهم تجارتی که از چهل نفر با ۵۰ هزار دینار مال التجاره تشکیل می شد از شام به سوی مدینه بازمی گشت، پیامبر صلی الله علیه وآله به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی از سرمایه دشمن را با خود حمل می کرد بشتابند و با مصادرهٔ آن، ضربهٔ سختی بر قدرت اقتصادی و نظامی دشمن وارد کنند. ناگفته پیداست که این حق طبیعی پیامبر صلی الله علیه وآله و یارانش بود تا به چنین حمله ای دست بزنند. زیرا:

اولاً: با هجرت مسلمانان از مکه به مدینه

ص:۱۸۸

۱- . "بدر" در اصل نام مردی از قبیله "جهینه" بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعداً آن چاه و آن سرزمین به نام بدر شناخته شد. به تعبیر دیگر، بدر نام مردی از قبیله ابوذر غفاری بود. به هر صورت، نام آن مرد «بدر» بود. وی بعد از آن که چاهی در آن محل حفر کرد، آن چاه به نام خودش شهرت یافت. (آینه یقین، ص۱۵۱).

۲- . پیش از این جنگ، غزوه دیگری به نام «بدر اولی» به وقوع پیوست که بدون درگیری خاتمه یافت. جنگ بدر اولی در ماه ربیع الاول سال دوم، یعنی یک سال و سه ماه بعد از هجرت، به وقوع پیوست. علت ایجاد آن تعقیب و جست و جوی «کرز بن جابر فهری» توسط رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)و یارانش بود. وی در دامنه کوهی به نام «جمّاء» در سه میلی مدینه دامداری می کرد که همزمان با تشکیل حکومت اسلامی، به غارت گله های مردم مدینه پرداخت. سپاه اسلام، برای سرکوبی او تا سرزمین بدر آمدند، ولی برخوردی پیش نیامد و بازگشتند. (المغازی، ج۱، ص۱۲؛ طبقات ابن سعد، ج۲، ص۴). کرز بن جابر فهری، چندی بعد مسلمان شد و در جریان فتح مکه شرکت کرد. درفتح مکه تنها دو نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند. یکی از آن دو نفر، همین کرز بن جابر فهری، و دیگری «خالد الاشعری» بود. (المغازی، ج۳، ص۸۷۵).

بسیاری از اموال آنان به دست مکیان افتاد و خسارت سنگینی بر آنها وارد شد. از این جهت مسلمانان حق داشتند با مصادرهٔ کاروان دشمن، خسارتی را که بر آن ها تحمیل شده بود جبران کنند. از این گذشته، مردم مکه، طی۱۳سال اقامت پیامبر صلی الله علیه وآله و مسلمین در آنجا، کاملاً نشان داده بودند که از هیچگونه ضربه و صدمه زدن به مسلمانان فروگذار نیستند و حتی آمادهٔ کشتن شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نیز شدند. چنین دشمنانی با هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه بیکار نمینشستند و مسلماً نیروی خود را برای ضربهٔ قاطعی، بسیج میکردند. پس عقل و منطق ایجاب می کرد که مسلمانان به عنوان یک اقدام پیشگیرانه با مصادره سرمایه عظیم کاروان تجارتی قریش، ضربهٔ سختی بر دشمنانشان وارد سازند، و بنیهٔ اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشتن، قوی سازند. و این، اقدامی است که در همه جای دنیا، در گذشته و امروز بوده و هست. کسانی که بدون در نظر گرفتن این جهات، سعی دارند حرکت پیامبراسلام صلی الله علیه وآله را به سوی کاروان تجاری قریش، به صورت یک نوع غارتگری منعکس سازند؛ یا افراد ناآگاهی هستند که از ریشه های مسائل تاریخی اسلام بی خبرند و یا مغرضانی میباشند که سعی دارند واقعیت های تاریخی را دگرگون جلوه دهند.

به هر حال ابو سفیان بهوسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر صلی الله علیه وآله آگاه شد و چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی شام می رفت؛ مورد چنین تعرضی قرار گرفته بود، لذا قاصدی را به سرعت به مکه فرستاد، تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند. قاصد در حالی که برای جلب توجه مردم، طبق توصیه ابوسفیان، بینی شتر خود را دریده و گوش آن را بریده و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده و وارونه سوار بر شتر شده بود؛ وارد مکه

شد و فریاد برآورد: " ای مردم پیروزمند مکه! کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید، بشتابید و عجله کنید اما باور نمی کنم به موقع برسید، زیرا محمد و افرادی که از دین شما خارج شده اند برای تعرض به کاروان از مدینه بیرون شتافتهاند.

ص:۱۸۹

از آنجا که بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند به سرعت بسیج شدند و حدود ۹۵۰ نفر مرد جنگی که جمعی از آن ها بزرگان و سرشناسان مکه بودند با ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ رأس اسب به حرکت در آمدند. فرماندهی این گروه به عهدهٔ ابوجهل سپرده شد.

از سوی دیگر ابوسفیان برای اینکه خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر کاروان را تغییر داد و به سرعت به سوی مکه رهسپار شد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با ۳۱۳ نفر که تقریباً مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می داد به نزدیکی سرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که خبر حرکت سپاه قریش را شنید.

در این هنگام با یاران خود به مشورت پرداخت که آیا به تعقیب کاروان ابو سفیان و مصادرهٔ اموال کاروانیان بپردازند و یا برای مقابله با سپاه آماده شوند. جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند؛ ولی گروهی از این کار اکراه داشتند، و ترجیح می دادند که کاروان را تعقیب کنند. دلیل آن ها این بود که قریش با پیش بینی قطعی و آمادگی کافی برای نبرد، آمده است. در حالی که مسلمانان به هنگام بیرون آمدن از مدینه، قصدشان مقابله با سپاه مکه نبود و آمادگی رزمی برای درگیری با آن ها را نداشتند؛ این دودلی و تردید، هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن بیش از سه برابر تعداد مسلمانان و تجهیزاتشان چندین برابر تجهیزات مسلمانان است.

با این وجود، پیامبر صلی الله علیه وآله نظر گروه اول را

پسندید وبه مسلمانان دستور داد تا در کنار چاه بدر فرود آیند. در این گیر و دار ابو سفیان توانست خود و کاروان تجاریاش را از منطقه خطر رهایی بخشد، و ص:۱۹۰

از طریق ساحل دریای احمر از بیراهه به سوی مکه بشتابد. وی در حال فرار، به وسیلهٔ قاصدی، به لشکر مکیان پیغام فرستاد که: «خدا کاروان شما را رهایی بخشید، من فکر می کنم مبارزه با محمد در این شرائط لزوم ندارد»؛ ولی ابو جهل ــ که رئیس لشکر بود ــ با این پیشنهاد به مخالفت برخاست و به بتهای بزرگ" لات" و" عزی" قسم یاد کرد و گفت: «ما نه تنها با آن ها مبارزه می کنیم، بلکه تا داخل مدینه آن ها را تعقیب کرده و اسیرشان می کنیم و به مکه می آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبائل عرب برسد».

سرانجام لشکر قریش که با ساز و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تحریک لشکر، قدم به میدان معرکه نهاده بودند؛ خود را با حریفی روبهرو می دیدند که باورشان نمی آمد، با آن شرائط، قدم به میدان جنگ بگذارند.

طولی نکشید که ابوجهل فرمان حمله عمومی را صادر کرد. در این گیرودار نابرابر، خدای متعال مسلمانان را تنها نگذاشت و نیرهای غیبی به نفع سپاه اسلام وارد میدان جنگ شدند. یکی از این نیروهای غیبی باد و دگرگونی هوا بود که به شدت در جهت سپاه قریش می وزید و عرصه را بر آن ها تنگ میساخت. مسلمانان که پشت به باد بودند، از فرصت استفاده کردند و بر دشمن یورش بردند. سرانجام استقامت، پایمردی و دلاوریهای مجاهدان اسلام، قریش را به زانو در آورد. وبه این ترتیب، نخستین پیکار مسلحانه با قریش مغرور و نیرومند، با پیروزی غیر منتظره مسلمانان پایان یافت.

از مهم ترین پیامدهای مثبت این جنگ کشته و

اسیر شدن ۱۱۴ نفر از چهره های مشهور و نامدار قریش بود. افرادی چون: ابوجهل، عتبه، شیبه، امیه و... کشته شدند و افرادی چون: نضربن حارث، عقبهٔ بن ابی معیط، ابوغره، سهیل، عمرو، ابوالعاص، ــ عباس ــ عموی پیامبر صلی الله علیه وآله ــ به اسارت در آمدند. (۱)

۱- . برای آشنایی بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات ۷ و ۸ انفال؛ مغازی واقدی، ج۱، ص۱۷۲ــ ۱۹؛ سیره ابن هشام، ج۱، ص۶۰۶ و نیز آغاز ج۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۱۱۶؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۲۱؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۸.

۲. احد

نمونه آیات:

ـ (وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

ـ (إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

ـ (وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).(۱)

ـ و (به یاد آر) هنگامی که بامدادان(برای جنگ احد) از نزد خانواده ات بیرون شدی(تا) مؤمنان را در مراکزی برای جنگیدن جای دهی، و خداوند(به گفتار و کردار شما) شنوا و داناست.

ـ آن گاه که دو گروه از شما بر آن شدند که(در جنگ) سستی نمایند، امّا خداوند ولیّ آنان بود(و به آنان کمک کرد که از این فکر باز گردند،) پس مؤمنان تنها به خدا توکّل کنند.

ـ و همانا خداوند شما را در جنگ بدر در حالی که ناتوان بودید یاری کرد، پس از خداوند پروا کنید، باشد که سپاس گزاری نمایید.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله شأن نزول آیه (اذ همّت طائفتان منکم و...) را عبدالله بن اُبی و نقش مخرب وی، و همکاران و همفکرانش در جنگ احد میداند و بدین سبب، اشارات جامعی پیرامون تحولات جنگ احد نقل

۱- . آل عمران/ آیات ۱۲۱ ـ ۱۲۳.

میکند.(۱) جنگ مهم و سرنوشت سازی که درهفتم شوال سال سوم هجری اتفاق افتاد. مهمترین دلیل وقوع آن «جبران شکست جنگ بدر» از سوی کفار قریش بود. بنای مشرکان عدم فراموشی این حادثه تلخ بود تا آنگاه که بتوانند انتقام کشته های خود را بستانند.

بدین منظور ابوسفیان گفته بود: «بر کشته ها گریه نکنید، تا عقده ها خالی نشود و کینه ها باقی بماند. همگی شعارِ انتقام سر دهید و من نیز تا انتقام نگیرم با همسرم همبستر نخواهم شد». کوتاه سخن آنکه: در مکه، گریه بر شتر گمشده روا بود و اشک ریختن بر کشته گان خویش، ممنوع. این بغض نترکیده، کفار قریش را آماده نگهداشته بود تا آنکه در جنگ احد دست به انتقام وحشتناکی زدند.

علاوه بر این، علل زیر در تسریع وقوع نبرد احد تأثیر به سزا داشت. هریک از این عوامل که در واقع، زیر مجموعهُ همان دلیل و عامل اصلی، یعنی «جبران شکست جنگ بدر» است، عبارتند از:

۱. نقش وسوسه انگیز و تحریک کنندهٔ «کعب ابن اشرف». در معرفی وی همین کافی است که زادهٔ زنی یهودی بود و در دلش نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله کینه بسیار داشت و از کفار شرکت کننده در جنگ بدر بود که از نزدیک شاهد شکست قریش در این جنگ بود. وی توان فراموش ساختن این حادثهٔ دلخراش را نداشت. به همین دلیل، بعد از بازگشت به مکه همواره حوادث جنگ را برای مردم بیان میکرد و مکیان را بر ضد مسلمانان تحریک مینمود؛ و حتی برای تحریک و فریب بیش تر به توصیف زیبایی های زنان مسلمان میپرداخت و نام زنان مسلمان را در قالب شعر در میآورد و برای تحریک بیش تر مردم، سرودهایش را برای این و آن میخواند.

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۰ به بعد.

۲. تحریک مکیان توسط ابورافع یهودی در به

هم پیوستن کفار و شتاب آن ها به سوی میدان جنگ احد.

۳. بسته شدن راه بازرگانی مکیان از طریق مدینه و عراق و... .

به هر صورت، جنگ به وسیله ابوعامر(۱) آغاز شد و مسلمانان در نیمه جنگ، به علت تغییر نیت از الهی محوری به دنیا محوری و طمع در غنائم، طعم تلخ شکست را چشیدند. شکست از آنجا ناشی شد که نیروهای خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل با یورش غافلگیرانه به گردنه احد، سرنوشت جنگ را به نفع کفار قریش تغییر دادند. همچنین شهادت پرچمدار اسلام (مصعب بن عمیر)، شایعه کشته شدن پیامبر ۹، فرار جمع بسیاری از یاران رسول خدا(۲)، تمایل و توسل جمعی از مجاهدان

۱- . وی پدر حنظله غسیل الملائکه و از فراریان مدینه و از قبیلهٔ اوس بود. او با ۱۵ نفر دیگر بر اثر مخالفت با اسلام از مدینه به مکه گریخت و نخستین تیر را در جنگ احد به نفع کفار پرتاب کرد. پسرش حنظله، جوان تازه دامادی بود که با دختر عبدالله بن ابی (منافق معروف) ازدواج کرد و فردای بعد از شب زفاف، با حالت جنب به نیروهای اسلام پیوست و برعکس پدر، در سپاه اسلام درخشید و حماسهٔ دیگر خلق کرد و توانست عنوان «غسیل الملائکه» را از جانب رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)به خود اختصاص دهد. از حنظله نیز در همان یک شبی که با همسرش بود فرزندی به نام عبدالله به یادگار ماند که در سال ۶۲ هجری رهبری قیام مردم مدینه بر ضد یزید را به عهده گرفت و سرانجام در این مسیر به شهادت رسید. (نک: دینوری، الخبارالطوال، ص۳۱۰؛ ابن عبدالبر الاستیعاب، ج۳، ص۸۹۲؛ بلاذری انساب الاشراف، ج۱، ص۳۲۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص۴۳۵ و...).

۲- . در این مورد آیات ۱۵۵ _ ۱۵۳ سوره مبارکهٔ آل عمران قابل توجه است. لازم به یادآوری است که در جنگ احد مسلمانان چهار گروه شدند: ۱. شهدا؛۲. صابران؛ ۳. فراریانی که مورد عفو قرار گرفتند؛ ۴. منافقان. در جنگ احد، جز سیزده نفر (۵ نفر از مهاجرین و ۸ نفر از انصار) همه فرار کردند. در مورد نام این سیزده نفر، جز علی علیه السلام اختلاف است که چه کسانی بودند.)محسن قرائتی، تفسیر نور، ج۲، ص۱۸۰).

مسلمان به عبدالله بن اُبی منافق وعدم همکاری آنان در جنگ و... از دیگر عوامل شکست مسلمانان بود.

در مجموع جنگ احد آثار ویرانگری برای مسلمانان داشت. از مهمترین آثار منفی آن، شهادت جمعی از مسلمانان از جمله حضرت حمزه سید الشهداء علیه السلام، مصعب بن عمیر و حنظله غسیل الملائکه بود. (۱)

۳. احزاب (خندق)

نمونه آیات:

چگونگی ایجاد این حادثه در ذیل ۱۷آیه از سوره مبارکه احزاب (آیات صلی الله علیه وآله الی ۲۵) بیان شده است:

_ (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً).

_ (إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا).

_ (هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً).(۲)

_ ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آن ها فرستادیم و لشکریانی که آن ها را نمی دیدید (و به این وسیله آن ها را در هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.

۱- . برای اطلاعات بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل سوره آل عمران و آیات فوق الذکر؛ مغازی واقدی، ج۱، ص۳۳۳_ ۱۱۹؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۳۲ به بعد؛ ابن اثیر،الکامل، ج۲، ص۱۴۸ به بعد، سیره ابن هشام، ج۲، ص ۶۰ به بعد؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۹۹ به بعد؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج۲.
۲- . احزاب/ ۱۱ _ ۹.

ـ به خاطر بیاورید زمانی را که آن ها از

طرف بالا و پایین(شهر) شما وارد شدند(و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید!

ـ در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل آیات فوق، پیرامون جنگ خندق و احزابی که در آن شرکت داشتند و نیز چگونگی حفر خندق و مقابله با مشرکان به تفصیل سخن گفته و در بیان چگونگی مبارزات امام علی علیه السلام، بهویژه در نبرد تن به تن با عمرو بن عبدود و مکالمات آن دو در هنگام مبارزه و سرانجام و کیفیت پایان جنگ، مشروحاً سخن گفته است.(۱)

مهمترین دلیل ایجاد جنگ خندق که در سال پنجم هجری صورت گرفت؛ خیانت یهود و پیمان شکنی آنان بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله با هریک از طوایف یهودی بنی النضیر، بنی قینقاع و بنی قریظه پیمانی بسته بود، مبنی بر این که هرگز بر ضد رسول خدا و یارانش قدمی بر ندارند و هرگاه برخلاف متن پیمان رفتار کنند، پیامبر صلی الله علیه وآله در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آن ها دستش باز باشد. «حیی ابن خطب» این پیمان را به نمایندگی از طرف قبیله بنی النضیر امضا کرده بود. اندکی بعد از امضای این قرارداد، یهودیان پیمان را نقض کردند. آن ها با هر وسیلهٔ ممکن بر ضد اسلام اقدام مینمودند. گاهی منافقان مدینه را به تحریک وا میداشتند و گاهی سران قریش را به جنگ با اسلام میکشاندند.

۱- . تفسیر قمی، ج۲، ص۱۷۶ به بعد، ذیل آیات مربوطه.

مسلمانان و رسول اکرم صلی الله علیه وآله که شاهد این تحرکات خصمانه یهود ـ بهویژه طایفه بنی النضیر ـ

بودنـد؛ ناچار شدند یهودیان پیمان شکن را از مدینه طرد و اخراج نمایند. از جمله این طوایف، بنی النضیر بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله «محمد بن مسلمه اوسی» را مأمور ساخت تا پیام حضرت را به این طایفه عهد شکن برساند. رسول خدا صلی الله علیه وآله به وظیفهاش عمل کرد. بنی النضیر برحسب این دستور پیامبر صلی الله علیه وآله مجبور شدند طی ۱۰ روز مدینه را ترک کنند، در صورت عدم ترک، خونشان هدر اعلام شد.

برحسب این پیام، طایفهٔ بنی النضیر مجبور شد مدینه را ترک گفته، به اطراف شهر، بهویژه منطقه خیبر هجرت کنند. کینهٔ رانـدن یهود هرگز از دل بیمارگونهٔ آنان بیرون نمیرفت. آن ها بیش از قبل به فعالیت های ضد اسلامی خویش ادامه میدادند. بنی النضیر با همکاری گروهی از بنی وائل تلاش چشمگیری کردند تا مجموعهٔ مخالفان اسلام را در حجاز هماهنگ سازند و با هدف برانداختن نظام اسلامی، مخالفان اسلام را بر ضد اسلام بسیج سازند. «حیی بن اخطب» و «سلام بن ابی الحقیق» و جمعی از قبیله بنی وائل از شمار کسانی بودند که در هماهنگی مخالفان اسلام سهم بهسزایی داشتند. آن ها موفق شدند طوایف مختلف یهود، کفار قریش و هم پیمانش طایفه بنی سلیم، و نیز تیره های بنی فزاره، بنی مره و بنی اشجع از قبیله غطفان در نجد و هم پیمانش بنی اسد را هماهنگ و یکنواخت ساخته، نیروهای رزمی این احزاب وگروه ها را به پشت دیوارهای شهر مدینه ـ با هدف نابود ساختن اسلام ـ بکشانند. خبر این هجوم وحشیانه که به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید با یارانش به مشورت پرداخت و در نهایت با تأیید نظر سلمان فارسی، به دور شهر، خندق کشیدند و به این شکل، از شهر و کیان اسلامی به دفاع پرداختند. مهمترین جلوه های شگفت این جنگ عبارت بود از:

۱. حفر خندق به پیشنهاد سلمان فارسی(هر ده نفر ۴۰ ذراع(حدود ۲۰ متر) که با توجه به جمعیت ۳۰۰۰ نفری مسلمانان، ۱۲هزار ذراع(۶

هزارمتر) طول این خندق قابل تخمین است).

۲. محاصرهٔ مدینه نزدیک به یک ماه طول کشید.

۳. تنها پنج نفر از قهرمانان عرب بهنام های عمرو بن عبدود، نوفل بن عبدالله، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن وهب و ضرار بن خطاب از خندق عبور کردند که دو نفر اولی به دست امام علی علیه السلام به هلاکت رسیدند و سه نفر آخری فرار کردند.

۴. مرگ قهرمانان مشرکین، فرا رسیدن زمستان، تمام شدن علوفه حیوانات، وزیدن باد و طوفان، عدم هماهنگی اهدف احزاب و... از مهمترین عواملی است که سپاه احزاب را متفرق ساخت. (۱)

۴. خیبر

نمونه آیات:

خدای متعال در آیات ۲۸_ ۳۱، ۵۱ و... سوره مبارکه احزاب به برخی از عکس العمل های منفی برخی همسران پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره کرده است:

_ (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً).(۲)

_ (تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشاءُ وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُناحَ عَلَیْکَ ذلِکَ أَدْنی أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لا یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِما آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما فِی قُلُوبِکُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَلِیماً).(۳)

۱- . برای اطلاعات بیش تر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مورد نظر در سوره احزاب، مغازی واقدی، ج۲، ص۴۴۰، سیره ابن هشام، ج۲، ص۲۱۴؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۵۰؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۵۶۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۱۷۷.

۲- . احزاب/ ۲۸.

۳- . احزاب/ ۵۱.

ـ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیایید هدیه ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم!

ـ(موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی بهتأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی

نزد خود جای دهی، و هر گاه بعضی از آن ها را که بر کنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست، این حکم الهی برای روشنی چشم آن ها و اینکه غمگین نباشند و به آنچه در اختیار همه آنان می گذاری، راضی شوند نزدیک تر است و خدا آنچه را در قلوب شماست می داند و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است و در عین حال حلیم است و در کیفر آن ها عجله نمی کند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل آیه ۲۸ و برخی آیات دیگر سوره مبارکه احزاب، به یکی از پیامدهای مهم جنگ خیبر که همان «تقسیم غنائم» است؛ اشاره کرده و از گفت و گوی رسول خدا صلی الله علیه وآله با برخی از همسرانش؛ تمایل برخی از آنان به غنائم جنگی؛ و پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه وآله و در نتیجه عکس العمل ناصحیح و منفی برخی از این همسران، و در نهایت به موضع گیری قاطع خدای متعال در قبال آن دسته از همسران افزون خواه پیامبر صلی الله علیه وآله و... سخن میگوید.(۱) واقعیت این است که برخی از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله از چگونگی تقسیم غنائم سخت ناراحت بودند. در این مورد، ابن اعثم کوفی از عایشه نقل میکند:

۱- . تفسیر قمی، ج۲، ص۱۹۱ به بعد، ذیل آیات مربوطه.

«مصطفی از غزوهای برگشت. در این غزوه، غنائمی بسیار به دست آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله همه را بین اصحابش تقسیم کرد. من و جماعتی از زنانش نزد حضرت رفتیم و تقاضا کردیم تا به ما نیز سهمی بدهد. حضرت قبول نکرد. ما هم اصرار کردیم. حضرت از اصرار ما ناراحت شد. علی نیز آنجا بود. او ما را ملامت کرد که بیش از آن، اصرار نکنیم؛ ولی ما نسبت به علی درشتی کردیم

و او را رنجاندیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله از شنیدن سخنان ما نسبت به علی، در خشم شد و خطاب به علی فرمود: طلاق این زنان را به عهده تو گذاشتم، بعد از وفات من، هریک را که خواستی طلاق بده».(۱)

قبل از آشنایی با علل وقوع این غزوه، اشارهای کوتاه به موقعیت جغرافیایی و امکانات نظامی یهودیان این قلعه ها لازم است. منطقهٔ خیبر، جلگهٔ وسیع و حاصلخیزی بود که در۳۲ فرسنگی شمال مدینه قرار داشت. این ناحیهٔ حاصلخیز و قلعه های تسخیرناپذیر، تحت کنترل و سکونت یهودیان بود. یهودیان رانده شده از مدینه نیز به آن ها پیوسته بودند و صف نفوذ ناپذیری ایجاد کرده بودند. یهودیان در دژهای محکم و استوار هفتگانهٔ ناعم، قموص، کتیبه، نسطاه، شق، طبح و سلالم زندگی میکردند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله که با صلح حُدیبیه از طرف جنوب(قریش مکه و...) آسوده خاطر شد، تصمیم گرفت تکلیف یهودیان خیبر را روشن کرده، آنان را مطیع حکومت اسلامی نماید. به همین دلیل در محرم سال هفتم هجری، با مجاهدان مسلمان به سوی مقصد نامعلومی حرکت کرد و سرانجام در منطقه خیبر فرود آمد و با در اختیار گرفتن نقاط حساس و راه های مواصلاتی، ارتباط خیبریان را با هم پیمانانشان قطع کردند. در پی این اقدام نظامی و پیشگیرانه، قلعه های ص:۲۰۰

۱- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص۴۳۷ _ ۴۴۰.

خیبر در محاصره کامل مسلمانان در آمد. با ایثار و جان فشانی مسلمانان، بهویژه امام علی علیه السلام، درِ قلاع نفوذ ناپذیر خیبریان، یکی بعد از دیگری گشوده شد؛ ولی مقاومت لجوجانه در دژهای وطیح و سالم به مدت ده روز ادامه یافت. روز آخر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرماندهی را ابتدا به ابوبکر و سپس به عمر داد. با فرار آن دو، ترس و دلهره، سپاه اسلام

را فرا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله با مشاهده این وضع، فرمود:

«لاعطین الرایه غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه لیس بفرار(۱) ؛ این پرچم را فردا به دست کسی میدهم که خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست میدارند و خداوند این دژ را به دست او میگشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمیکند».

طبق نقل دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله افزود: «کراراً غیر فرار». علی علیه السلام هرگز پشت به میدان نمیکند. به هر صورت، کسی نمی دانست که آن فرد مورد نظر پیامبر صلی الله علیه وآله چه کسی است و این افتخار نصیب چه کسی میشود تا این که خود پیامبر صلی الله علیه وآله با جمله زیر به همه انتظارها پایان داد:

علی کجاست؟

سرانجام درِ دژهای افسانهای یهود، به وسیله امام علی علیه السلام که بهرهمند از امدادهای غیبی بود، گشوده شد و قهرمانان یهود و سرداران ممتاز آن دژها ــ از جمله مرحب خیبری ــ با فدا کاری مولای مؤمنان علی علیه السلام به خاک سیاه ص:۲۰۱

۱- . السیره النبویه، ج۲، ص۳۳۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج۳، ص۱۴؛ قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله،مقدمه، ص۷۶.

افکنـده شدنـد و یهودیـان این سـرزمین، به علت اقـدام نظـامی بر ضـد حکومت اسـلامی، از خیبر رانـده شدنـد و بساط اجتماع قدرتمنـد آنـان برای همیشه از حجـاز برچیـده شـد و اسیران و غنـائمی بسـیار به دست مسـلمانان افتاد. مهمترین حوادث به یاد ماندنی که در این غزوه اتفاق افتاد، عبارت بود از:

۱. گشودن درهای پنجگانه قلاع خیبر به دست امام علی علیه السلام.

۲. کشته شدن ۸ تن از قهرمانـان یهود بهنـام های مرحب خیبری و برادرش، داود بن قابوس، ربیع بن ابی الحقیق، ابوالبائث، مره بن

مروان، یاسر خیبری، ضجیح خیبری، کنانه بن ربیع،و...

۳. مسموم شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله بهوسیله زن یهودی بهنام زینب. در روزهای پایانی این جنگ.(۱)

۵. ذات السلاسل

(۲)

نمونه آیات:

داستان این غزوه در ذیل سوره مبارکه والعادیات آمده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

(وَ الْعادِیاتِ ضَـبْحاً * فَالْمُورِیاتِ قَـدْحاً * فَالْمُغِیراتِ صُـبْحاً * فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً * فَوَسَـطْنَ بِهِ جَمْعاً * إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ * وَ إِنَّهُ عَلی ذلِـکَ لَشَـهِیدٌ * وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیـدٌ * أَ فَلا یَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِی الْقُبُورِ * وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَخَبِیرٌ).

۱- . برای اطلاعـات بیش تر: نک: تفاسـیر قرآن کریم، ذیل آیات سوره مبارکه والعادیات؛ السـیره النبویه، ج۲، ص۳۲۸؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۹؛ ابن اثیر،الکامل، ج۲، ص۲۱۷؛ واقدی،المغازی، ج۲، ص۶۳۳؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۸۱.

۲- . دراین جنگ، گروه زیادی از کفار به اسارت مسلمانان در آمـد. مجاهـدان مسـلمان هنگام انتقال اسیران، از باب احتیاط دست های آنان را با طناب بسـتند و صف بزرگی تشـکیل دادند. به این جهت آن غزوه را «ذات السلاسل» نامیده اند. طبری به نقل از عبدالله بن ابی بکر آورده که این جنگ در سـرزمینی به نام جذام اتفاق افتاد. در آن جا آبی بود که سـلاسل می گفتند. به مناسبت آن آب، این غزوه را «سلاسل» گفته اند. (نک: ترجمهٔ تاریخ طبری، ج۳، ص۱۱۶۴ با اندکی تصرف در الفاظ).

۱. سوگند به اسبان دونده ای که نفس زنان(به سوی میدان جهاد) پیش رفتند.

۲. و سوگند به آن ها(که بر اثر برخورد سمشان به سنگ های بیابان) جرقه های آتش افروختند.

۳. و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند.

۴. و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند.

۵. و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.

۶. که انسان در برابر نعمت های پروردگارش ناسپاس و بخیل است.

۷. و او خود نیز بر این معنی گواه است.

۸. او علاقه شدیدی به مال دارد.

۹. آیا نمی داند روزی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شود.

۱۰. و آنچه در درون سینه ها است آشکار می گردد.

۱۱. در آن روز پروردگارشان از آن ها کاملاً با خبر است.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، پیرامون شأن نزول سوره مبارکه والعادیات به تفصیل سخن گفته و دیدگاه شیعه را در مورد غزوه «ذات السلاسل» بیان کرده است. از جمله اشارات گویای او، چگونگی خبر جبرئیل از اجتماع گسترده دشمنان، فرماندهان اعزامی پیامبر ۹، بهویژه ابوبکر و گفت و گوی او با سران قوم، و سرانجام اعزام امام علی علیه السلام و پیروزی آن حضرت و در نهایت بازگشت پیروزمندانه لشکر اسلا م با اسرا و غنائم فراوان و به استقبال آمدن رسول ص:۲۰۳

خدا صلی الله علیه وآله و تمجید فراوان از پیروزی آن امام همام و همراهانش میباشد.(۱)

هدف وعلت اصلی این جنگ، که درجمادی الآخر سال هشتم هجری قمری اتفاق افتاد، درهم شکستن کفاری بود که در وادی «یابس» یا «الرمل» اجتماع کرده بودند و مصمم بودند تا پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام را به قتل برسانند و سپاه مسلمانان را درهم بشکنند، از پای ننشینند.

این که پیامبر صلی الله علیه وآله چگونه از این توطئه آگاه شد، بین مفسّرین دو قول وجود دارد:

۱. علی بن ابراهیم میگوید: پیک وحی، پیامبر صلی الله علیه وآله را آگاه ساخت و محل توطئه را «وادی یابس» معرفی کرد.(۲)

۲. شیخ مفید معتقد است یکی از مسلمانان گزارش این توطئه را به پیامبر صلی الله علیه وآله رساند و محل آن را وادی «الرمل» برشمرد.(۳)

رسول خدا صلی الله علیه وآله با شنیدن خبر این توطئه، مسلمانان را به مسجد فراخواند و گروهی از آنان را به فرماندهی ابوبکر روانهٔ محل توطئه کرد. وی و همراهانش به سوی قبیله بنی سلیم رهسپار شدند و در ادامهٔ مسیر با سنگلاخی مواجه شدند که در آنجا طایفه بنی سلیم زندگی میکردند. افراد این قبیله مانع عبور سپاه شده از ابوبکر پرسیدند: منظور از این لشکر کشی چیست؟ وی در پاسخ گفت: من از طرف رسول خدا مأمورم اسلام را بر شما عرضه کنم، چنانچه نپذیرفتید، با شما نبرد کنم.

آنان با شنیدن سخن ابوبکر ساز و برگ نظامی خود را به رخ او و سپاه اسلام کشیدند. ابوبکر با مشاهده مانورهای نظامی و تجهیزات آنان به هراس افتاد. به همین دلیل دستور عقب نشینی صادر کرد و علی رغم میل باطنی سربازانش راهی مدینه شد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله عمر را به فرماندهی سپاه ص:۲۰۴

۱- . علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج۲، ص۴۳۴ به بعد، ذیل سوره والعادیات.

۲- . تفسیر القمی، ج۲، ص۴۳۴.

۳- . نک: الارشاد، ص۸۴.

انتخاب کرد. او نیز با همان کیفیت شکست خورده به مدینه بازگشت. به گفته برخی، عمرو بن عاص _ سیاستمدار کهنه کار قریش _ به عنوان فرمانده سوم سپاه انتخاب شد و همانند دو فرمانده قبلی، دست خالی به مدینه بازگشت. مسلمانان از این شکست های پیاپی به هالهای از غم و اندوه فرو رفتند. در چنین فضای دلهره انگیزی، امام علی علیه السلام به عنوان

چهارمین فرمانده سپاه برگزیده شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله پرچم اسلام را به دست او داد. امام با پارچهٔ مخصوصی سرش را بست و از بیراهه و با استتار کامل به سوی اردوگاه توطئه گران حرکت کرد. حتی آن حضرت دستور داد تا مجاهدان اسلام دهان و پوزه اسبان خود را ببندند تا دشمن از صدای شیهه اسبان، اطلاع نیابد. رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام اعزام، سپاه را بدرقه کرد و نسبت به امام فرمود: «ارسلته کراراً غیر فرار».

همانطوری که رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش بینی کرده بود، سپاه اسلام به پیروزی کامل دست یافت و پیروزمندانه به مدینه بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله و مسلمانان مدینه به استقبال سپاه آمدند. امام علی علیه السلام با مشاهدهٔ پیامبر ۹، از اسب به زیر آمد. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که دست خود را به عنوان تشویق بر پشت امام میزد؛ فرمود: [علی جان] بر اسب سوار شو، خدا و رسول او از تو راضیاند.

اشک شوق بر دیدگان امام علیه السلام حلقه دواند. رسول خدا صلی الله علیه وآله دیگر بار فرمود: «یا علیّ! لولا انّنی اُشفق ان تقول فیک طوائف ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقالاً لاتمر بملاء منهم الا اخذوا التراب من تحت قدمیک(1)؛ اگر نمی ترسیدم که گروهی(از امت من) مطلبی را که مسیحیان درباره عیسی پسر مریم گفتهاند(که او را خدا و یا پسر خدا خواندند) درباره تو بگویند؛ در حق تو سخنی میگفتم که از هر کجا عبور کنی، خاک زیر پایت را(برای تبرک) برگیرند».

۱- . شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ص۱۱۷.

خدای متعال نیز به پاس فداکاری خالصانه امام متقین، سوره حماسی و شورانگیز«والعادیات» را بر قلب نازنین رسولش نازل کرد: (وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً و...).

آنچه بیان شد، نقل مورخان شیعه از این واقعه بود. اما مورخان اهل سنت بهویژه طبری

این حادثه را بهگونهای دیگر آوردهاند. بر اساس نقل طبری، تنها فرمانده جنگ، عمرو بن عاص بود که مادر بزرگ پدریاش از طایفه «قضاعه» و طبق نقل دیگر از طایفه «بلی» بود. پیامبر صلی الله علیه وآله برای دعوت مردم این طوایف، وی را در رأس گروهی به آنجا اعزام کرد و سپس ۲۰۰ نفر دیگر، به فرماندهی عبیدالله بن جراح به او پیوستند که جمعاً ۵۰۰ نفر از مهاجر و انصار در این غزوه شرکت داشتند. اما این که دراین لشکر کشی آیا جنگی صورت گرفت یا خیر، طبری سکوت کرده و چیزی نیاورده است.(۱)

ابن اثیر نیز همان مطالب طبری را تکرار کرده و تنها این مقدار افزوده که ابوبکر و عمر نیز با عبیدالله بن جراح به عمرو بن العاص پیوستند.(۲) واقدی در مورد این غزوه همان مطالب را با تفصیل بیشتر بیان کرده است.(۳)

به هر صورت، بعید نیست که غزوه «ذات السلاسل» نام دو غزوه باشد که هر کدام از دو گروه شیعه و سنی به نقل یکی پرداخته و از نقل دیگری، روی جهاتی منصرف شدهاند.(۴)

۱- . طبری، تاریخ الامم والملوک، ج۳، ص۳۲؛ واقدی، المغازی، ج۲، ص۷۷۰؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۳۲؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۴، ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۹۹.

۲- . ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۳۲.

۳- . نک: واقدی، المغازی، ص۷۶۹ و...

۴- . جعفر سبحانی،فروغ ابدیت، (دو جلد در یک جلد) ج۲، ص۷۰۳ توضیح مطلب این که: جنگ دیگری نیزدر سال دوازدهم هجری قمری به دستور ابوبکر و به فرماندهی خالد بن ولید بن مغیره، در عراق و حیره که در آن روزگار تحت سیطره شاهان ایرانی بود، اتفاق افتاد که در تاریخ اسلام «سلاسل» نام گرفته است. (ابن اثیر، الکامل، ج۲، ۳۸۶ _ ۳۸۴).

۶. فتح مکه

نمونه آیات:

جریان فتح مکه در آیات مختلف، از جمله آیات ۱ و ۱۲ سوره مبارکه ممتحنه آمده است:

ـ (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِما جاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِی سَبِيلِی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِی تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَيْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ).(۱)

ـ (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا جاءَكَ الْمُؤْمِناتُ يُبايِعْنَكَ عَلى أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَ لا يَسْرِقْنَ وَ لا يَزْنِينَ وَ لا يَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لا يَأْتِينَ بِبُهْتانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا يَعْصِينَكَ فِی مَعْرُوفٍ فَبايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).(۲)

ـ ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آن ها اظهار محبت می کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آن ها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آن ها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می کنید از همه بهتر می دانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده است.

۱- . ممتحنه/ ۱.

۲- . ممتحنه/ ۱۲.

ـ ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن، نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند دزدی نکنند، آلودهٔ زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترایی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آن ها بیعت کن، و برای آن ها از درگاه خداوند طلب آمرزش نما که خدا آمرزنده و مهربان است.

علت وقوع

شأن نزول آیه نخست سوره مبارکه ممتحنه «حاطب بن ابی بلتعه» است. وی مسلمان مکی

تباری بود که در مدینه به صورت مهاجر زندگی میکرد و خانوادهاش در مکه به سر میبرد. او برای خوشایند کفار و نجات خانوادهاش از دست مکیان، به فعالیت سری و مرموزی دست زد که به وسیله جبرئیل امین بر ملا شد. این آیه درنکوهش رفتار منافقانه او نازل شد.(۱) آیات بعدی این سوره نیز اشاراتی به فتح مکه دارد. از جمله آیه ۱۲ سوره ممتحنه که به بیعت زنان در فتح مکه اشاره میکند. در آن روز، رسول خدا ٩، بعد از نماز ظهر و عصر از مردان مکی بیعت گرفت. وقتی خواست از زنان آنان نیز بیعت بگیرد، ظرفی پر از آب تهیه کرد و دستور داد تا هر یک از زنانی که قصد بیعت دارند، دست خود را داخل آن ظرف نماید. و بدین سان، از زنان نیز بیعت گرفته شد.(۲)

برای آگاهی از چگونگی وقوع فتح مکه و نقش «حاطب بن ابی بلتعه» اشاره کوتاهی به روند فتح مکه ضرورت دارد. فتح مکه که نام دیگرش «عام الفتح»(۳) است، در سال هشتم هجری به ثمر رسید. در علت وقوع آن، دو دلیل آوردهاند که عبارتند از:

ص:۲۰۸

۱- . تفسیر قمی، ج۲، ص ۳۶۱.

۲- . همان، ص ۳۶۴.

۳- . ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۰۲ و...

۱. تحقق وعده الهی که فرموده بود:

(إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جاءَ بِالْهُدی وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ).(۱)

ـ آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت(زادگاهت) بازمی گرداند؛ بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی(برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در ضلال مبین است.

۲. پیمان شکنی قریش:

در سال ششم هجری، قراردادی ده ساله بین سران قریش و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به امضا رسید. مادهٔ

سوم آن عبارت بود از: «مسلمانان و قریش میتوانند با هر قبیلهای پیمان ببندند.» روی این ماده، قبیله خزاعه با مسلمانان هم پیمان شد. طبیعی بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از مال و جان آن ها ـ طبق پیمان ـ باید دفاع کند. همین طور قبیله بنی کنانه که دشمن دیرینه بنی خزاعه بود با قریش هم پیمان گردید.

طبق این قرارداد طرفین نباید بر ضد یکدیگر قیام مسلحانه میکردند و یا هم پیمانان خود را بر ضد هم پیمان طرف مقابل، تحریک مینمودند، ولی این طور نشد. دو سال از قرار داد قریش و پیامبر صلی الله علیه وآله نگذشته بود که کفار قریش آن را نقض کردند. دلیل نقض آن ها عملکرد ضعیف مسلمانان و شکست آن ها در جنگ موته درسال هشتم هجری بود. در این جنگ که با عوامل امپراتوری روم در نواحی شامات اتفاق افتاد، هر سه فرماندهی که پیامبر صلی الله علیه وآله تعیین کرده بود، به شهادت رسیدند.(۲) فرماندهٔ چهارم را سپاهیان بر ص:۲۰۹

۱- . قصص / ۸۵.

۲- . اسامی این سه فرمانده عبارت بود از: جعفر ابن ابیطالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه.

اساس سفارش پیامبر صلی الله علیه وآله، تعیین کردند که این افتخار نصیب خالد بن ولید شد. وی با به کار بردن تاکتیک نظامی خاص، به سپاه اسلام دستور عقب نشینی داد و سپاه را بدون جنگ و خونریزی به مدینه باز گرداند. مردم مدینه در این جنگ که سود چندانی نداشت، به سپاه لقب فراری دادند و از آن به گرمی استقبال نکردند.(۱)

به هر صورت مهمترین پیامد سوء جنگ موته، جرأت و جسارت کفار قریش و دیگر دشمنان اسلام بود. آن ها به این نکته پی بردند که عصر قوت و قدرت مسلمانان به اتمام رسیده و آنان به

ضعف و سستی و ناتوانی رو نهاده و روح سلحشوری و فداکاری خود را از دست دادهاند. مشرکان با این پندار، تصمیم گرفتند محیط صلح و آرامش مکه را برهم بزنند. با این هدف، در بین قبیله بنی بکر اسلحه پخش کردند و آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله خزاعه(هم پیمان مسلمانان) حمله کنند. خود قریش نیز شبانه بر ضد این قبیله وارد عمل شدند و عملاً صلح حدیبیه را زیر پا نهادند. در نتیجهٔ این حملات شبانه، گروهی از قبیله خزاعه کشته و تعدادی اسیر شدند. بخشی نیز خانه و کاشانه خود را ترک کرده به مکه آمدند و به خانه بدیل بن ورقاء، از شخصیت های سالخورده و ۹۷ ساله قبیله خزاعه که در مکه زندگی میکرد،(۲) رفتند و سرگذشت تلخ و خونین خویش را بازگفتند.

علاوه بر این، عمرو بن سالم، رئیس قبیله، را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله فرستادند تا جریان را به اطلاع حضرت برساند. عمرو بن سالم وارد مدینه شد و یکسره وارد مسجد ص:۲۱۰

۱- . در مورد جنگ موته: نک: المغازی، ج۲؛ السیره النبویه ، ج۲، ص۳۷۳؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۶؛ الکامل، ج۲، ص۲۳۴؛ طبقات الکبری، ج۲، ص۹۲.

۲- . امالی طوسی، ص۲۳۹.

شهر شد و با اشعار سوزناک خود که حاکی از مظلومیت و استغاثه قبیلهاش بود؛ پیامبر صلی الله علیه وآله و مسلمانان را با عمق فاجعه آشنا ساخت و پیمان قبیلهاش را با مسلمانان در اذهان آن ها تداعی کرد. و جمله زیر را به منظور تحریک عواطف و روح سلحشوری مسلمانان تکرار کرد: «قتلنا و قد اسلمنا»(۱) سرانجام اشعار مرثیه گونه او به ثمر نشست. پیامبر صلی الله علیه وآله در حضور جمعی از مسلمانان به او فرمود: «نصرت یا عمرو بن سالم!؛ ای عمرو! تو را کمک خواهیم کرد». این وعده قطعی رسول خدا صلی الله علیه وآله به او در روز فتح مکه محقق و عملی شد. پیامبر صلی الله علیه وآله از آنجا

تصمیم گرفت تا با فتح مکه، گام نهایی را در ایجاد صلح و آرامش پایدار در این سرزمین بردارد.

البته قریش از این تصمیم پیامبر صلی الله علیه وآله آگاه شد و بزرگ خود ابوسفیان را به مدینه فرستادند تا با عذر و خواهش به تمدید و تحکیم پیمان حدیبیه بپردازند. تلاش های ابوسفیان به ثمر نرسید و رسول خدا صلی الله علیه وآله با بی اعتنایی، به او فهماند که دیگر دیر شده و کار از کار گذشته است و جز فتح مکه و پایان دادن به نظام شرک در این شهر، راهی باقی نمانده است.

در سال هشتم هجری، هنوز سربازان اسلام به سوی مکه حرکت نکرده بودند که جبرئیل امین به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه وآله رساند که زنی بهنام «ساره» نامهای از «حاطب بن ابی بلتعه» را به قریش میرساند. رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام و زبیر و مقداد دستور داد تا آن زن را تعقیب کرده و آن نامه را از او بگیرند. ساره در ص:۲۱۱

۱- . یعنی در حالی که مسلمان بودیم، ما را قتل عام کردند. (نک: السیره النبویه ، ج۲، ص۳۹۵؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، ج۲، ص۲۱۳).

میانهٔ راه مکه دستگیر شد و به اجبار نامه را که در لای گیسوانش پنهان کرده بود، تحویل داد. امام علی علیه السلام و همراهانش نیز آن را به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه آوردند و تقدیم کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله گرچه عذر حاطب را پذیرفت، اما از عملکرد او سخت ناراحت شد. خدای متعال نیز در نکوهش رفتار حاطب و عدم تکرار اعمالی از این دست، آیهٔ نخست سورهٔ ممتحنه را نازل کرد.

بعد از این واقعه، سربازان اسلام به سوی مکه رهسپار شدند. این جریان میرفت تا به یک جنگ خونین تبدیل شود که با تدبیر تحسین برانگیز رسول خدا صلی الله علیه وآله به یک روز فراموش نشدنی در تاریخ اسلام، تبدیل شد و شهر مکه بدون جنگ و خونریزی، با عفو و گذشت و انسانیت و جوانمردی و کرامت انسانی، فتح گردید و بت های چوبی و سنگی و خرمایی این شهر رو به اضمحلال ابدی نهاد و برای همیشه به تاریخ پیوست و بانگ رسای «لا اله الا الله» از بام مسجد الحرام و بیت

عتیق به صدا در آمد و فریاد آدم و ابراهیم و اسماعیل و... دیگر بار از بلندای صفا و مروه به گوش جهانیان به طنین آمد و به جای ابوجهل ها و ابولهب ها و ابوسفیان ها، بلال ها و مقدادها و ابوذرها مسند نشین آن دیار الهی شدند.(۱)

۷. جنگ حنین

نمونه آیات:

داستان این غزوه، در ذیل آیات ۲۵ و ۲۶ سوره مبارکه توبه و... بیان شده است:

_ (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ).(۲)

۱- . برای آشنایی بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات آغازین سوره مبارکه ممتحنه؛ واقدی، المغازی، ج۳، ص۸۷۳؛ السیره النبویه، ج۲، ص۳۹۰؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۴۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۳۹؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۰۲ و... .

۲- . توبه/ ۲۵.

ـ خداوند شما را در میدان های زیادی یاری کرد(و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین(نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت(به دشمن) کرده فرار نمودید.

علت وقوع

این آیه، بنا به نوشتهٔ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، در مورد جنگ حنین نازل شده و در واقع، دلیل و سبب وقوع این غزوه است(۱) که در ذیل به آن اشاره میشود:

بعد از فتح مکه و اقامت ۱۵ روزه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این شهر، اداره و امامت در مسجد شهر را به «عتاب بن اسید» و هدایت و ارشاد دینی مردم را به عهدهٔ «معاذ بن جبل» سپرد و خود با

۱۲ هزار رزمنده به سوی قبائل هوازن و ثقیف راه افتاد. مهمترین دلیل وقوع این جنگ این بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از حرکت به سوی فتح مکه این تصمیم را نیز داشت که بعد از این شهر به نظام بت پرستی قبائل اطراف نیز خاتمه دهد و کلمهٔ توحید را در مکه و پیرامون آن گسترش دهد. خبر این تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله به گوش طوایف هوازن و ثقیف رسیده بود. آن ها با فتح مکه توسط مسلمانان، سخت به هراس افتادند و احساس خطر کردند. برای مقابله با مسلمانان به جمع آوری نیرو و ساز و برگ جنگی اقدام نمودند.

در این جا لازم است به آرایش نظامی هردو طرف اشاره گردد:

سپاه اسلام از دو گروه مهم تشکیل شده بود:

الف) ده هزار نفری از مدینه همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله برای فتح مکه آمده بودند که پرچمدارشان امام علی علیه السلام بود.

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۲۸۵.

ب) دو هزار نفر از جوانان قریشی ساکن مکه که بعد از فتح این شهر، به سپاه اسلام پیوسته بودند و در این جنگ شرکت کرده بودند. فرماندهی این گروه را ابوسفیان به عهده داشت.

بدیهی است که نیرویی به این حجم و گستردگی، در آن روزگار کم نظیر و دارای اهمیت فراوان بود. همین کثرت تعداد و فزونی ساز و برگ نظامی، عامل شکست ابتدائی مسلمانان شد. زیرا آن ها در آغاز به زیادی نفرات خود مغرور شدند و از حیل نظامی و کاربرد تاکتیک های نظامی غافل ماندند. نقل شده که وقتی چشمان ابوبکر به این تعداد نیروی آماده نبرد افتاد، با شگفتی گفت: «ما هرگز از کمی نفرات شکست نخواهیم خورد. زیرا نفرات ما چند برابر افراد دشمن است».(۱)

آیه ۲۵ سوره مبارکه توبه، به همین نقطهٔ منفی و اوج بی معرفتی برخی از مسلمانان به

نیروهای غیبی اشاره دارد: «خداوند شما را در میدان های زیادی یاری کرد(و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین(نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت(به دشمن) کرده فرار نمودید.»

سپاه قبایل؛ جنب و جوشی سخت در میان قبائل اطراف مکه بهویژه هوازن، ثقیف و... ایجاد کرده بود. حلقه اتصال این دو تیره، جوان ۳۰ ساله و بی تجربهای بهنام «مالک بن عوف نصری» بود که او را به عنوان فرمانده کل انتخاب کردنده بودند.

۱- . ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۱۴.

علاوه بر این، تیره های بنی هلال، نصر و جشم نیز در این اجتماع مهم نظامی شرکت داشتند. آن ها برای رسیدن به پیروزی اقدامات زیر را انجام دادند:

۱. استفاده از ابزار و حیل جنگی همانند استتار و مخفی کاری و یورش ناگهانی که به اصطلاح امروز، جنگ چریکی و نامنظم میگویند.

۲. آوردن اموال و زنان و فرزندان نظامیان به دنبال خود، به این منظور که جنگجویان بدانند چنانچه در جنگ سستی و کوتاهی کنند، اموال، زنان و فرزندانشان در خطر است. علاوه بر این، از زنان میتوانستند به عنوان نیروی تحریک کننده و تبلیغی استفاده کنند. وقتی دلیل این عمل خطرناک، از فرمانده آنان سؤال شد؛ او در پاسخ گفت:

[نظامیان با این وضعیت] هرگز فرار و عقب نشینی را به مغز خود راه نخواهند داد.(۱) این رفتار فرمانده باعث اعتراض ـ درید بن صمه جشمی ـ که پیرمرد با تجربه و جنگ آزمودهای بود، قرار گرفت. او به کسانی که مالک را به عنوان فرمانده برگزیده بودند گفت: به خدای

کعبه سوگند که مالک برای گوسفند چرانی خوب و مناسب است، نه فرماندهی جنگ!

آنگاه وقتی مالک را به نزد خود فراخواند، علت حضور زنان و فرزندان و اموال نظامیان را جویا شد که او در پاسخ گفت: «با مردان، اموال و زنان و فرزندانشان را آورده ام تا به خاطر دفاع از آن ها، جنگ کنند.»

سرانجام، فرمانده با بیان این جملات، درید کهن سال و با تجربه را خاموش کرد: «تو پیر و سالخوردهای، و دیگر آن عقل و تجارب را که در گذشته داشتی از دست دادهای.»

۱- . واقدی، مغازی، ج۳، ص۸۹۷.

بـدین سان گفت و گوی جدال آمیز بین این دو شخصـیت قبایل بت پرست خاتمه یافت. گام بعدی، به دست آوردن اطلاعات نظـامی هردو سـپاه از یکـدیگر بـود. عبـدالله اسـلمی از طرف پیـامبر صـلی الله علیه وآله بهصورت ناشـناس به کسب اطلاعـات پرداخت. مالـک نیز سه نفر جاسوس به سوی مسـلمانان گسـیل داشـته بود. اخباری که این سه نفر انتقال دادنـد. انـدکی روحیه نیروهـای دشـمن را ویران کرد. مالک برای ارتقای روحیه افرادش از اصل «غافلگیری» اسـتفاده کرد. او بـدین منظور در انتهای درهای که به منطقه حنین ختم میشد، فرود آمد و دستور داد تا سربازانش پشت سنگ ها و صخره ها، و شکاف کوه ها و نقاط مرتفع پنهان شونـد و با آمـدن سپاه اسـلام یکباره بر آن ها یورش برنـد. این ترفنـد عملی شد. در آن سـحرگاه دلهره انگیز که هنوز هوا کاملاًـ روشن نشـده بود؛ گروه خالـد بن ولیـد(بنی سـلیم) در میـان دره گام نهادنـد. ناگهان جنگجویان قبائل هوازن، ثقیف و سـایر قبایل یورش آوردنـد. بارانی از سـنگ و تیر و نیزه و شمشـیر از آسـمان میباریـد. هراس عجیبی در دل مسـلمانان ایجـاد شـد و بیش تر آن هـا بیاختیـار پـا به فرار نهادنـد. در میـان افراد باقی مانـده نیز بی نظمی شدیـدی حاکم شـد. منافقان و مسلمانان اجباری از داخل سپاه اسلام

دست به کـار شدنـد و بـا تبلیغات سوء به تخریب بیش تر روحیه مسـلمانان پرداختنـد. ابوسـفیان یکی از آنان بود که وقتی فرار برخی از مسـلمانان را مشاهـده کرد، گفت: «مسـلمانان تا لب دریا خواهند دوید.» دیگری ادامه داد: «سـحر باطل شد.» سومی و چهارمی و برخی دیگر نیز در آن گیرو دار تصـمیم به قتل پیامبر صـلی الله علیه وآله گرفتند. این روند میرفت تا ریشه اسـلام را از بن برکند که عوامل زیر رقم خورد و سرنوشت جنگ را تغییر داد و مسلمانان را دیگر بار بر دشمنانشان پیروز ساخت. برخی از مهمترین این عوامل عبارتند از:

الف) فداکاری و جانفشانی تعداد اندکی از سپاه اسلام از جمله: شخص رسول خدا ۹، علی علیه السلام، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس و اسامه.

ص:۲۱۶

ب) دعا و جملات بیدار کننده و هشدار آمیز رسول خدا صلی الله علیه وآله که خطاب به مسلمانان اولیه و مدنی تبار فرمود: «یا انصار الله و انصار رسول الله! انا عبدالله و رسوله...» و نیز: «بارالها! حمد و سپاس سزاوار توست و شکایت به درگاه تو میآورم و از تو یاری میخواهم.»

ج) انتشار صدای رسا و تحریک آمیز عباس که زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله را مژده میداد و مسلمانان را چنین به حول محوریت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرا میخواند: «کجا میروید؟ پیامبر صلی الله علیه وآله اینجاست!»

در فرجام این نبرد، سپاه اسلام به پیروزی رسید و بعد از تار و مار ساختن دشمنان، اسیران و غنائم(۱) بسیاری به دست آنان افتاد.(۲)

۸. جنگ تبوک

نمونه آیات:

بخش عمدهای از سوره مبارکۀ توبه در مورد جنگ تبوک نازل شده است. با این توضیح که بخشی از آن پیش از جنگ؛ قسمتی هنگام آمادگی برای جنگ و بخشی نیز پس از مراجعت مجاهدان از میدان جنگ نازل شده است. آیات زیر نمونهای از این موارد است:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَهِ إِلاّ قَلِیلٌ).(۳)

۱- . ۲۴ هزار نفر شتر، ۴۰ هزار رأس گوسفند، چهار هزار وقیه نقره (هر وقیه ۲۱۳ گرم = ۸۹۲۰۰۰ گرم) از جمله این غنائم بود.

۲- . جهت اطلاع بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۱۴؛ واقدی، المغازی، ج۳، ص۸۸۵؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۷۰؛ ابن اثیر،الکامل، ج۲، ص ۲۶۱.

۳- . توبه/ ۳۸.

(لا تَعْتَذِرُوا قَدْ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمانِکَمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَهٍ مِنْکَمْ نُعَذِّبْ طائِفَهً بِأَنَّهُمْ کانُوا مُجْرِمِینَ).(۱)

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ کَرِهُوا أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ).(۲)

تخلف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مومنان) گفتند در این گرما حرکت (به سوی میدان) نکنید، به آن ها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند!

ـ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا وقتی به شما گفته می شود در راه خدا (و برای جهاد) حرکت کنید، سنگین و زمین گیر می شوید؟ آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده اید؟ پس بدانید بهرهٔ زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست.

ـ (بی جهت) عذر و بهانه نیاورید. همانا شما بعد از ایمانتان کافر شدید. اگر از گروهی از شما (به خاطر توبه یا آن که بار اوّل اوست)

درگذریم، گروهی(دیگر) را به خاطر سابقه ی جرمشان کیفر می دهیم.

علت وقوع

این غزوه، از مهمترین و عبرت آمیز ترین حوادث سال نهم هجری است. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل برخی از آیات سورهٔ مبارکه توبه به چگونگی غزوهٔ

۱- . توبه/ ۶۶.

۲- . توبه/ ۸۱.

تبوک و مخالفت منافقان با این جنگ، اشاره کرده و خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در این جنگ به تفصیل آورده(۱) و خاطر نشان کرده است که هیچ یک از سفرها و جنگ های رسول اکرم صلی الله علیه وآله مانند جنگ تبوک دور و سخت نبود. شاید سبب سختی و دشواری آن، این بود که گروهی از مردم شام به منظور سیاحت وارد مدینه شده و شایع کردند که دولت روم تصمیم دارد با لشکری انبوه به جنگ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و مسلمانان بیاید. به دلیل همین مشکلات، رنج ها، عذاب ها و فاصله دور تبوک از مدینه، به سپاهیان اعزام شده در این غزوه «جیش العسره»(۲) گفتهاند.

برای آشنایی با علل وقوع این غزوه؛ قبل از هر چیز، اشارهٔ اجمالی به روم و زمامدارانش لازم است. روم، یکی از دو ابرقدرت آن زمان بود که از آن به روم شرقی یاد میشد. مرکز آن در شهر قسطنطنیه قرار داشت و از آیین مسیح علیه السلام پیروی میکردند. این کشور تنها قدرتی بود که در مقابل امپراتوری ایران تاب مقاومت داشت. و بر اثر جنگ های متعددی که با ایران داشت، تجربیات بسیاری اندوخته بود و با شکست های پیاپی ایران، به عنوان یکه تاز منحصر به فرد

جهان مطرح بود. همین موضوع رومیان را بسیار متکبر و مغرور ساخته بود.

تبوک در واقع نام دژ بلند و استواری در بین راه حجر و شام، در نوار مرزی سوریه کنونی بود که جزء مستعمرات روم به حساب میآمد. هرچه بر عمر حکومت نوپای اسلام در حجاز و مدینه میگذشت، ترس و هراس بیش تر، دولت مردان رومی را فرا میگرفت. برخی از عوامل هراس رومیان از اسلام عبارت بود از:

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص ۲۹۰.

۲- . ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۷۷؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج۷، ص ۱۸۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج۵، ص۴۹۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج۵، ص ۳۶۰؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج۳، ص۴۸۷.

۱. نفوذ و انتشار سریع اسلام در شبه جزیره عربستان و فتوحات مسلمانان در حجاز.

۲. سقوط حکومت مکه که بزرگترین قدرت سیاسی حجاز محسوب میشد.

۳. پیروی اعتقادی و سیاسی سران بزرگ حجاز از تعالیم اسلام و پذیرش آن.

۴. وجود برخی مفاهیم عالی چون: جهاد، شهادت، سعادت، بهشت، ایثار، فداکاری، برادری، احساس مسئولیت که این مفاهیم، تقویت قدرت سیاسی و نظامی مسلمانان را در پی داشتند.

این ترس و هراس آنان میطلبید که حکومت روم نسبت به همسایه جنوبی خود بی تفاوت نباشد و با حملات شکننده، دشمن نو ظهورش را به زانو درآورده و پایه های قدرت خود را استوارتر و استحکام بخشد. با این پندار سپاه روم با تجهیزات کامل در سرحدات کشور اسلامی مستقر شدند و هجوم گسترده به حجاز را در سر میپروراندند. قبایل لخم، عامله، غسان و جذام نیز که از ساکنان مرزهای شام و سوریه بودند؛ به سپاه روم پیوستند و تا نقطهای بهنام «بلقاء» پیشروی کردند. سپاه روم، علاوه بر تجاوز و کنترل این نواحی، به نا امنی و نابسامانی حجاز دامن میزد و برای کاروان های تجاری و بازرگانی حجاز مزاحمت ایجاد میکردند. این مزاحمت ها به گوش رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و تصمیم گرفت با نیروی عظیمی پاسخ این تجاوزات و ناامنی ها را بدهد و سرحدات کشور اسلامی را

حفظ نماید. ولی برای رسیدن به این هدف، مشکلاتی وجود داشت که توفیق حکومت نوپای مدینه را در رسیدن به این هدف، اندک میساخت و مسیر نیل به آن را دشوارتر مینمود. برخی از این مشکلات عبارت بود از:

ص:۲۲۰

۱. همزمانی جنگ با فصل جمع آوری محصولات کشاورزی؛ با توجه به همین نکته بود که برخی از مسلمانان، جمع آوری محصولات خود را بهانه قرار داده، از حضور در جنگ خودداری نمودند.

۲. گرم بودن ایام جنگ که باعث بهانه گیری و عدم حضور برخی از مسلمانان گردید.

۳. برخی به بهانه زن دوستی و زیبایی و فریبندگی زنان رومی و شامی از پیوستن به جنگجویان مسلمان خودداری کردند. «جد بن قیس» از این گونه افراد بهانه جو بود که آیه ۴۹ سوره توبه در مذمت او نازل شد.(۱)

۴. منافقانی که تظاهر به اسلام میکردند و اینک فرصت مناسبی پیدا کرده بودند تا با سخنان هدفدار خود، مردم را از شرکت در جهاد باز دارند. از اینرو خدای متعال به آن ها وعده عذاب جهنم داد.(۲) مهمترین بهانه مخالفت و عدم شرکت آنان در این جنگ، هراس از قدرت سیاسی و نظامی دولت روم بود. آنها کشته شدن و اسارت خود را حتمی دانسته، عدم توان و مقابله مجاهدان اسلام را به خوبی، پیش بینی میکردند.

۵. نقش ویرانگر بقایای بازمانده یهود در مدینه و اطراف آن که به عنوان ستون پنجم دشمن، عمل میکردند. آن ها ضمن جاسوسی به نفع رومی ها، تلاش داشتند تا مسلمانان را از شرکت در جهاد بازدارند. جمعی از آن ها خانه فردی بهنام «سویلم» را مرکزی برای فعالیت ها و جنبش های خود قرار داده بودند که به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله آن خانه توسط «طلحه بن عبیدالله» و

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۲۹۲.

۲- . همان، ص۲۹۳ و ۲۹۴.

یارانش در هنگام انعقاد جلسه به آتش کشیده شد و رعب و هراس شدیدی در دل توطئه کنندگان ایجاد گردید. برای احتیاط از گزند و انتقام توطئه کنندگان، امام علی علیه السلام مجبور شد به سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه بماند و تحرکات و کودتای احتمالی منافقان و یهودیان را خنثی سازد. این، اولین جنگی بود که آن حضرت نتوانست شرکت نماید. البته منافقان برای راندن علی علیه السلام از مدینه و کودتای سیاسی دست به هر تلاشی میزدند، آن ها بدین منظور، شایعه کردند که علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز به دلیل گرمی هوا از شرکت در جنگ سرباز زده است. این شایعه، امام علیه السلام را سخت افسرده و ناشاد ساخت. حضرت خودش را به رسول خدا صلی الله علیه وآله که هنوز به سوی تبوک نرفته بود، رساند و ماجرا را باز گفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله برای خنثی سازی توطئه منافقان خطاب به امام فرمود: «... اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانبی بعدی؛ برادرم! به مدینه باز گرد. زیرا برای حفظ شئون و اوضاع مدینه جز من و تو کسی شایستگی ندارد. تو نماینده من در میان اهل بیت و خویشاوندان من هستی. آیا خشنود نمیشوی که بگویم: مَثَل تو نسبت به من، مَثَل هارون نسبت به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نیست. همان طوری که او وصی و جانشین بلافصل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفهٔ پس از من هستی.»(۱)

۶. فاصله بسیار مدینه تا تبوک از دیگر عوامل دشواری و عدم حضور برخی از مسلمانان در این جنگ بود.

البته با وجود این همه بی میلی ها و بی رغبتی ها از حضور در جنگ، جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله علاقه بسیار به شرکت در جهاد را داشتند،

ولی مرکب و وسیله سفر نداشتند. آن ها از پیامبر صلی الله علیه وآله استمداد طلبیدند تا مرکبی در اختیارشان قرار دهد تا آنان بتوانند در جنگ شرکت کنند. ولی وقتی با جواب منفی حضرت مواجه شدند به گریه افتادند و سرانجام از رفتن به جنگ به علت عدم وسیله سفر باز ماندند. این گروه که در تاریخ به «بکائین» مشهور است؛ به علت همان نیت قلبی هرچند نتوانستند به میدان جنگ بشتابند؛ اما

۱- . ابن سعد، طبقات الکبری، ج۳، ص۱۶؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج۳، ص۶۰۱.

مورد ستایش و تمجید خدای رحمان قرار گرفتند. آیهٔ ۹۲ سورهٔ مبارکهٔ توبه به همین ستایش ها اشاره دارد. به هر صورت، تعدادی از کسانی که قدرت دفاع از کیان اسلامی را داشتند به دلایل فوق نتوانستند در جهاد شرکت کنند. سرانجام ۳۰ هزار مسلمان مجاهد به سمت تبوک رهسپار شدند. آنان بعد از رسیدن به تبوک ناباورانه مشاهده کردند که اثری از سپاه روم نیست. رومیان از شنیدن کثرت و آمادگی سپاه اسلام به لرزه افتادند و با هدف اعلام بیطرفی در قبال تحولات داخلی سرزمین حجاز، پراکنده شده بودند. مجاهدان مسلمان حدود ۲۰ روز در تبوک ماندند.(۱)

مسلمانان بدون تردید در سفر پرماجرای تبوک به هدف عالی خود که پراکنده ساختن سپاه روم بود، رسیدند و با ایجاد رعب و هراس در دل رومیان، و بعد از شور و مشورت، پیروزمندانه به مدینه باز گشتند.(۲)

کتاب نامه

۱ . قرآن کریم با ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی.

۲ . النجاشی الاسدی، ابی العباس احمد بن علی، رجال نجاشی، تحقیق: آیت الله شبیری زنجانی، موسسه النشرالاسلامی، قم المشرفه، ۱۴۱۶ ه_.

۳ . النمری، ابو عمر یوسف بن عبدالبر، الاستیعاب فی تمییز الاصحاب، دار الجیل، بیروت، الطبعهٔ الاولی، ۱۴۱۲ ه_.

۴ . عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، لسان المیزان، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، الطبعهٔ الثانیه، ۱۳۹۰ ه_.

ص:۲۲۳

۱- . واقدی مغازی، ج۳، ص۱۰۱۴.

۲- . برای آگاهی بیشتر با جنگ تبوک، ر : ک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه، طبقات الکبری، ج ۲ ؛ ص ۱۲۵ ؛ المغازی، ج ۳، ص ۹۸۹ ؛ السیره النبویهٔ، ج ۲، ص ۵۱۵ ؛ ابن اثیر ، البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۰ ؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۷

۵ . الـدینوری، ابوحنیفه احمـد بن داود (متوفـای ۲۸۲ ق _ قرن ۳)، اخبـار الطوال، ترجمه: محمود مهـدوی دامغانی، نشـر نی، چهارم، تهران، ۱۳۷۱ ش.

۶ . طوسـی، محمد بن حسن (معروف به شـیخ الطائفه) (۳۸۵ _ ۴۶۰ ق.)، اختیار معرفه الرجال، نجف، مکتبه الحیـدریه، ۱۲۸۰ ق. و نیز چاپ قم، انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.

۷ . ابـن اثیر(متوفـای ۶۳۰ ق = قرن ۷)، عزالـدین بن الاـثیر ابـوالحسن علی بن محمـد الحرزی، اُسـدالغابه فی معرفه الصـحابه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۸ . مفید(متوفای ۴۱۳ ق) محمـد بن نعمان (معروف به شـیخ مفید)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، کنگره شـیخ مفید، اول، قم، ۱۴۱۳ ق.

۹ . عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، (متوفای ۸۵۲ ق. =قرن ۹)، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، دارالکتب العلمیه، اول، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۱۰ . الدمشقی(متوفای ۷۷۴ ق =قرن ۸)، اسماعیل بن عمر بن کثیر، البدایه والنهایه، ابوالفداء، دارالفکر، بیروت،۱۴۰۷ ق.

۱۱.شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی

. تصانیف الشیعه، ج ۴، درالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۲ . ابن هشـام، عبـدالملک بن هشـام الحمیری المعـافری (متوفای ۲۱۸ ق = قرن ۳)، السیره النبویه، تحقیق: مصـطفی السقا و ابراهیم الابیاری وعبدالحفیظ شلبی، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.

۱۳ . ابن اعثم کـوفی، محمـد بن علی (متوفـای ۳۱۴ ق.)، الفتوح، ترجمه: محمـد بن احمـد مسـتوفی هروی(از محققان قرن۶)، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، انقلاب اسلامی، اول، تهران، ۱۳۸۲ ش.

۱۴ . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق.

۱۵ . البلاـذری، احمـد بن بحیی بن جـابر (متوفای ۲۷۹ ق = قرن ۳)، انسـاب الاشـراف، تحقیق: سـهیل زکار و ریاض رزکلی، دارالکفر، اول، بیروت، ۱۴۱۷ ق.

۱۶ . فقیه بحرالعلوم، دکتر محمد مهدی با همکاری دکتر حسین اسلامی، بارگاه آزاد گله، اداره اوقاف و امورخیریه شهرستان ساری، اول، زمستان ۱۳۸۴ ش.

۱۷ . ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (متوفای ۸۰۸ ق = قرن ۹)، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، دارالفکر، دوم، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۱۸ . کتانی، عبدالحی، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه: علی رضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات سمت، قم، پاییز ۱۳۸۴.

۱۹ . طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (متوفای ۳۱۰ ق = قرن ۴)، تاریخ الامم والملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، دوم، بیروت،۱۳۸۷ ق.

۲۰.علی بن ابراهیم قمی رحمه الله (حدود ۳۰۷ ق. = قرن ۳)، تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، دارالکتاب، چهارم، قم، ۱۳۶۷ ش. و

تفاسیر دیگر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه.

۲۱ . قاضی ابرقوه، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی (متوفای ۶۲۳ ق = قرن ۷)، سیرت رسول الله ۹، تحقیق: اصغر مهدوی، خوارزمی، سوم، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۲۲ . طوسی(۳۸۵ _ ۴۶۰ ق.)، الأمالی، قم، انتشارات دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.

۲۳ . الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع (متوفای ۲۳۰ ق = قرن ۳)، طبقات الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، اول، بیروت، ۱۴۱۰ ق.

۲۴ . ابوالفتح محمد بن سید الناس(متوفای ۷۳۴ ق = قرن ۸)، عیون الاثر فی فتون المغازی والشمائل والسیر، تعلیق: ابراهیم محمد رمضان، دارالقلم، اول، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۲۵ . سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، (دو جلد در یک مجلد)، نشرعمار، چهارم، ۱۳۵۱ش.

۲۶ . واقدی، محمد بن عمر (متوفای ۲۰۷ ق = قرن ۳)، کتاب المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، مؤسسه اعلمی، سوم، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۲۷ . قرائتی، محسن، تفسیر نور، انتشارات در راه حق، ۱۳۷۴ ش.

۲۸ . المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای ۳۴۶ ق = قرن ۴)، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: اسعد داغر، دارالهجره، دوم، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۹ . خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مرکز نشر آثار الشیعه، چهارم، قم، ۱۴۱۰ق.

ص:۲۲۵

اسرائیلیات در تفسیر قمی رقیه یوسفی

چکیده

اسرائیلیات در تفسیر قمی(۱) رقیه یوسفی(۲)

در این نوشتار مسأله اسرائیلیات در تفسیر قمی مورد بحث قرار گرفته است. واژه «اسرائیلیات» بر قصه هایی با منشأ یهودی و به طور عام بر اخباری اطلاق می گردد که پایه و اساسی با سوء نیت دارد و برای فاسدکردن عقاید مسلمانان وارد تفسیر و حدیث شده است.

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نیز گاه در لابه لای داستانهای انبیا علیهم السلام روایاتی از این دست مشاهده می شود که منشأ آنها را به وضوح در منابع یهودی یا تفاسیر متأثر از اسرائیلیات می توان مشاهده کرد. اما صرف وجود چنین روایات جعلی در تفسیر قمی به هیچ وجه نشان دهنده صدور آنها از شخص علی بن ابراهیم نیست، چرا که در انتساب این تفسیر به شیخ قمی تردیدهای جدی وجود دارد.

ص:۲۲۶

۱- . قبل از هر چیز این نکته لازم است که گرچه ما با محتوای این مقاله موافق نیستیم، والعهده علی مؤلفها، اما چون بیانگر یک دیدگاه علمی است به چاپ آن اقدام شد.

۲- . کارشناس ارشد علوم قرآن، دانشگاه الزهرا سلام الله علیها.

گفتنی است که قصه ها و روایات اسرائیلی با سیاق آیات قرآن، مبنی بر مدح انبیا علیهم السلام و عقاید اسلامی از جمله مسأله عصمت رسولان الهی ناسازگار است. در طی این نوشتار به هفت مورد از اسرائیلیات موجود در تفسیر قمی پرداخته

شده است و سپس با استناد به آیات و روایات و نیز شواهد و براهین عقلی و منطقی، مورد نقد و ارزیابی قرار گرفتهاند.

واژگان کلیدی: «تفسیر، تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، اسرائیلیات.»

معناشناسی اسرائیلیات

اسرائیلیات، جمع «اسرائیلیه» به معنی داستان یا افسانه ای است که منشأ اسرائیلی دارد و سلسله سند داستان به چنان منشأیی ختم شود، اعم از شخص یا کتاب. خود کلمه «اسرائیلی» منسوب به «اسرائیل» است که لقب یعقوب پیامبرمی باشد و یهودیان چون به او منتسباند به «بنی اسرائیل» مشهورند.(۱)

دکتر «رمزی نعناعه» معتقد است که واژه «اسرائیلیات» از جمله اصطلاحاتی است که تنها در آثار محدّثان و اندیشمندان متأخر دیده می شود و متقدمان آن را بهکار نبردهاند.(۲)

لفظ اسرائیلیات گرچه ظاهراً بر قصه هایی دلالت می کند که اصلاً از منابع یهودی اخذ شده و علمای تفسیر و حدیث، آن را استعمال کردهاند، لیکن آن را گسترده تر و فراگیرتر از قصههای یهودی دانستهاند.

در اصطلاح علما، اسرائیلیات به افسانه های کهن اطلاق می شود که از یهودیان یا مسیحیان و امثال آنها سرچشمه گرفته و

۱- . تفسیر و مفسّران، ج۲، ص ۷۰.

۲- . الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، صص ۷۳-۷۲.

اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داده است. البته برخی مفسّران و محدّثان آن را توسعه داده و به تمام اخبار بی پایه و اساسی اطلاق کردهاند که دشمنان اسلام، اعم از یهود و سایرین آنها را با سوءنیت و غرض ورزی خاصی جعل کرده و برای فاسد کردن عقاید مسلمانان، این مجعولات را

وارد تفسیر و حدیث نموده اند.(۱)

از جمله عواملی که باعث پیدایش و نفوذ روایات اسرائیلی در فرهنگ اصیل اسلامی شده است می توان به مواردی همچون ارتباط مسلمانان با اهل کتاب، عظمت علمی اهل کتاب، وجوه اشتراک متون دین یهود با قرآن کریم و اسطوره گرایی و حس کنجکاوی مسلمانان اشاره نمود.(۲)

با مراجعه به کتب تاریخ، سیره، حدیث و تفسیر این مطلب به دست می آید که مراجع اصلی پخش اسرائیلیات در جوامع اسلامی هفت نفرند: عبدالله بن سلام، تمیم بن اوس داری، کعب الاحبار، عبدالله بن عمرو بن عاص، ابوهریره، وهب بن منبه و محمد بن کعب قرظی. البته نفر هشتمی نیز بر آنان افزودهاند که: ابن جریج است.(۳)

اسرائیلیات در تفسیر قمی

اشاره

«ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» متوفای ۳۲۹ هـ.ق، از مشایخ بزرگ حدیث و یکی از مشایخ ثقه الاسلام کلینی بود که به کثرت تألیف و فزونی دانش شهرت دارد و مورد اعتماد اعلام و بزرگان اهل حدیث است.

نجاشی دربارهٔ او می گوید: «ثقه، ثبت، مورد اعتماد و راست عقیده است». روایات او تنها درکتب اربعه به هفت هزار و صد و چهل حدیث می رسد که ص:۲۲۸

۱- . الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، ص ۲۰-۱۹.

۲- . پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ص ۸۲.

۳- . تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۸۴.

بیشتر آن (شش هزار و دویست و چهارده مورد) از طریق پدرش می باشد.(۱)

گفتهاند که علی بن ابراهیم کتابی در تفسیر داشته است، ولی در اینکه آیا این تفسیر که اکنون به او منتسب و به نام او شهرت یافته، همان تفسیر است یا نه، جای تردید می باشد و شواهدی در دست است که نشان میدهد این تفسیر،

از شخص دیگری است و تنها به نام او شهرت یافته که علت آن نیز روشن نیست.(۲)

این تفسیر چنین آغاز می شود: «حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال: حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم...». گویندهٔ «حدثنی...» نامشخص است. علامهٔ معاصر، سید موسی شبیری زنجانی احتمال می دهد که وی، علی بن ابی حاتم قزوینی باشد که همواره از ضعفا روایت می کند و آنان قریب ۲۵ نفرند که همگی در اسناد این تفسیر قرار گرفته اند.

میزان اعتبار «ابوالفضل علوی» در کتب رجالیه مهمل است و شناخته شده نیست. احتمال می رود که او یکی از شاگردان علی بن ابراهیم باشد که اصل تفسیر را از او فرا گرفته و از اوایل سوره آل عمران، از تفسیر «ابوالجارود» بهره گرفته و برای تکمیل، تفسیر علی بن ابراهیم را هم به آن در آمیخته است. او از دیگران نیز بهره جسته و از این راه به تفسیر خود مطالبی افزوده است.

باری این تفسیر که به صورت کنونی در آمده است آمیخته ای است از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابوالجارود زیدی مذهب و روایات دیگران، لذا انتساب آن به علی بن ابراهیم قمی ارزش سندی ندارد.(۳)

باید گفت که اعتماد امامیه به تفسیر علی بن ابراهیم دلالت بر اعتماد آنها به این کتاب و واضع آن ندارد، چرا که روایاتی که از علی بن ابراهیم در تفسیر ص:۲۲۹

۱- . معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۹۳.

۲- . تفسیر و مفسران، ج۲، ص۱۸۴.

۳- . همان.

آیات نقل شده، تنها در این کتاب گرد نیامده است.(۱)

یکی از ایرادهایی که به تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی وارد است وجود برخی روایات ناهمگون و سست و خرافی است که گاه در لا به لای

داستانهای انبیا دیده می شود که بدون نقد یا اظهارنظر در مورد صحت و سقم آنها نقل شده است. انتساب اینگونه روایات جعلی که اغلب جزء اسرائیلیات شمرده شدهاند، به علی بن ابراهیم قمی به هیچ وجه ثابت نیست و به اعتقاد صاحبان فن، نسخه اصلی این تفسیر که اکنون در دست ما نیست عاری از این گونه روایات مجعول بوده است.

به هر ترتیب، تفسیر دو جلدی مذکور، در ردیف تفاسیری قرار گرفته که به نقل اسرائیلیات در قصههای قرآن کریم شهرت یافته اند.

یکی از جلوه های زیبا و اعجازگونه قرآن کریم، قصه ها و حکایتهای آن است. اثر شگرف داستانها بر روح و روان آدمی و نقش برجسته آنها در رشد و هدایت انسان باعث شده تا بخشی از آیات الهی به بیان داستانها و سرگذشت پیشینیان اختصاص یابد. در میان قصههای قرآن نیز داستانهای انبیا از جلوه ای خاص برخوردار است. هدف نهایی قرآن کریم از بیان سرگذشت رسولان الهی، معرفی الگو برای طالبان حقیقت و رهنمون شدن به عبرتها و درسهای اخلاقی و تربیتی است.

به دلیل همین نقش و تأثیرگذار داستانها بود که افسانه پردازان هوا پرست کوشیدند تا با مخدوش کردن آن چهره های درخشان، چراغ هدایت را خاموش ساخته، مردم را از پیروی ایشان باز دارند. متأسفانه باید اعتراف کرد که این توطئه چینی ها بی تأثیر نبود و علاوه بر نفوذ در برخی تفاسیر فریقین، در زوایای ص:۲۳۰

۱- . المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص۳۳۱.

ذهن برخی عوام نیز جای گرفته است. بنابراین زدودن آثار چنین روایات مجعولی از ساحت مقدس انبیای عظام، از جمله رسالت های خطیر عالمان و اندیشمندان جهان اسلام در گذشته و حال می باشد.

در ادامه به نمونه هایی از موارد اسرائیلیات در تفسیر منسوب به قمی و نقد و بررسی آنها می پردازیم:

۱. داستان خلقت حوّا علیها السلام

شیخ قمی در ذیل آیات ۳۰ تا ۳۷ بقره، حدیثی را از پدرش از حسن بن محبوب از امام باقر علیه السلام آورده که می فرماید: «... خدا همسر آدم علیه السلام را از پایین ترین دنده استخوان او آفرید»(۱). همچنین در جاهای دیگر از جمله آیه نخست سوره نساء و آیه ۵۴ سوره فرقان، مضمون این حدیث را نقل کرده است. البته مصحّح محترم کتاب، در ذیل آیه ۵۴ سوره فرقان، چنین برداشتی از آیه را موافق با عقاید اهل سنت دانسته که بر اساس تقیه صادر شده است.(۲)

نقد و بررسی

بسیاری از مفسّران در تفاسیر خود، این گونه احادیث را مورد انکار قرار دادهاند. از جمله علامه طباطبایی می فرماید: «اینکه در بعضی از تفسیرها آمده که مراد از آیه مورد بحث این است که همسر آدم از بدن خود او درست شده، صحیح نیست هر چند که در روایات آمده که از دنده آدم خلق شده لیکن از خود آیه استفاده نمیشود و در آیه چیزی که بر آن دلالت کند وجود ندارد».(۳)

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۴۵.

۲- . همان، ج۲، ص۱۱۵.

۳- . تفسیر المیزان، ج۳، ص۲۱۶.

ایشان در جای دیگر می فرماید: «روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده این موضوع را تکذیب می کند... اگر چه ممکن است آن را حمل بر این کنیم که منظور، خلقت از باقی ماندهٔ گل آدم است منتها آن قسمتی که کنار دنده های او قرار داشته است.»(۱)

مفّسر دیگری در این باره می نویسد: «اینکه

گفته شده حوّا از استخوان آدم خلق شده گرچه شایع است، اما مصدر صحیحی نمیتوان برای آن یافت و حدیثی هم که در این باره آوردهاند قابل اعتماد نیست و اگر هم آن را صحیح بدانیم باید گفت مقصود از آن، اشاره به مساوات و عدم تفاوت زن و مرد در خلقت است».(۲)

همچنین فخر رازی می گوید: «اعتقاد آنها که می گویند تعداد استخوانهای سینه چپ مرد در مقایسه با استخوانهای سینه راست او کمتر است، سخنشان بیشتر به غیب گویی شباهت دارد [تا حقیقت] چرا که امور حسی و تشریحی آن را تکذیب می کند».(۳)

آیت الله مکارم از آیات مربوط به خلقت حوّا رفع ابهام نموده و چنین می نویسد: در ذیل **(و خَلَقَ منها زَوجَها)**(۴) این جمله که می گوید که همسر آدم از او آفریده شد. بعضی از مفسّران از این تعبیر چنین فهمیدهاند که همسر آدم، حوّا از بدن آدم آفریده شده، ولی با توجه به سایر آیات قرآن، هرگونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود و معلوم می شود که منظور از آن، این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید [نه از اعضای او] همچنان

۱- . همان، ج۱، ص۱۹۵.
۲- . تفسیر الکاشف، ج۱، ص۸۵.
۳- . التفسیر الکبیر، ج۱۵، ص۸۹.
۴- . نساء /۱.

که در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم: (و مِن آیاتِه اَن خَلَقَ لکم مِن أنفُسِکم أزواجاً لِتَسکنُوا اِلیها).(۱)

در روایات بسیاری تصریح شده که آفرینش آدم علیه السلام از اجزای خود او نبوده، بلکه از باقی مانده گل آدم صورت گرفته است. از جمله شیخ طوسی در «التبیان»، روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند که خداوند، حوّا را از باقی مانده گل آدم علیه السلام آفرید.(۲)

در حدیثی از «زراره» آمده که می گوید: «از امام صادق علیه السلام در مورد خلقت حوّا سؤال شد. سائل عرضه داشت گروهی نزد ما هستند که می گویند خداوند عزوجل، حوّا را از آخرین دنده های چپ آدم علیه السلام آفرید. آیا این گفتار صحیح است؟ حضرت فرمود: «خدا منزه است از این گفتار. گویندگان این کلام آیا معتقدند خدا قدرت نداشت همسر آدم را از غیر دنده او بیافرینند؟ این قائلین با کلامشان، راه را برای سخن چینی اهل تشنیع باز و هموار نمودهاند و در واقع با این سخنانشان معتقدند که جزئی از آدم با جزء دیگرش ازدواج نموده. چه شده ایشان را که چنین میگویند؟ خدا میان ما و آنها حکم کند».(۳)

ریشه این روایات جعلی را می توان در تورات پیدا نمود. در سفر تکوین آمده است: «و خداوند خواب گرانی بر آدم مستولی گردانید که خفت. پس یکی از استخوانهای پهلویش را گرفت و گوشت را در جایش پر کرد و خداوند از استخوانی که از پهلوی آدم گرفته بود، زنی ساخت و او را به آدم آورد و آدم گفت که حال این استخوانی از استخوآنهایم و گوشتی از گوشتم می باشد پس به این «نساء» گفته شود زیرا که از انسان گرفته شده است. به این ص:۲۳۳

۱- . تفسیر نمونه، ج۳، ص۲۴۵.

۲- . التبیان فی التفسیر القرآن، ج۳، ص۱۰۰-۹۹ و کتاب التفسیر، ج۱، ص۲۱۶.

۳- . علل الشرایع، ج۱، ص۷۹.

سبب مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده و به زنش متصل می شود و یک گوشت می شوند»(۱).

۲. افسانه شرک آدم و حوّا علیها السلام

صاحب تفسیر قمی در ذیل آیه ۱۸۹ اعراف:

(هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحًا لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ).

حدیثی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هنگامی که حوّا از آدم باردار شد و فرزند در شکمش حرکت کرد به آدم گفت در شکم من شیء متحرکی است. آدم به او گفت: آنچه در شکم توست نطفه من است که در رحم تو مستقر شده و خدا از آن، انسانی خلق می کند تا ما را با آن امتحان کند. پس ابلیس نزد حوّا آمد و پرسید: در چه حالی هستی؟ گفت: باردار هستم و در شکمم فرزندی از آدم است که حرکت می کند. ابلیس به او گفت: اگر اسم او را عبدالحارث بگذاری غلامی خواهی زایید که باقی می ماند و زندگی خواهد کرد و اگر نام او را عبدالحارث نگذاری، شش روز بعد از این که او را زاییدی خواهد مرد. حوّا آنچه را از ابلیس شنیده بود به آدم خبر داد. آدم به او گفت: خبیث نزد تو آمده از او قبول نکن. من امیدوارم که برای ما باقی بماند. اما بر خلاف آنچه تصور می کرد شد. پس سخنان ابلیس در نفس آدم نیز تأثیر گذاشت. وقتی حوّا او را زایید شش روز بیشتر زنده نماند و مرد. پس به آدم گفت: آنچه حارث (ابلیس) به ما گفت اتفاق افتاد و درباره سخن ابلیس به ص:۲۳۴

۱- . کتاب عهدین، سفر تکوین، فصل ۲: ۲۴-۲۱.

شـک افتادنـد. پس طولی نکشـید که حوّا دوبـاره بـاردار شـد. ابلیس نزد او آمـد و گفت: ... آنچه در شـکم توست مثل فرزند چهارپایان و شتر و گاو و گوسـفند است. حوّا به سـخنان ابلیس تمایل پیـدا کرد و این خبر را به آدم رسانـد و او نیز تحت تأثیر قرار گرفت و دعا کردنـد که خـدا فرزنـد صالحی به آنها بدهد و فرزند حیوانات نباشد. بار دیگر ابلیس به نزد حوّا آمد و او را تهدیـد کرد که اگر می خواهی فرزنـد چهارپایان نزایی و برایت باقی بماند نام او را عبدالحارث بگذار و حوّا قبول کرد. ابلیس گفت: به آدم نگو مگر این که ابتـدا نام او را عبدالحارث بگذاری و از او نصـیبی برای من قرار دهی. حوّا چنین کرد و خبر آن را به آدم داد و آدم نپذیرفت وقتی فرزند متولد شد هر دو

خوشحال شدند چون از فرزندان انعام نبود و روز ششم هم نمرد و آنها در روز هفتم نام او را عبدالحارث گذاشتند».(۱)

نقد و بررسی

مضمون این روایت را برخی مفسّران از جمله طبری در تفسیر خود و سیوطی در الدر المنثور نقل کردهاند. اکثر این روایات از «سمره بن جندب» نقل شده که از دروغ گویان و کذابان مشهور بود(۲).

همچنین در«الـدر المنثور» از قتاده و حسن بصری و او نیز از سـمره بن جنـدب از رسول خدا ۹، نقل شـده است، در حالیکه به اذعان محققین، حسن بصری هر گز «سمره» را ملاقات نکرده و از وی چیزی نشنیده، لذا چنین حدیثی مرسل است(۳).

۱- . تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۵۲-۲۵۱.

۲- . شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۳۶۱.

۳- . البیان، ج۵، ص۵۵.

علامه طباطبایی رحمه الله پس از نقل این داستان می نویسد: «ولیکن این احادیث، جعلی و از دسیسه هایی است که اسرائیلی ها در روایات ما وارد کردهاند».(۱)

وی در ادامه می افزاید: «در برخی تفاسیر از معصومین علیهم السلام روایت شده که فرمودهاند: «شرك ایشان، ترک در اطاعت بود نه شرک در معصیت»(۲) و ظاهر این روایت این است که جاری مجرای همان احادیث موضوعه است و حال این هم، حال همانها است. برای اینکه مگر اطاعت با عبادت فرق دارد آن هم اطاعت و عبادت ابلیس».(۳)

قرطبی در این باره می گوید: «حضرت آدم و حوّا یک بار اثر ناگوار تبعیت از وسواسِ ابلیس را تجربه کردند و همین کافی بود که تا ابد از آن

ملعون پرهیز کنند، چرا که به فرموده پیامبر ۹: مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود».(۴)

علامه طباطبایی رحمه الله در ادامهٔ رفع ابهام از آیه، بعد از این که منظور از آیه را بیان حال ابوین از نوع بشر می داند، می گوید: «مویِّد این معنایی که برای آیه ذکرکردیم ذیل خود آیه است که می فرماید: (فتعالیَ اللهُ عمّا یُشرِکون) چون اگر مقصود از «نفس و زوج آن» ــ که در صدر آیه بود ــ دو نفر معیّن از افراد انسان؛ مثلاً از قبیل آدم و حوّا باشد، حق کلام این بود که در ذیل آیه بفرماید: «فتعالی الله عما اشرکا» و یا بفرماید «عن شرکهما». علاوه بر این! خدای تعالی بعد از آیه مورد بحث، آیات دیگری قرار داده که همه، شرك را مذمت و مشرکین را توبیخ می کند و مخصوصاً ظاهرآنها این است که منظور از شرك در آنها، پرستیدن غیر خداست و حاشا که آدم صفی الله غیر خدا را پرسیده باشد با اینکه خداوند خودش تصریح کرده به اینکه آدم را برگزیده و هدایت فرموده و نیز خودش تصریح کرده به اینکه هر که را که او هدایت کند دیگر گمراهی در او راه ندارد و چه گمراهی بالاتر از پرستیدن غیر خداست؟».(۵)

۱- . تفسیر المیزان، ج۸، ص۴۹۳.

۲- . کتاب التفسیر، ج۲، ص۴۳.

۳- . همان.

۴- . الجامع الاحکام القرآن، ج۷، ص۳۳۸.

۵- . تفسیر المیزان، ج۸، ص۴۸۹.

اما عجیب تر از همه این است که حدیث جعلی مزبور، متضمن معجزه یا کرامت شیطان است که با نام گذاری این فرزند به نام او، به خلاف فرزندان گذشته، زنده ماند. و بسیار جای تأسف است که بعضی از مفسّران گذشته، تحت تأثیر این گونه احادیث مجعول قرار گرفته و آن را به عنوان تفسیر آیه ذکر کردهاند.(۱)

۳. داستان حضرت یوسف علیه السلام

در تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف علیه السلام (ولقد هَمَّت بِه و هَمَّ بها

لَولاـ اَن رای بُرهانَ ربّه) چنین آمده است: «پس همسر عزیز برخاست و درها را بست و هنگامی که برای گناه آماده شدند یوسف، صورت یعقوب را در گوشه اتاق دید که انگشتش را می گزد و میگوید: ای یوسف! نام تو در آسمان در بین پیامبران نوشته شده و می خواهی در زمین جزء زناکاران نوشته شوی؟ پس [یوسف] دانست که خطا و تعدی کرده است» در ادامه حدیثی را از امام صادق علیه السلام بیان کرده که فرموده است: «زمانی که به هم متمایل شدند زن برخاست و پارچه ای را روی بتی که در اتاق بود انداخت یوسف علیه السلام به او گفت چه می کنی؟گفت: بر روی این بت، پارچه ای انداختم تا ما را نبیند من از او شرم دارم. یوسف علیه السلام گفت: تو از بتی که نمیشنود و نمیبیند شرم می کنی و من از پروردگارم شرم نکنم؟ پس به طرف در دوید و...»(۲).

۱- . تفسیر نمونه، ج۷، ص۵۴.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۳۴۳-۳۴۲.

تفسیر طبری مضمون این روایت را از ابن جریح از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل کرده و(۱) «دُرّ المنثور» نیز آن را به نقل از «وهب بن منبه» آورده است.(۲)

نقد و بررسی

علامه طباطبایی رحمه الله پس از ذکر روایتهای جعلی مربوط در این زمینه می نویسد: «این روایات و نظائرش، روایاتی است که حشویه و جبریه که دینی جز دروغ بستن به خدا و انبیائش ندارند جعل نموده و یا دنباله اش را گرفتهاند. و اهل عدل و توحید بحمدالله عقایدی که بتوان بدان خرده گرفت ندارند. آری اگر از یوسف علیه السلام کوچک ترین لغزشی سرزده بود، قرآن کریم از آن خبر می داد و از توبه و استغفارش یاد می کرد. همچنان که

لغزش آدم و داوود و نوح و ایوب و ذی النون علیهم السلام و توبه و استغفار ایشان را نقل کرده است، درباره یوسف علیه السلام می بینیم که جز ثنا و مدح چیزی نگفته و در مقام ثنایش او را مخلص خوانده است».(۳)

آیت الله مکارم نیز در تفسیر نمونه بعد از ذکر این داستانها می گوید: «این گونه روایات که هیچ سند معتبری ندارد به روایات اسرائیلی می ماند که زاییده مغز انسانهای کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیا را درک نکرده اند».(۴)

در روایات وارده از معصومان علیهم السلام این گونه احادیث جعلی مورد انکار قرار گرفتهاند. امام رضا علیه السلام در جواب مأمون درباره این گونه احادیث فرمود: «یوسف علیه السلام، معصوم بود و فرد معصوم نه گناهی را قصد می کند و نه آن را مرتکب می شود».(۵)

۱- . جامع البیان، ج۷، ص۲۴۰.

۲- . الدر المنثور، ج۴، ص۱۴.

۳- . تفسیر المیزان، ج۱۱، ص۱۷۹.

۴- . تفسیر نمونه، ج۹، ص۳۷۴.

۵- . تفسیر نور الثقلین، ج۲، ص۴۱۹.

متأسـفانه برخی مفسّـِران به توجیه احادیث ساختگی در این باب پرداخته انـد. از جمله «بغوی» پس از نقل روایات جعلی بسـیار در ذیل داسـتان یوسف علیه السـلام می نویسد: «برخی متأخران گمان داشته اند این امر ــ قصد مراوده یوسف با همسر عزیز ــ به هیچ وجه مناسب شان انبیا نیست در حالیکه این قول [قصد مراورده یوسف] سـخن پیشـینیان و متقدمان این امّت است و آنها آگاه تر از این بودنـد که بخواهنـد درباره انبیا سـخن بـدون دلیل و مـدرک بگویند».(۱) طبری نیز به چنین قولی متمایـل شـده است.(۲)

علامه طباطبایی رحمه الله در پاسخ می گوید: «از کسانی که زیر بار این گونه حرفهای گوناگون و جعلیات

یهودیان و هر روایت ساختگی می رونـد هیچ بعید نیست زیرا همین ها هسـتند که به خاطر پاره ای روایات مجهول الهویه، جدّ یوسف علیه السـلام؛ یعنی ابراهیم خلیـل و همسرش ساره علیهما السـلام را متهم می کننـد. آری چنین کسانی باکی ندارنـد از اینکه نبیره؛ ابراهیم علیه السلام یعنی یوسف علیه السلام را درباره همسر عزیز متهم سازند.»(۳)

علامـه همچنین درباره «برهان» در «لولا اَن رای برهان ربه» چنین می نویسـد: «و اما برهانی که یوسف علیه السـلام از پروردگار خود دیـد هر چنـد کلامـ مجیـد خـدای تعالی کاملاً آن را روشن نکرده که چه بوده، لکن یکی از وسایل یقین بوده که با آن، دیگر جهل و ضلالتی باقی نمانده... و این همان برهانی است که خدا به بندگان مخلص خود نشان می دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشـهود و دیدنی است که نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسـلیم می شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمیکند.»(۴)

۱- . معالم التنزیل، ج۲، ص۲۸۴.

۲- . جامع البیان، ج۱۲، ص۱۱۰.

۳- . تفسیر المیزان، ج۱۱، ص۲۰۰.

۴- . همان، ص۲۰۱.

شیخ طوسی نیز در تفسیر التبیان در این باره می فرماید: «همهٔ این چیزها [یی که درباره برهان ذکر کردهاند از جمله انداختن پارچه بر روی بت و...] غیر صحیح است، چرا که مقتضای آن (الالجاء) زوال تکلیف است و اگر چنین بود یوسف علیه السلام بهخاطر امتناعش از فاحشه، مورد مدح و ثواب نبود و با وصف خدا در مورد او «انه صرف عنه السوء و الفحشاء» و «انه من عباده المخلصین» تنافی داشت... . جایز است که رؤیت برهان به معنی علم باشد و منظور از برهان همان است که خداوند، یوسف علیه السلام را بر تحریم آن فعل آگاه کرد و اینکه هر کس آن را انجام دهد، مستحق عذاب خواهد بود»(۱)

۴. داستان ایوب نبی علیه السلام

مؤلف تفسیر قمی در ذیل آیه ۴۱ سوره ص (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) در مورد بیماری ایوب علیه السلام روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند از جمله «... پس ابلیس در بدن او دمید و از سرتاپایش را زخم فرا گرفت و بعد از آن، مدتی طولانی باقی ماند و حمد و شکر الهی می کرد تا اینکه در بدنش کرم افتاد و از بدنش خارج می شد پس آن را می گرفت و می گفت به جایگاهت که خدا تو را از آن آفریده برگرد. تا اینکه اهل قریه او را بیرون کردند و در زباله دانی در خارج شهر رها کردند...»(۲).

ص:۲۴۰

۱- . التبیان، ج۶، ص۱۲۴.

۲- . تفسیر القمی، ج۲، ص ۲۴۰.

همچنین درباره لب به شکایت گشودن ایوب علیه السلام چنین می نویسد: «گفت: خدایا تو می دانی که هرگز دو امری که در یکی از آنها طاعت تو باشد بر من عارض نشده، مگر اینکه سخت ترین آنها را برگزیدم. آیا حمد و سپاس تو را به جای نیاوردم؛ آیا بر تو سجده نکردم؟ پس از ابر صدا برخاست صدایی که با ده هزار زبان سخن می گفت که ای ایوب! چه کسی تو را به این پایه از بندگی رساند؟ در حالیکه سایر مردم از آن غافل و محرومند؟... آیا بر خدا منت می نهی؟ چیزی که خود، منّت خداست بر تو؟ ایوب مشتی از خاک برداشت و در دهان خود ریخت و گفت: پروردگارا: منّت همگی از توست و تو بودی که مرا توفیق بندگی دادی».(۱)

نقد و بررسی

در این باره میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) آنچه در مورد بیماری نفرت انگیز ایوب علیه السلام

در برخی تفاسیر وارد شده توسط علما و مفسّران شیعه مورد طعن و انتقاد قرار گرفته است. از جمله صاحب تفسیر نمونه بعد از نقل این داستان می نویسد: «بدون شک چنین روایتی مجعول است هر چند در لابه لای کتب حدیث ذکر شده باشد، زیرا رسالت پیامبران ایجاب می کند که مردم در هر زمان بتوانند با میل و رغبت با آنها تماس گیرند و آنچه موجب تنفر و بیزاری مردم و فاصله گرفتن افراد از آنها می شود، خواه بیماریهای تنفر آمیز باشد و یا عیوب جسمانی و یا خشونت اخلاقی در آنها نخواهد بود، چرا که با فلسفه رسالت آنها تضاد دارد».

۱- . همان، ص ۲۴۱.

وی در ادامه با استناد به آیه (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ).(۱) می گوید: «این آیه دلیل بر آن است که پیامبر نباید چنان باشد که از اطرافش پراکنده شوند».(۲)

سید مرتضی در این باره می گوید: «چگونه می توان به روایت چنین افرادی که عقلشان تا این حد تنزل یافته که این کفریات و موهومات را پذیرفتهاند اعتماد کرد؟ البته ما منکر آن نیستیم که آن حضرت به بیماریهای سخت و سایر مصیبتها گرفتار آمد. آنچه مورد انکار ما است، انزجار و تنفر قوم ایوب علیه السلام از وی به دلیل بیماریهای مشمئز کننده و نفرت آور است چرا که این امر با فلسفه رسالت انبیا سازگار نیست».(۳)

امام صادق علیه السلام در ضمن روایت مفصلی می فرماید: «بیماری ایوب علیه السلام کوچک ترین تأثیری در قیافه و چهره و سایر اعضای وی ننهاده و در او مایه های تنفر و انزجار پدید نیاورده بود».(۴)

برخی محققان معتقدند بیماریهایی که ایوب علیه السلام

به آنها مبتلا شد از جمله امراضی بوده که اثر آن بر پوست آشکار نمیشده است. مانند روماتیسم و امراض مفاصل و استخوان و از این قبیل. مویّد آن هم این است که وقتی به اذن الهی چشمه ای جوشید و ایوب علیه السلام خود را در آن شستشو داد، این بیماری ها از وجودش رخت بر بست. امروزه نیز بسیاری از بیمارانی که به این نوع از امراض مبتلا می شوند به وسیله چشمه های آب گرم شفا می یابند.(۵)

۱- . آل عمران/ ۱۵۹.

۲- . تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۳۰۳.

۳- . تنزیه الانبیاء، ص۹۳-۹۲.

۴- . بحارالانوار، ج۱۲، ص۳۴۹-۳۴۸.

۵- . الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص۲۸۱.

در جهت رفع ابهام از آیه (اِنّی مَسَّنِیَ الشیطان...) گفته شده دخالت شیطان در کار ایوب علیه السلام بدین قرار بود که وقتی مرض او شدت یافت به طوری که مردم از او دوری می کردند، شیطان در دل آنان وسوسه کرد که آن جناب را پلید پنداشته و از او بدشان بیاید و نیز به دلهایشان انداخت که او را از شهر و از بین خود بیرون کنند و حتی اجازه آن را ندهند که همسرش بر آنان وارد شود که ایوب از این بابت سخت متأذی شد به طوری که در مناجاتش هیچ شکوه ای از دردهایی که خدا بر او مسلط کرده بود نکرد، بلکه تنها از این شیطنت شیطان شکوه کرد که او را از نظر مردم انداخته است.(۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره می خوانیم: «ایوب بدون انجام گناهی دچار بلا گردید و استقامت ورزید تا اینکه مورد سرزنش قرار گرفت و پیامبران بر شماتت صبر نمیکنند».(۲)

اما ردّ پای این مجعولات در مراجعه به کتب عهدین نمایان می شود. در کتاب ایوب در فصل دوم آمده: «و خداوند به شیطان گفت که اینک در دست تو باشد جز اینکه جانش را نگاه داری و شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا

تا فرق سرش به دمل مضر زد و او برای خود سفالی را گرفت تا آنکه به آن خویشتن را بخارد در حالتی که میان خاکستر می نشست».(۳)

ب) در باب احادیث ساختگی در مورد شکوه ایوب علیه السلام از مشکلاتش، گفتنی است که این روایات با سیاق آیات قرآن کریم در تضاد است. آنجا که می فرماید: (وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ).(۴)

۱- . مجمع البیان، ج۸، ص۷۴۵.

۲- . علل الشرایع، ج۳، ص۷۵.

۳- . کتاب مقدس، باب ایوب، فصل ۲ ص۹-۶.

۴- . ص / ۴۴.

آیت الله مکارم در این باره می نویسد: «در آیهٔ چهل و یکم سوره ص می خوانیم: (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ). ملاحظه می شود که ایوب به هنگام دعا برای رنج و مشکلات خود، نهایت ادب را در پیشگاه خدا بهکار می برد و هرگز بیماری خود را به خدا نسبت نمیدهد بلکه می گوید: شیطان مرا به رنج و عذاب [رنج حاصل از شماتت مردم] افکنده است. قرآن کریم در جای دیگر دعای ایوب را اینگونه نقل می کند: «من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی»(۱) یعنی حتی نمیگوید مشکلم را بر طرف فرما. زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند»(۲).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ایوب در هیچ یک از بلاهایی که بر وی نازل شده بود از خداوند طلب عافیت نکرد»(۳) و به گفته ابن عباس، اساساً ایوب علیه السلام را بدین خاطر به این نام خواندهاند که او در همه حال (فقر و غنا و بیماری و سلامت) به سوی پروردگار خویش بازگشت و اِنابه می کرد»(۴).

مطابق نقل برخی تفاسیر در مدت بیماری ایوب علیه السلام، از اطراف و اکناف بیمارانی می آمدند و

از وی می خواستند تا برای آنها دعا کند و به دعای او خدا آنها را شفا می داد. از ایوب علیه السلام می پرسیدند: «با این حال چگونه برای خود دعا نمیکنی؟» می فرمود: «از خدای تعالی که هشت سال در نعمت و عافیت او بودم شرم دارم از اینکه مرا بهخاطر چند روزی که مورد ابتلا قرار داده عافیت دهد. تا آن مقدار که در نعمت بودهام محنت نکشم، برای سلامتی خود دعا نکنم مگر آنکه خدا مرا فرمان دهد که در حق خود دعا کنم».(۵)

۱- . انبیاء/ ۸۳.

۲- . تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۴۷۸.

۳- . بحار، ج۱۲، ص۳۵۰.

۴- . الجامع لأحکام القرآن، ج۱۱، ص۳۲۳.

۵- . الکاشف، ج۳، ص۱۳۱.

با رجوع به تورات، سفر ایوب، ریشه این روایات مجعول را می یابیم: «و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده روز خود را نفرین کرد و ایوب متکلم شده گفت: روزی که در آن متولد شدم هلاک شود و شبی که گفتند مردی در رحم قرار گرفته آن روز تاریکی شود... چرا در رحم مادر نمردم و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟ چرا زانوها مرا قبول کردند و پستانها را مکیدم».(۱)

۵. داستان حضرت داوود علیه السلام

مؤلف کتاب تفسیر قمی در ذیل آیه ۲۲ سوره ص، (إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ) داستان مفصلی را از هشام از امام صادق علیه السلام بیان می کند که به بخشی از آن اشاره می کنیم: «... داوود در محرابش مشغول عبادت بود که پرنده ای طلایی را در مقابلش دید لذا شگفت زده گردید و حال خود را فراموش کرد. برخاست که او را بگیرد و به دنبال آن، برسر دیوار خانه اوریا رفت و زن او را در حال شست وشوی بدنش دید و عاشق او شد و به سردار خود دستور داد اوریا را در مقابل تابوت و در صف مقدم جبهه قرار دهد. بعد از کشته شدن اوریا، روزی داوود در محراب بود و هنوز زن اوریا را تزویج نکرده بود که دو نفر

متخاصم بر او وارد شدند و در آن زمان داوود نود ونه زن داشت. یکی از متخاصمان گفت: این برادرم نود و نه میش دارد و من یکی دارم و می خواهد آن را هم از من بگیرد. داوود گفت: او قطعاً به تو ظلم کرده است. یکی از ملائکه خندید و گفت: این مرد علیه خود حکم کرد. داوود متنبه شد و چهل روز در حال سجده گریست تا اینکه خدا بر او وحی کرد که بر سر قبر اوریا رفته و از او ص:۲۴۵

۱- . کتاب مقدس، باب سوم، ۱۳-۱.

طلب مغفرت کند اما اوریا نپذیرفت و جواب نداد و داوود بر زمین افتاد و گریست. خدا بر نگهبان بهشت وحی کرد تا بهشت را بر اوریا بنمایاند. اوریا گفت: این برای کیست؟ و شنید، برای کسی است که خطای داوود را ببخشد. اوریا گفت بخشیدم و داوود برگشت و زن اوریا را تزویج کرد و سلیمان علیه السلام از او زاده شد».(۱)

نقد و بررسی

مضمون داستان فوق را طبری در تفسیر خود به نقل از ابن حمید از سلمه از محمد بن اسحاق از بعضی اهل علم از وهب بن منبه آورده است.(۲) دکتر «ابوشهبه» پس از نقل روایتی از طریق «انس بن مالک» می گوید: «این روایت منکر و جعلی است و در سلسله سند آن ابن لهیعه و یزید بن ایان رقاشی قرار دارند که هر دو ضعیف شمرده شده اند».(۳) ابن کثیر نیز این روایت را «ضعیف السند» و از ساخته های اهل کتاب دانسته است.(۴)

در بزرگی مقام حضرت داوود علیه السلام همین بس که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با آن عظمت مقامی که داشت فرمان می دهد تا در صبر و شکیبایی به

داوود اقتدا کند و از سرگذشت وی مدد گیرد.(۵)

سید مرتضی درباره این روایت ساختگی می گوید: «اما کسی که گمان می کند که داوود علیه السلام، اوریا را بر پیشاپیش تابوت گذاشته تا کشته شود، پس فساد سخن او، آشکارتر از آن است که نیاز به رد و انکار داشته باشد».(۶)

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۲-۲۳۰ با تلخیص.

۲- . جامع البیان، ج۱۲، ص۱۷۸.

۳- . الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص۲۶۶.

۴- . تفسیر القرآن العظیم، ج۷، ص ۵۰.

۵- . ص / ۲۶.

۶- . تنزیه الانبیا، ج۲، ص۱۱۷.

صاحب مجمع نیز معتقد است: «داستان عاشق شدن داوود علیه السلام، سخنی است که هیچ تردیدی در فساد و بطلان آن نیست. برای اینکه این نه تنها با عصمت انبیا سازش ندارد، بلکه حتی با عدالت نیز منافات دارد. چه طور ممکن است انبیا که امینان خدا بر وحی و سفرایی هستند بین او و بندگانش، متصف به صفتی باشند که اگر یک انسان معمولی متصف بدان باشد دیگر شهادتش پذیرفته نمیشود و حالتی داشته باشد که به خاطر آن حالت، مردم از شنیدن سخنان ایشان و پذیرفتن آن متنفر باشند».(۱)

علامه طباطبایی می گوید: «این داستان که در روایت مذکور آمده از تورات گرفته شده است. چیزی که هست نقل تورات از این هم شنیع تر و رسواتر است. معلوم می شود آنهایی که داستان مزبور را در روایات اسلامی داخل کرده اند تا اندازه ای نقل تورات را تعدیل کردهاند».(۲)

نقل کردهاند که یکی از قصه سرایان در مجلس عمر بن عبدالعزیز داستان خرافی عشق داوود به همسر اوریا را سر داده بود که در اثنای آن یکی از بزرگانی که در مجلس حضور داشت داستان او را تکذیب کرد و گفت: «اگر داستان داوود علیه السلام آن گونه که در قرآن آمده مورد اعتماد باشد روا نیست که آن را رها کرده به سراغ داستانهای امثال تو رویم و اگر این داستان به گونه ای

باشد که تو می گویی و خدا بهخاطر عدم هتک حرمت این پیامبر عظیم الشأن از نقل آن صرف نظر کرده، پس بر ما روا نیست امثال این داستانها را بر ملا کنیم». عمر بن عبدالعزیز گفت: «به خدا سوگند شنیدن این کلام برای من خوشایندتر از هر آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع می کند».(۳)

۱- . مجمع البیان، ج۸، ص۷۳۶.

۲- . تفسیر المیزان، ج۱۸، ص۳۱۳.

۳- . الکشاف، ج۴، ص۸۱.

در روایات اسلامی نیز این گونه داستانهای ساختگی به شدت مورد انکار قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس بگوید داوود علیه السلام زن اوریا را به زوجیت خود در آورد بر او دو حد جاری می کنم؛ یکی برای هتک حرمت نبوت و دیگری برای هتک حرمت اسلام که تهمت زده است».(۱)

در ضمن حدیثی در گفت وگوی امام رضا علیه السلام با «ابن جهم» نقل شده است که آن حضرت علیه السلام دست به پیشانی خود زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون. آیا به یکی از انبیای خدا نسبت می دهید که نماز را سبک شمرده و آن را شکست و به دنبال مرغ به خانه مردم در آمده، به زن مردم نگاه کرده و عاشق شد و شوهر او را عمداً کشته است» ابن جهم پرسید: ای پسر رسول خدا! پس گناه داوود در داستان دو متخاصم چه بود؟» فرمود: «خطای داوود از این قرار بود که او در دل خود گمان کرد که خدا هیچ خلقی داناتر از او نیافریده است. خدای تعالی دو فرشته نزد وی فرستاد تا از دیوار محرابش بالا روند و...» ابن جهم پرسید: «پس داستان داوود با اوریا چه بوده؟» حضرت فرمود: «در عصر داوود حکم چنین بود که اگر زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد دیگر حق نداشت شوهری دیگر اختیار کند و اولین کسی که خدا این حکم را برایش برداشت و به او اجازه داد تا با زن شوهر مرده ازدواج کند داوود علیه السلام بود که با همسر اوریا بعد از کشته

شدن او و گذشتن عده، ازدواج کرد و این بر مردم آن روزگار گران آمد».(۲) گفتنی است که این داستان خرافی به صورت وقیحانه تری در تورات کتاب دومین ثموئیل فصل ۱۱ ذکر شده است.

۱- . بحار، ج۱۴، ص۲۶، ح۶.

۲- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج۱، ص۱۴۹.

۶. داستان حضرت سلیمان علیه السلام

در تفسیر قمی در ذیل آیات ۳۴ _ ۳۰ سوره ص (وَوَهَبْنَا لِداوود سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالأَعْنَاقِ * وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ) چنین می نویسد: «سلیمان علیه السلام اسبها را دوست می داشت. روزی آنها را طلبید. بر او عرضه کردند و او آنها را می نگریست تا خورشید غروب کرد و نماز عصرش قضا شد. پس بسیار غمگین شد و از خدا خواست که خورشید را برگرداند تا نماز عصرش را بخواند و خدا چنین کرد و او نمازش را خواند پس اسبها را طلبید و گردنها و پاهای آنها را با شمشیر زد و همه را کشت».(۱)

همچنین در ادامه درباره آیه (وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ) ماجرای علاقه بسیار سلیمان به تنها فرزندش و ترس از ملک الموت و توسل به شیاطین برای پنهان کردن فرزندش از دست ملک الموت را بیان کرده، درباره روایات ساختگی خاتم سلیمان، حدیثی را از امام صادق علیه السلام با این مضمون نقل می کند: «خدا ملک سلیمان را در انگشترش قرار داد و وقتی آن را به دست می کرد جن و انس و شیاطین و پرندگان و وحوش و... در مقابلش حاضر می شدند».(۲)

نقد و بررسی

در این قسمت به ذکر موارد ذیل بسنده

میکنیم:

۱. مضمون روایت کشتن اسبها توسط سلیمان در تفسیر الدرّ المنثور از ص:۲۴۹

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۵-۲۳۴.

۲- . همان، ص۲۳۶.

طریق ابن منذر از ابن جریح از ابن عباس نیز نقل شده است».(۱) همچنین در همان تفسیر از کعب الاحبار درباره آیه «حتی تورات بالحجاب» نقل شده که می گفت: «آن حجاب از یاقوت سبز بوده است. یاقوتی که محیط به همه خلایق است و از سبزی آن، آسمان سبز شده است».(۲) بنابراین به وضوح، نقش آفرینی تازه مسلمانهای یهودی در این داستان سرایی ها دیده می شود.

آیت الله مکارم پس از طرح و بررسی این روایات خرافی می نویسد: «وانگهی کشتن اسبها علاوه بر اینکه جنایت است اسراف نیز هست، چگونه ممکن است چنین عمل ناروایی از پیغمبری سرزند؟ لذا در روایاتی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی آمده این نسبت شدیداً از سلیمان نفی شده است».(۳) وی در ادامه می افزاید: «اگر نماز واجب، ترک شده توجیه آن مشکل است و اگر نماز نافله بوده، رد شمس چه لزومی دارد».(۴)

آیت الله سبحانی در این باره به طور مفصل بحث کرده و استدلاتی بیان داشته است از جمله می نویسد:

الف) خداوند در نخستین آیه، سلیمان را با جمله (نِعمَ العبدُ اِنّه اَوّاب) تعریف می کند. آیا صحیح است که هنوز مرکّب آن آیه خشک نشده، خدا جریانی را نقل کند که هرگز با آن سازگار نباشد. معنای «اوّاب» این است که او زیاد خدا را یاد می کرد. در این صورت چه طور این فرد «اوّاب» غرق تماشای اسبان می شود و فریضه الهی را فراموش می کند؟

ب) اگر معنی «احببت» در(فَقَالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ

الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ).(۵)

۱- . الدر المنثور، ج۵، ص۳۰۹.

۲- . همان.

۳- . تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۲۷۵.

۴- . همان، ص۲۷۶.

۵- . ص / ۳۲.

(گفت من اسبها را به خاطر یادآوری خدا دوست دارم و او به آنها می نگریست تا از دیدگان پنهان شدند)، به معنی انتخاب و برگزیدن باشد باید به جای «عن ذکرالله»، «علی ذکرالله» بفرماید چنانکه در موارد مشابه به لفظ «علی» بهکار رفته: (إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الإِيمَانِ)(۱) (اگر کفر را بر ایمان برگزینند).

ج) ظاهر جمله «ردّوها علی» در (رّدوها عَلیَّ فَطَفِقَ مَسحاً بِالسُوقِ و الاَعناق) این است که ضمیر آن (ها) به «صافنات الجیاد» (اسبهای چابک و تندرو) برگردد در حالیکه شمس در آیه مذکور نیست.

د) اگر مقصود از آن، خطاب به فرشتگان است که خورشید را برای او بازگردانند، چنین خطاب آمرانه ای از سلیمان علیه السلام به ملائکه خدا با مقام او سازگار نیست.

ه_) قائلان معتقدند چون تماشای اسبان، او را از نماز بازداشت آنها را طلبید و با شمشیر، ساق و گردن آنها را زد و مقصود از جمله «فطفق مسحا...» همین است. برخی دیگر که تا حدی روشن فکرترند می گویند: مقصود این است که پس از بازگشت خورشید، ساق و گردن خود را به عنوان وضو شست و در آیین سلیمان، برنامه وضو چنین بوده است.

درجواب باید گفت که: اگر مقصود از «فطفق مسحاً بالسوق و الاعناق» شستن ساق و گردن به عنوان وضوست چرا اولاً به جای «غسل»، «مسح» بهکار برده؟ و ثانیاً چرا به جای «عنق» از لفظ «اعناق» که جمع است استفاده کرده است.

۱- . توبه/ ۲۳.

در حالیکه سلیمان یک گردن بیشتر نداشت. و ثالثاً اطلاق لفظ «سوق» و اراده دو «ساق» کاملاً بر خلاف ظاهر است. هم چنین اگر مقصود از جمله «فطفق مسحاً» زدن گردن و پی کردن آنهاست چرا کلمه

«مسحاً» را به جای «ضرباً» یا «قطعاً» بهکار برده است؟ در حالیکه در زبان عرب، این کلمه به ندرت در معنای قطع و بریدن بهکار می رود.(۱)

ب) درباره افتادن جسد بر کرسی سلیمان، آیت الله سبحانی می نویسد: «در این مورد مفسّران بالاخص آنان که به گردآوری روایات به هر صورتی باشد عنایت دارند احتمالاتی را نقل کردهاند که بسیاری از آنها شبیه اسرائیلیات و ریشه آنها اخبار یهود و کتابهای آنهاست. در این میان تنها یک احتمال از آن احتمالات تا حدودی قابل اعتماد است و آن اینکه: او دارای فرزندی بود که به او دل بسته بود و او را مظهر امیدهای خود در آینده می دانست. خداوند با گرفتن جان او به طوری که حضرت سلیمان، جسد بی روح فرزند خود را در برابر دیدگان خود دید، پایه مقاومت و شکیبایی او را در برابر مصائب آزمود و در ضمن تفهیم کرد که قبل از هر چیزی باید کارها را به خدا تفویض کرد».(۲) وی در ادامه می افزاید: «توجه به فرزند و او را مظهر آمال و آرزوها اندیشیدن، برای افراد نه تنها گناه نیست، بلکه نسبت به شناختی که از جهان آفرینش دارند ترک اولی نیز حساب نمیشود. در حالیکه برای پیامبران با شناختی که از خدا و جهان دارند و می دانند که هیچ کاری بدون خواست او صورت نمیپذیرد، نوعی ترک اولی است که اثر آن با «انابه» و طلب مغفرت از میان می رود».(۳) گفتنی است که مضمون این را سیوطی در الدرالمنثور از «ابن مردویه» به سند ضعیف از ابو هریره نقل کرده است.(۴)

۱- . منشور جاوید، ج۵، ص ۱۳۰-۱۲۸.

۲- . همان، ص ۱۳۱.

۳- . همان، ص ۱۳۲.

۴- . الدر المنثور، ج۵، ص ۳۱۱.

ج) آنچه درباره انگشتر سلیمان علیه السلام و دزدیده شدن آن توسط شیاطین و در پی آن حکومت شیاطین بر ملک سلیمان گفته شده، به شدت مورد نقد و طعن قرار گرفته است. از جمله آیت الله مکارم

می نویسد: «اما افسانه های دروغین زشتی که درباره گمشدن انگشتر سلیمان و یا ربوده شدن آن به وسیله یکی از شیاطین و نشستن شیطان بر تخت حکومت به جای او که با آب و تاب در بعضی از کتب آمده و ظاهراً ریشه آن به «تلمود» یهودیان باز می گردد و از خرافات اسرائیلی است، با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست. این افسانه ها قبل از هر چیز، دلیل بر انحطاط فکری گویندگانش می باشد و لذا محققان اسلامی هر جا از آن نام برده اند، بی پایه بودن آن را با صراحت بازگو کردهاند و گفتهاند نه مقام نبوت و حکومت الهی به انگشتر وابسته است و نه هرگز خداوند این مقام را از پیامبری گرفته، شیطانی را به صورت پیامبری در آورده تا چه رسد به اینکه چهل روز بر جای او بنشیند و در میان مردم حکومت و قضاوت کند».(۱)

۷. داستان زینب بنت جحش

مؤلف تفسیر قمی در ذیل آیه ۳۷ احزاب (وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ) سبب نزولی را از امام صادق علیه السلام به این نحو نقل می کند: «روزی پیامبر صلی الله علیه وآله به منزل زید وارد شد و زینب را دید که در وسط خانه نشسته و ماده خوش بویی را می سایید. به او نگریست و او زیبا چهره بود و فرمود: «سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین» و به منزلش برگشت و علاقه عجیبی به زینب در قلبش پیدا شد. وقتی زید به منزل رفت زینب او را از آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته بود آگاه کرد. زید گفت: می خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را تزویج کند؟

۱- . تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۲۸۱.

گفت: می ترسم طلاقم دهی و او تزویجم نکند. زید نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و جریان را گفت:

آن حضرت نپذیرفت و فرمود: همسرت را نگه دار...».(۱)

نقد و بررسی

صاحب«مخزن العرفان» بعد از نقل ماجرا می نویسد: «لکن این تفسیر از چند جهت منافی با مقام نبی خاتم صلی الله علیه وآله است. یکی عصمت که ما درباره انبیا قائل هستیم و عاشق شدن به زن غیر، مناسبتی با مقام عصمت نخواهد داشت. دیگری به دلالت نص صریح آیه ۲۷ سوره نور: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا)، وقتی تمام مؤمنین مأمور باشند بدون اذن، داخل خانه احدی نشوند پیامبر صلی الله علیه وآله اولی به این حکم است. از این گذشته کسی که به عقل خود رجوع نماید به شهادت عقلش می فهمد که این توجیه اهل سنت در آیه به کلی بی اساس است. زیرا زینب، دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و ممکن نیست که در کوچکی و بزرگی قبل از فرود آمدن آیه حجاب، او را ندیده باشد چه طور قبلاً- که موقع بروز حسن و زیبایی او بود خواستگار او نشد و پس از مدتی که زن پسر خوانده او شد و مسلماً از طراوت جوانی او کاسته شد، به یک نظر عاشق او گردید و کلامی گفت که حاکی از دل باختگی او باشد. هرگز چنین نخواهد بود».(۲)

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه (فلمّا قضی زیدمنها وَطَراً زِوَّجنا لَها) ص:۲۵۴

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۱۷۳-۱۷۲.

۲- . مخزن العرفان، ج۱۰، ص۲۳۳-۲۳۲.

می نویسد: «تعبیر قضای وطر، کنایه است از بهره مندی از وی و هم خوابگی با او و جمله (لِکَیّ لایکون عَلَیَ المومنینَ حَرَجٌ فی أزواجِ اَدعِیائهم اذا قضوا مِنهُنَّ وَطَراً) تعلیل ازدواج مورد بحث و بیان مصلحت این حکم است. می فرماید، اینکه ما زینب را به ازدواج تو در می آوریم و این عمل را حلال و جایز کردیم

علتش این است که خواستیم مؤمنین در خصوص ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان، بعد از آنکه بهره خود را گرفتند در فشار نباشند».(۱)

وی در ادامه می گوید: «از این جا روشن می شود که آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله در دل پنهان می داشته همین حکم بوده و معلوم می شود این عمل قبلاً ـ برای آن جناب واجب شده بود نه اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله آن طوری که بعضی از مفسّرین گفته اند، عاشق زینب شده و عشق خود را پنهان کرده باشد، بلکه وجوب این عمل را پنهان کرده است».(۲)

همچنین می افزاید: «مفسّرین در اثر این اشتباه به سختی و تنگی افتاده، در مقام توجیه عشق رسول خدا صلی الله علیه وآله بر آمده اند که او هم بشر بوده و عشق یک حالت جبلی و فطری است که هیچ بشری از آن مستثنی نیست [همچنان که مصحح تفسیر قمی چنین توجیهی آورده](۳) غافل از اینکه اولاً ـ با این توجیه، نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کمتر دانستهاند. حال آنکه نیروی تربیت الهی قادر بر هر نیروی دیگری است. ثانیاً در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آن جناب را عتاب کند که چرا عشق خود را پنهان کردهای؟ چون معنایش این می شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می کردی و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن تر است».(۴)

۱- . تفسیر المیزان، ج۱۶، ص۴۸۴.
۲- . همان.
۳- . تفسیر القمی، ج۲، ص۱۷۳.
۴- . تفسیر المیزان، ج۱۶، ص۴۸۴.

علاوه بر استدلاهای فوق گفتنی است که تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله به هیچ وجه نشان نمیدهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت، بلکه همچون سایر همسران، بلکه شاید از جهاتی نیز کمتر از بعضی همسران پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه هاست.(۱)

نتیجه گیری

۱. اسرائیلیات یا قصه های خرافی بر گرفته از منابع یهودی یا مسیحی و... در برخی تفاسیر اسلامی از جمله تفسیر قمی وارد شده است.

۲. وجود این روایات در کتاب تفسیر قمی، دلیل بر وجود آنها در نسخه اصلی تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیست.

۳. روایات اسرائیلی مورد بحث، در معارضه با آیات قرآن کریم و نیز برخی روایات معصومان علیهم السلام و شواهد عقلی، دچار اشکالات اساسی می گردد.

۴. انبیا و رسولان الهی دارای مقام عصمت بوده و اتهاماتی که در مصادر اسرائیلی بر ایشان وارد شده، هرگز شایسته مقام والای ایشان نیست.

فهرست منابع

۱ . اعلام القرآن، خزائلی، محمد؛ چاپ سوم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ه_.ش.

۲ . الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، الذهبی، محمدحسین؛ الطبعه الثانیه، دمشق، لجنه النشر فی دارالایمان، ۱۴۰۵ ه_ .ق _ ۱۹۸۵ م.

۳ . الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، نعناعه، رمزی؛ بیروت، دارالقلم _ دارالضیاء، ۱۹۷۰م _ ۱۳۹۰ه_ .ق.

۴ . الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ابوشهبه، محمد بن محمد؛ الطبعه الاولی، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۳ه_.ق _ ۱۹۹۲م.

۱- . تفسیر نمونه، ج۱۷، ص۳۲۷.

۵ . التبیان فی تفسیر القرآن، الطوسی، محمد بن الحسن؛ تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، الطبعه الاولی، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ه_.ق.

۶ . التفسیر الکبیر، رازی، فخرالدین؛ الطبعه الثالثه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا

۷ . الجامع لأحکام القرآن، القرطبی، محمد بن احمد؛ الطبعه الاولی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ه_.ش.

۸ . الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن؛ قم، مکتبهآیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ه_.ق.

۹ . الکاشف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری، محمود؛ الطبعه الثالثه، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه_.ق.

۱۰ . المفسّرون حیاتهم و منهجهم، ایازی، محمد علی؛ تهران، وزاره الثقافه و الارشاد و الاسلامی، ۱۴۱۴ ه_.ق _ ۱۳۷۳ ه_.ش.

۱۱ . بحارالانوار، المجلسی، محمدباقر؛ بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه_.ق.

۱۲ . پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، دیاری، محمدتقی؛ چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۹ ه_.ش.

۱۳ . تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو؛ تحقیق: محمد حسین شمس الدین، الطبعه الاولی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ه_.ق.

۱۴ . تفسیر القمی، القمی، علی بن ابراهیم؛ تصحیح: طیب الموسوی الجزائری، الطبعه الثالثه، قم، موسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ ه_.ق.

۱۵ . تفسیر الکاشف، مغنیه، محمد جواد؛ الطبعه الاولی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ه_.ق.

۱۶ . تفسیر المیزان، طباطبایی، محمد حسین؛ ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، چاپ بیست و سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ ه_.ش.

۱۷ . تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر؛ چاپ نوزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ه_.ش.

۱۸.تفسیر نورالثقلین، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه؛ تصحیح: هاشم الرسولی المحلاتی،

الطبعه الثانیه، قم، المطبعه العلمیه، ۱۱۱۲ م.

۱۹ . تفسیر و مفسّران، معرفت، محمدهادی؛ چاپ اول، قم، موسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۸۰ ه‍.ش.

۲۰ . تنزیه الانبیاء، الموسوی، السید المرتضی؛ الطبعه الثانیه، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۹ ه‍.ق _ ۱۹۶۰ م.

۲۱ . جامع البیان عن تأویل آی القرآن، الطبری، محمد بن جریر؛ ضبط: صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ه‍.ق _ ۱۹۹۹ م.

۲۲ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید؛ تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ه‍.ش.

۲۳ . علل الشرایع، صدوق، محمد بن علی بن حسین؛ ترجمه: محمد جواد ذهنی تهرانی، چاپ اول، قم، انتشارات مومنین، ۱۳۸۰ ه‍.ش.

۲۴ . عیون أخبار الرضا علیه السلام، صدوق؛ بی جا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ه‍.ش.

۲۵ . قرآن کریم.

۲۶ . کتاب التفسیر، عیاشی، محمد بن مسعود؛ تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپ خانه علمیه، ۱۳۸۰ ه‍.ش.

۲۷ . کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه فاضل خان خمدانی، ویلیام گلن _ هنری مرتن، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ه‍.ش.

۲۸ . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن؛ چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ه‍.ش.

۲۹ . مخزن العرفان فی تفسیر القرآن، امین، نصرت؛ تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ه‍.ش.

۳۰ . معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، البغوی، حسین بن مسعود؛ تحقیق: عبدالرزاق المهدی، الطبعه الاولی، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه‍.ق.

۳۱ . معجم الرجال الحدیث، الموسوی الخویی، ابوالقاسم؛ الطبعه الثالثه، بیروت، نشر مدینۀ العلم، ۱۴۰۳ ه‍.ق _ ۱۹۸۳ م.

۳۲. منشور جاوید، سبحانی، جعفر؛ تهران، انتشارات توحید، ۱۳۶۰ ه‍.ش _ ۱۴۰۱ ه‍.ق.

بررسی آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص در تفسیر قمی فاطمه گل باغی

چکیده

تفسیر قمی در تعریف محکم و متشابه بیان میدارد که متشابه آیاتی هستند که دارای لفظ واحدند ولی معنایشان مختلف است؛ مانند: کفر که بر ۵ وجه است. ودر این کتاب ۴۲ آیه جز محکمات ذکر شده است.

تفسیر قمی راجع به آیات ناسخ و منسوخ به ۲۵ مورد در مورد آیات عام و خاص به ۶ مورد اشاره کرده است.

واژگان کلیدی: محکم،متشابه، ناسخ، منسوخ، عام، خاص، تفسیر قمی

مقدمه

الهی، کامم را به حلاوت تلاوت کلامت، شیرین بدار.

قرآن کریم که معجزهٔ حضرت ختمی مرتبت است کتاب هدایت برای تمام بشریت است و آیات نورانیاش راه را به سوی تمامی طالبان حقیقت میگشاید و از آنچه آدمی به آن نیازمند و برای رسیدن به صراط مستقیم به آن محتاج است در این کتاب شریف نازل شده است.

ص:۲۵۹

در این کتاب عظیم الشأن مفسرین با درک جزئی خود از بیکران حقائق آن، دسته بندیهایی بر اساس آیات محکم و متشابه،ناسخ و منسوخ، عام و خاص و... کرده. و به شرح هر کدام از آن ها پرداخته اند، زیرا به خطا رفتن در اینگونه

آیات، مانند متشابه سبب پیدایش فرقههای ضالهٔ بسیاری مانند مجسمه و... شده است که هر کدام بنابر غرض ورزیهای خودشان به ظاهر آیات پرداخته و باطن آن را رها ساختهاند و این کتاب که مایه هدایت است سبب گمراهی آنها شده است. در کتاب شریف تفسیر قمی نیز موضوع آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و عام و خاص و... مطرح شده است شیوهٔ کار ما بر اساس بررسی و جست وجو در هر دو جلد کتاب و استخراج اینگونه آیات در حد استطاعت بوده است.

فرضیه: در تفسیر قمی برخی آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و عام و خاص معرفی شده است.

هدف

بررسی نسخ و اِحکام و تشابه و عموم و خصوص در تفسیر قمی.

روش تحقیق

کتابخانهای _ اسنادی.

محکم و متشابه

آشنایی با محکم و متشابه در قرآن دارای چنان اهمیتی است که هر مفسر قرآنی توجه به آن را برای خود لازم دانسته، غفلت از آن را موجب پیدایش انحراف در تفسیر قرآن میداند. قرآن کریم به دو بخش محکم و متشابه تقسیم میشود.

ص: ۲۶۰

بعضی از آیات، آیات مادر،اساسی و مرجع است و بخشی دیگر نیازمند ارجاع به دسته نخست. از این رو نظر استقلالی به آیات دستهٔ دوم در تفسیر قرآن، انسان را به کلی از مسیر صحیح فهم قرآن منحرف میسازد. پیدایش مذاهب فاسدی چون مجسمه یا مجبره یا مفوضه بر پایه همین دسته از آیات و بودن ملاحظه آیات محکم است.

برای بیان محوری بودن شناخت محکم و متشابه

در قرآن به ذکر این حدیث اکتفا میشود:

فی العیون اخبار الرضا علیه السلام: «من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم».(۱)

تعریف محکم و متشابه

الف) تعریف محکم

راغب در مفردات میگوید: ریشهٔ «حکم» به معنای «مَنَعَ» است. به همین سبب در زبان عربی به لجام اسب «حَکَمه» اطلاق میگردد. (زیرا لجام، حیوان را از حرکت و تمرد باز میدارد) بنابراین در این ماده، نوعی معنای مانعیت و نفوذ ناپذیری نهفته است. «محکم» بودن چیزی، بدین معناست که عامل خارجی نمیتواند در آن نفوذ کند و به قول راغب: «محکم، چیزی است که نه از حیث لفظ و نه از حیث معنا شبهه ای در آن وارد نگردد.» این ویژگی در یک کلام، هنگامی پدید میآید که کلام در افادهٔ معنا هیچ گونه ابهام و ایهامی نداشته باشد و به روشنی تمام بر مقصود خود دلالت کند.(۲)

۱- . ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص۳۱۹.

۲- . راغب اصفهانی، المفردات، ذیل مادهٔ«حکم».

ب) تعریف متشابه

راغب میگوید: شبهه، آن است که به لحاظ وجود شباهت بین دو چیز،یکی از دیگری تمییز داده نشود (چه شباهت عینی و چه شباهت معنوی). متشابه در قرآن، کلامی است که به دلیل مشابهت لفظی یا معنویاش به چیز دیگر، تفسیر آن مشکل شده است. فقها میگویند: متشابه،چیزی است که ظاهرش خبر از باطنش نمی دهد و گویای مرادش نیست».(۱)

متشابه در اصطلاح قرآن، لفظی است که احتمال

چندین معنا در آن وجود دارد. به همین سبب در آن شک و شبهه ایجاد میگردد و همانگونه که امکان تأویل صحیح آن وجود دارد احتمال تأویل فاسد نیز در آن میرود. همین احتمال، باعث شده تا منحرفان درصدد تأویل آن متناسب با اهداف خویش برآیند.(۲)

در آیهٔ ۷ سوره مبارکهٔ آل عمران، آیات محکم«ام الکتاب» معرفی شده است. «آیات محکمات هن ام الکتاب». با توجه به این معنا،آیات محکم مرجع و اساسی است و بر طرف کنندهٔ ابهام و تشابه از آیات متشابه است.

از این آیه استفاده میشود که با ارجاع به آیات محکم از آیات متاشبه رفع تشابه میگردد و مفهوم آنها نیز در سایه آیات محکم، معلوم میشود.(۳)

دربارهٔ مصادیق آیات محکم و متشابه، نظریاتی مطرح شده است:

متشابهات حروف مقطعهای است که در صدر بعضی از سورهها میآید و مابقی محکم است.

ص:۲۶۲

۱- . راغب اصفهانی، همان، ذیل مادهٔ«شَبهه».

۲- . محمد هادی معرفت، التمهید، ج۳، ص۹.

۳- . همان/ ص۳۲۳.

محکمات، حروف مقطعه و غیر آنها آیات متشابه است.

آیات مبیّن، محکم و آیات مجمل، متشابه است.

آیات ناسخ، محکم و آیات منسوخ، متشابه است.

محکمات، آیاتی است که دلایلی روشن و واضح دارد، اما بازشناسی متشابهات نیاز به تأمل و تدبر دارد.

آیات الاحکام محکمات و ما بقی متشابهات است.

آیات محکمات، تأویل واحدی دارند، در حالیکه آیات متشابه، وجوه متعددی از تأویل در آنها متحمل است.

تقسیم آیات به محکم و متشابه، ویژهٔ آیات قصص است؛ یعنی آیاتی که در آن، اخبار

پیامبران علیهم السلام و امت های پیشین به صورت روشن تبیین شده جزء محکمات هستند و آن دسته که با تکرار در سورههای متعدد، الفاظ و محتوای آن، دربارهٔ سرگذشت پیامبران علیهم السلام، مشتبه شده، متشابهات است.

آیات متشابه، آیاتی است که بر خلاف محکمات نیاز به توضیح و بیان دارد.(۱)

بنابرتفسیر قمی متشابه در قرآن، آیاتی هستند که لفظ واحد ولی معنایشان مختلف است؛ مانند کفر که بر ۵ وجه و ایمان که بر ۴ وجه است.(۲)

در اینجا به ذکر آیات محکم در تفسر قمی میپردازیم.

ص:۲۶۳

۱- . ر.ک: علامه طبرسی، مجمع البیان، ج۱، ص۶۹۹ و ج۲، ص۷۰۰؛ علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۳۲-۴۰.

۲- . علی بن ابراهیم قمی، التفسیر، ج۱، ص۱۲۳.

نسخ

الف) تعریف لغوی

راغب اصفهانی در مفردات میگوید:(۱) نسخ یعنی از بین بردن چیزی به واسطهٔ چیزی که پس از آن می آید، مثل از بین بردن آفتاب، سایه را و بالعکس. از واژهٔ نسخ، گاه معنای «ازاله» و گاه معنای «اثبات» (ضد آن) فهمیده میشود.

نسخ قرآن، عبارت است از ازاله و از بین بردن حکم آن با حکمی که پس از آن میآید. خداوند میفرماید: (ما نَنسَخ مِن آیهٍ أو نُنسِها نَأتِ بِخَیرٍ مِنها أو مِثلِها).(۲)

نسخ کتاب به معنای انتقال صورت آن به کتاب دیگر است. این امر سبب ازاله و رفع صورت نخست نمی گردد، بلکه موجب اثبات همان صورت در مادهٔ

دیگری میشود. گاهی از این معنا به «استنساخ» تعبیر میشود. خداوند میفرماید: (إنّا کُنّا نَستَنسِخُ ما کُنتُم تَعمَلونَ).(۳)

ب)تعریف اصطلاحی

نسخ عبارت است از برداشتن حکمی به واسطهٔ تشریع بعدی که در ظاهر، اقتضای استمرار داشته است، به گونهای که ذاتاً به دلیل خاص، امکان اجتماع آن دو وجود نداشته باشد.(۴)

ص:۲۶۴

۱- . راغب اصفهانی، همان، ذیل مادهٔ نسخ.

۲- . بقره/ ۱۰۶.

۳- . جاثیه/ ۲۹.

۴- . محمد هادی معرفت، همان، ذیل تعریف نسخ.

ج) ارکان نسخ

این موارد عبارتند از:

۱. منسوخ (حکم اول)

۲. منسوخ به (حکم دوم)

۳. ناسخ

د) شروط نسخ

۱. منسوخ (دلیل اول) حکم شرعی باشد، نه عقلی.

۲. منسوخ، محدود به زمان معین نشده باشد.

۳. منسوخ به (دلیل دوم) متاخر از زمان منسوخ باشد.

۴. تشریع منسوخ به، از سوی شارع مقدس صورت گرفته باشد.

۵. دلیل منسوخ به، همسان با دلیل منسوخ باشد.

۶. میان دلیل اول و دوم، تعارض ذاتی و یا به دلیل خاص، وجود داشته باشد.

۷. تعارض میان دو د لیل، تعارضی تام و کامل باشد.

۸. ناسخ،تنها شارع مقدس باشد. (ص۲۹۸)

ه_) آیات ناسخ و منسوخ

اگر از افراطی که برخی در اکتشاف «نسخ» در قرآن کردهاند، بگذریم، با یک سیر اجمالی در اقوال بزرگان قرآن شناسی، روشن میگردد که به تدریج با ضابطه مند شدن اصطلاح نسخ، دایرهٔ نواسخ قرآن، محدود و محدودتر شده و نظر محققان متأخر،خط بطلانی بر نظریهٔ طرفداران نسخ کشیده است.

مصطفی زید در کتاب خود،موارد ادعایی نسخ را نزد متقدمان، اینگونه گزارش میکند:

ابوعبدالله، محمد بن حزم، ۲۱۴ مورد؛ ابن سلامه، ۲۱۳ مورد؛ ابوجعفر نحاس، ۱۳۴مورد و ابن جوزی، ۲۴۷مورد.(۱)

۱- . سید محسن موسوی، ناسخ و منسوخ در قرآن و دیدگاه علامه، ص۱۰۶-۱۰۷.

سیوطی در«الاتقان» ضـمن رد طرفداران کثرت نسخ، از آغاز تا پایان قرآن، موارد معدودی را ذکر کرده است که عبارت است از:

بقره ۶ آیه ؛ آل عمران ۱ آیه ؛ نساء ۲ آیه ؛ مائده ۳ آیه ؛ انفال ۳ آیه ؛ نور ۲ آیه ؛ احزاب ۱ آیه؛ مجادله ۱آیه ؛ ممتحنه ۱آیه ؛ مزمل ۱ آیه که مجموع در ۲۱ مورد است و در منسوخ بودن ۱ مورد هم اظهار تردید میکند.(۱)

علامه شعرانی به ۵ مورد نسخ معتقد است و آیت الله خویی جز ۱ مصداق برای نسخ قائل نیست که آن هم آیهٔ نجواست.(۲)

نتیجه گیری

نتایجی که مؤلف در سیر تحقیق بدان رسیده عبارت است از:

در بررسی تفسیر قمی و جست و جو در این کتاب

و دقت در عباراتی که نسـبت به آنها قائل به تحریف شده است به نظر میرسد که این تفسـیر، متعلق به ثقه الاسـلامی مانند علی بن ابراهیم قمی نیست.

با توجه به تعریف مرسوم محکم و متشابه، تفسـیر قمی آیهٔ ۲ سوره مبارکـهٔ رعد را محکم میداند، در حالیکه به نظر میرسد این آیه جزء متشابهات باشد.

تعریف محکم و متشابه از نظر تفسیر قمی با سایر تعاریف که درباره این گونه آیات وارد شده، متفاوت است.

۱- . نک: سیوطی، الاتقان، ج۲، ص۷۰۸-۷۱۲.

۲- . سید محسن موسوی، همان، ص۱۰۷.

کتاب نامه

۱ . خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انوارالهدی، ۱۴۰۱ق.

۲ . الراغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم، الطبعۀ الاولی، ۱۴۱۲ق.

۳ . سیوطی جلال الدین، الاتصال فی علوم القرآن، دمشق، بیروت، دارابن کثیر، ۱۴۱۴ق.

۴ . طباطبایی محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه العلمی، ۱۳۹۴ق.

۵ . طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفۀ،چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

۶ . قمی (منسوب به قمی) علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، بیروت، دارالسرور،۱۴۱۱ق.

۷ . فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی، تهران، مکتبۀ الصدر، ۱۴۱۶ق.

۸ . معرفت، محمد هادی، التهمید فی علوم القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۹ . موسوی، سید محسن، ناسخ و منسوخ در قرآن و دیدگاه علامه، پایان نامه.

ص:۲۶۷

علی بن ابرهیم بن هاشم قمی زهرا کفائی جلیلی فرد

مقدمه

در مجـال به دست آمـده برآن شـدیم تا از مردی بزرگ بنگاریم ؛ مردی که در جای جای کتابهای حـدیثی، نام و نشانی از او میبابیم. مردی که ورد زبانش «حَدَثَنی أبی» بود.

آری، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.

تمـام حیـات این انسـان محتشم گران ارج،حـدیث و قرآن بود زنـدگی پربرکـتی که همهی مـا از هنوز تـا همیشه در آرزویش هستیم و خواهیم بود.

در این فرصت کوتاه آنچه را توانسـتم بیابم جامهی قلم پوشاندم، تا شاید دِینِ علوم حدیثی بودن را به جا آورم. از زندگی نامه این مرد منسوب به آسمان، تنها وفاتش را آن هم بصورت تقریبی و نه تحقیقًی یافتم و دیگر هیچ.

تفسیرش، این کتاب کهن، را بررسیدم تا بدانیم انتساب صحیح است یا خیر.

به هر حال آنچه را در توان طاقت بشری این حقیر بود ارائه میکنم.(و بضاعتنا مزجاه و ثمن بخس).

ص:۲۶۸

کلید واژه ها: علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ابوالفضل، ابوالجارود، مقدمهٔ تفسیر قمی.

در مورد زندگی نامه «علی بن ابراهیم قمی» نمی توان مطلب آن چنانی یافت و تنها موردی که

درباره او ذکر شده، سال وفات است.(۱) بنابر نقل شیخ آقا بزرگ تهرانی: ایشان در عصر امام عسکری علیه السلام و تا سال ۳۰۷ ق، میزیستند.

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته، ولی سید صدرالدین عاملی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام برشمرده است. از سوی دیگر مرحوم صدوق در عیون اخبارالرضا علیه السلام نقل میکند: حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ از علی بن ابراهیم روایت شنیده است که با ملاحظه استادی علی بن ابراهیم نسبت به کلینی کلام عاملی را نمی توان صحیح شمرد.(۲) علی بن ابراهیم در محضر استادانی چون: أحمد بن أبی عبدالله، أحمد بن إسحاق بن سعد، أحمد بن محمد، أحمد بن محمد البرقی، أحمد بن محمد بن خالد، إسحاق بن إبراهیم (برادرش)، إسماعیل بن محمد المکی، أیوب بن نوح، الحسن بن محمد، الحسن بن موسی الخشاب، الحسین بن الحسن، ریان بن الصلت، السری بن الربیع، سلمه بن الخطاب، صالح بن السندی، صالح بن عبدالله، العباس بن معروف، عبدالله بن الصلت، عبدالله بن محمد بن عیسی، علی بن إسحاق، علی بن حسان، علی بن شیره، علی بن محمد، علی بن محمد القاسانی، محمد بن إسحاق الخفاف، محمد بن الحسین، محمد بن خالد الطیالسی،

۱- . رجال النجاشی، باب علی، ص ۲۶۰.

۲- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۲

محمـد بن سالم، محمـد بن علی،محمـد بن عیسـی،محمد بن عیسـی بن عبید، المختار بن محمد، المختار بن محمد بن المختار، المختار بن محمـد بن المختار الهمدانی، المختار بن محمد الهمدانی، موسـی بن إبراهیم المحاربی، هارون بن مسـلم و یاسـر، و یاسر الخادم و یعقوب بن یزیـد و الخشاب.تلمذ کرد.(۱) و افرادیماننـدِ أحمـد بن زیـاد بن جعفر الهمـدانی، الحسن بن حمزه العلوی، محمد بن موسی بن المتوکل و محمد

بن یعقوب الکلینی، شاگردی ایشان را کردند و به نقلِ روایت های این بزرگ پرداختند.(۲)

علی بن ابراهیم تألیفات بسیاری دارد که به نام برخی از آن ها بسـنده میکنیم.ماننـدِ: کتاب التفسـیر، کتاب الناسـخ و المنسوخ، کتاب قرب الإسـناد، کتاب الشـرایع، کتاب الحیض، کتاب التوحید و الشـرک، کتاب فضائل أمیرالمؤمنین [علیه السلام]، کتاب المغازی، کتاب الأنبیاء، رساله فی معنی هشام و یونس،جوابات مسائل سأله عنها محمد بن بلال.(۳) در کتب اربعهٔ حدیثی شیعه ۷۱۴۰ روایت از او نقل شده است.(۴) هاشم معروف حسنی در کتابش در باره ابراهیم بن هاشم، پدر علی بن ابراهیم مینویسد:

«والـده ابراهیم بن هاشم المعروف بالقمی فهو کوفی الاصل و نسب الی قم لانه هاجر الیها و کان اول من نشـر حدیث الکوفیین فی القم ».(۵)

رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی از کهنترین کتاب هایی هستند که ضمن شرح حال رجالی، با عبارت (له کتاب التفسیر) از وجود چنین کتـابی خبر دادهانـد.۶۲ نسـخهٔ خطی از ایـن کتـاب موجـود اسـت کـه کهن ترین آن نگاشـته شـده در سـال ۸۷۲ ق،است.این نسـخ خطی هم اکنون در کتاب خانه های آسـتان قدس رضوی (مشـهد)، سـپهسالار (تهران)، مدرسهٔ فیضـیهٔ (قم)، مدرسهٔ زنگنه (همدان)،

ص:۲۷۰

۱- . معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۹۵.

۲- . همان.

۳- . همان، ۱۹۶.

۴- . پایان نامه نقد و بررسی تفسیر قمی، ۴۰.

۵- . بین التصوف و التشیع، ۱۸۴.

مدرسۀ غرب(همدان)، مرعشی (قم)، آستان عبدالعظیم حسنی(ری)، مدرسۀ صدر(بابل)، گلپایگانی (قم)، دانشگاه تهران (تهران)، شیخ حیدر علی مؤید(قم)، مجلس شورای اسلامی(تهران)، دانشکدۀ الهیات(مشهد)، وزیری(یزد)،خانقاه احمدیه (شیراز)، ملی تهران، عبدالحمید مولوی (مشهد)، مدرسۀ امام صادق (قزوین)، مدرسۀ صدر

(اصفهان)،مدرسه عبدالرحیم خان (یزد)، فرهنگ (رشت)، ملک(تهران)،عبدالحمید مولوی(مشهد)،امام جمعه(زنجان) نگهداری میشوند.(۱)

شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد چاپ های کتاب التفسیر مینویسد:

طبع مستقلا بایران علی الحجر (فی ۱۳۱۳) و اخری مع تفسیر العسکری علیه السلام (فی ۱۳۱۵).(۲) در حقیقت ۲ چاپ دارد:

۱. مستقل، چاپ سنگی، در ایران؛

۲. همراه تفسیر امام عسکری علیه السلام. این کتاب مقدمه ای دارد که موارد علوم قرآنی را تقـــــــریباً به صورت مبسوط بیان میکند که در این جا برخی موارد را همراه مثال های قرآنی می آوریم.

ناسخ و منسوخ: عدۀ زنان در جاهلیت یک سال بود (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ)(۳). و بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام این گونه شد(وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا).(۴)

آیات محکم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ). و (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ).(۵)

۱- . نقد و بررسی تفسیر قمی/ ۴۱.

۲- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۲.

۳- . بقره / ۲۴۰.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۸-۱۹.

۵- . همان/ ۱۹.

آیات متشابه: که در تعریفش مینویسد.«لفظه واحد و معناه مختلف" مانند: «یوم هم علی النار یفتنون» أی یعذبون «و الفتنه اشد من القتل»أی کفر.(۱)

لفظ عام با معنای خاص: «و اوتیت من کل شیء»

منظور بلقیس است.(۲)

لفظ خاص همراه معنای عام: «من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا» لفظ بنی اسرائیل خاص است، ولی منظور تمام بشریت است.(۳)

تقدیم و تأخیر: آیهٔ عدهٔ زنان ناسخ است و برمنسوخ مقدّم شده است.ولی در اصل باید برعکس باشد.(۴)

و موارد بسیار دیگر در زمینهٔ علوم قرآنی مانندِ منقطع و معطوف، محّرف، لفظ جمع با معنای واحد، لفظ واحد همراه معنای جمع،آیاتی که قسمتی در یک سوره و قسمت دیگر در سوره ای دیگر است. و قس علی هذا.(۵)

و مؤلف مقدمه معتقد است که تعدادی از آیات قرآن ردیه بر فِرَق و عقاید مختلف و باطل است که اندکی را ذکر میکنم:

الرد علی الزنادقه: (و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون).(۶)

۱- . همان.

۲- . همان،۲۰.

۳- . همان.

۴- . همان.

۵- . برای مطالعهٔ بیش تر نک به مقدمهٔ تفسیر قمی، صفحات ۲۱ تا ۲۹.

۶- . تفسیر القمی، ج۱، ص۲۹.

الرد علی الثنویه: (ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق) منظور این است که خدا واحد است و تمام ارادهها و مشیتها برای اوست.(۱)

الرد علی من انکر المعراج و الاسراء: (و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فـکان قاب قوسین او ادنی). و (و اسال من ارسلنا من قبلک من رسلنا).(۲)

الرد علی المجبره: و ما تشاؤون الا ان یشاء الله و فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من

یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا.(۳)

شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد مقدمهٔ کتاب نکاتی را میفرمایند:

اورد المفسر القمی فی اول تفسیره مختصرا من الـروایات المبسوطه المسندهٔ المرویه عن الامام الصادق عن جده امیرالمومنین علیهما السلام فی بیان انواع علوم القرآن، و قد اورد النعمانی تلمیذ الکلینی تلک الروایات بطولها فی اول تفسیره و اخـرجها منه السید المرتضی و جعل لها خطبه و یسمی برساله المحکم و المتشابه.(۴)

در حقیقت گاهی بیان میشود که این مقدمه تفسیر نعمانی، یا رسالهٔ محکم و متشابه سید مرتضی است، ولی با مقایسه تفسیر نعمانی که در جلد ۹۰ بحارالانوار آمده است به تفاوت هایی پی برده میشود.

متن تفسیر نعمانی: «... وزجر وترغیب، وترهیب، وجدل، ومثل، وقصص. وفی القرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، وخاص وعام، ومقدم ومؤخر، وعزائم ورخص،

۱- . همان.

۲- . همان / ۳۲.

۳- . همان / ۳۴.

۴- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۲-۳۰۳.

وحلال وحرام، وفرائض وأحكام، ومنقطع ومعطوف ومنقطع غير معطوف وحرف مكان حرف. ومنه ما لفظه خاص، ومنه ما لفظه عام محتمل العموم، ومنه ما لفظه واحد ومعناه جمع... .(۱)

متن مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم: «... فالقرآن منه ناسخ، و منه المنسوخ،و منه محکم، و منه متشابه، و منه عام، ومنه خاص، و منه تقدیم، ومنه تأخیر،ومنه منقطع،ومنه معطوف...».(۲)

مقدمه کتاب از متن آن، شهرت بیش تری دارد.

در پایان مقدمه چنین آمده است:

حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم

بن حمزه بن موسی بن جعفر حدثنا ابوالحسن...».(۳)

از این سند میتوان دریافت که مؤلف با یک واسطه از علی بن ابراهیم نقل حدیث می کند. در نتیجه همان گونه که ذکـــــر شد چون این مقدمه با رسالهٔ سید مرتضی و تفسیر نعمانی یکسان است، پس میتوان بنابر سند بـــــالا در انتساب شکی ایـــجاد کرد و این طور بیان کرد که چون مقدمه با مطالب کتاب پیوستگی دارد، نویسندهٔ کتاب بعد از مطالعهٔ متن، این مقدمه را نگاشته است.نویسندهٔ کتاب همان ناقل سند بالاست که برای ما مجهول است. پس اولـــــــــین اشکال سندی این که کـــــــتاب از طریق راوی مجهول به ما رسیده است. غیر از این ابوالفضل العباس بن محمد نیز برای ما ناشناخته است و در هیچ کتاب رجالی، وثاقت و وصفی از او نیامده است. و تنها می توان به این نتیجه رسید که از سادات موسوی است.

ص:۲۷۴

۱- . بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۴.

۲- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷.

۳- . همان/ ۳۹.

در کتاب صیانه القرآن آمده است:

«حدثنی ابوالفضل.... قال حدثنا ابوالحسن....»

۱. فمن ذا یکون و لقائل فی قوله (حدثنی) ؟ الذی یحدث عن ابی الفضل لایعرف شخصه و لااسمه و لاوصفه.

۲. و من هو ابوالفضل الذی یحدث عن شیخه القمی؟ نفس ابی الفضل هذا غیرمعروف عند اصحاب الحدیث. فالاسناد الی هذا التفسیر مقطوع او مجهول اصطلاحا.(۱) شیخ آقا بزرگ تهرانی، مؤلف کتاب را ابوالفضل میداند و بیان میکند آنچه به طور خالص از علی بن ابراهیم نقـــــل شده است تا اوایل سورهٔ آل عمران است و احادیث این طور آغاز میشود «قال و حدثنی ابی»، «قال ابوالحسن علی بن ابراهیم حدثنی ابی»، «فانه

حدثنی ابی».(۲) از این قسمت به بعد اسناد تغییر پیدا می کند و سندی مشاهده میشود که نامی از عـــلی بن ابراهیم در آن نیست. «حدثنا أحمد بن محمد الهمدانی قال حدثنی جعفر بن عبد الله قال حدثنا کثیر بن عیـاش عن زیاد بن المـــنذرعن أبی الجارود عن أبی جعفر محمد بن علی علیهما السلام»(۳) احمد بن محمد الهمدانی همان ابن عقدهٔ مشهور و راوی تفـــــسیر ابی الجارود است.(۴) ابن عقده متوفای ۳۳۳ است(۵) و علی بن ابراهیم ۳۰۷ و چون هیچ روایتی از علی بن ابراهیم نیست که از این فرد نقل شده باشد پس بسیار بعید است که راوی علی بن ابراهیم باشد.

۱- . صیانه القرآن عن التحریف/ ۲۳۰.

۲- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۴.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۱۰.

۴- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۴.

۵- . همان.

گفتنی است که چون در این سند، کثیر بن ابی عیاش وجود دارد سندش ضعیف است ولی چون تفسیر ابی الجارود اسـناد معتبر دیگری نیز دارد این سند دلیل بر عدم اعتبار و حجیت تفسیر نیست.(۱)

در مورد شخصیت ابی الجارود بحث هایی وجود دارد. او رئیس یکی از دسته های زیدیان بود و روایاتی دالّ بر مـذمت از امام باقر علیه السلام دربارهٔ وی وجود دارد چون از حق اعراض کرد.(۲) مرحوم معرفت در بارهٔ تفسیر قمی می نگارد:

«فقد اخذ ابوالفضل العلوی عن شیخه القمی ما رواه باسناده الی الامام الصادق علیه السلام من تفسیر القرآن و ضم الیه مـن تفسیر ابی الجارود عن الباقر علیه السلام و اکمله بما رواه هم عن سائر مشایخه تتمیما للفائده. فجاء هذا التفسیر مزیجا من روایات القمی و روایات ابی الجارود و روایات غیرهما مما رواه ابوالفضل نفسه. هذا

الـتفسیر صنیع ابی الفضل العلوی و انما نسبه الی شیخه القمی.»(۳)

با وجود همهٔ این وصف ها میتوان به این نتیجه رسید که: مؤلف کتاب با استفاده از مجموعهٔ روایاتی که برخی منسوب به علی بن ابراهیم و بعضی تفسیر ابی الجارود بود و با یاریِ روایات پراکنده نگاشته است و گاهی خود، توضیحات و تَأویلاتی را بیان میکند.

منابع

۱ . ابوالحسین احمد بن علی بن احمد نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه.

۲ . الشیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۷ق، ۲۵ جلد.

۳ . قاضی زاده،کاظم، پژوهشی پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم قمی، بینات، سال سوم، شماره ۲، تابستان۱۳۷۵.

۱- . همان.

۲- . بینات، سال سوم، شماره ۲، ص۱۲۱.

۳- . صیانهٔ القران عن التحریف/۲۲۹.

۴ . حسنی، هاشم معروف، بین التصوف و التشیع، بیروت، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۲۷ق.

۵ . پوران میرزایی، پایان نامه، نقد و بررسی تفسیر قمی(ساختارشناسی و درون شناسی)، دانشکدهٔ علوم حدیث.

۶ . مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات،۱۴۲۷ق.

۷ . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، بیروت، لبنان، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.

۸ . معرفت، محمدهادی، صیانه القرآن عن التحریف، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.

ص:۲۷۷

الرجعه والامام القائم عجل الله فرجه الشريف فی تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مهدی مهدی پور

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، والصلاه علی سیدنا ونبیّنا محمد وعلی آله الطاهرین.

و بعد : یمکن لمن یستقری القرآن الکریم أن یعثر لمجموعه کبیره من الآیات القرآنیه الکریمه الّتی تبشّر بظهور الامام المهدی المنتظر عجل الله فرجه الشریف یتیّف عددها علی ثلاثمائه آیه، و قد فسّرت فی احادیث النبی المکرّم صلی الله علیه وآله و الأئمّه المعصومین علیهم السلام بظهور الامام المهدی و نزول عیسی علیهما السلام و رجعه الأئمه الأطهار علیهم السلام.

فتتبعتها فی تفسیر علی بن ابراهیم القمی، من أقدم التفاسیر الّتی وصلت الینا و استخرجت منه ۷۲ آیه قد صرّح المؤلف بتفسیرها علی الامام المهدی علی ضوء الأحادیث المرویه عن المعصومین علیهم السلام و جئت بها بترتیب السور و الآیات، و سمیتها : الامام القائم عجل الله فرجه الشریف، فی تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله.

سوره آل عمران

۱. (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).(۱)

۱- . سوره آل عمران ۳، الآیه ۸۱.

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن ابن مسکان، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:

ما بعث الله نبیا من لـدن آدم فهلم جرا إلا ویرجع إلی الدنیا وینصـر أمیر المؤمنین علیه السـلام وهو قوله «لتؤمنن به» یعنی: رسول الله ٩، «ولتنصرنه» یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام.(١)

سوره النساء

٢. (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا).(٢)

قوله: (ومن یطع الله والرسول فأولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن أولئک رفیقا) قال:

النبیین: رسول الله ٩، والصدیقین: علی علیه السلام والشهداء: الحسن والحسین علیهما السلام، والصالحین: الأئمه، وحسن أولئک رفیقا: القائم من آل محمد علیهم السلام.(٣)

١- . تفسـیر القمی، علی بـن إبراهیـم القمی؛ ج١، ص١٠٦. و عنـه: الرجعـه: ص٧٧، ح٤٩؛ تفسیر الصافی: ج١، ص٣٥١؛ بحار الانوار: ج٥٣، ص٦١، ب ٢٩، ح ٥٠.

٢- . سوره النساء ٤، الآیه ٦٩.

٣- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیـم القمی؛ ج١، ص١٤٢. و عنه: تأویـل الآیـات: ج١، ص١٣٩، ح١٧؛ البرهان: ج١، ص٣٩٣، ح١٠؛ غایه المرام: ج٤، ص٢٩٨، ب ١٨٤، ح٧؛ بحار الانوار: ج٢٤، ص٣١، ب ٢٦، ح١ و ج٦٧، ص١٩٢، ب ١١، ح٢ و ج٦٨، ص٤، ب ١٥؛ نور الثقلین: ج١، ص٥١٦، ح٣٩٥.

۳. (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا).(۱)

حدثنی أبی، عن القاسم بن محمد، عن سلیمان بن داود المنقری، عن أبی حمزه، عن شهر بن حوشب قال:

قال لی الحجاج بان آیه فی کتاب الله قد

أعیتنی، فقلت: أیها الأمیر أیه آیه هی؟ فقال: قوله: (وان من أهل الکتاب إلا لیؤمنن به قبل موته) والله انی لآمر بالیهودی والنصرانی فیضرب عنقه، ثم أرمقه بعینی فما أراه یحرک شفتیه حتی یخمد، فقلت: أصلح الله الأمیر لیس علی ما تأولت، قال: کیف هو؟ قلت:

إن عیسی ینزل قبل یوم القیامه إلی الدنیا فلا یبقی أهل مله یهودی ولا نصرانی إلا آمن به قبل موته، ویصلی خلف المهدی. قال: ویحک انی لک هذا؟ ومن أین جئت به؟ فقلت: حدثنی به محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، فقال: جئت بها والله من عین صافیه.(۲)

سوره المائده

۴. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّهٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَهَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).(۳)

ص:۲۸۰

۱- . سوره النساء ۴، الآیه ۱۵۹.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۱۵۸. و عنه: مجمع البیان: ج۲، ص۱۳۷؛ منهج الصادقین: ج۳، ص۱۴۸؛ تفسیر الصافی: ج۱، ص۵۱۹؛ البرهان: ج۱، ص۴۲۶، ح۱؛ المحجه : ص۶۲؛ حلیه الأبرار: ج۵، ص۳۰۵، ب ۳۳، ح۱؛ بحار الانوار: ج۱۴، ص۳۴۹، ب ۳۴، ح۱۳؛ نور الثقلین: ج۱، ص۵۷۱، ح۶۶۲؛ و بتفاوت: الایقاظ من الهجعه : ص۳۳۹، ب ۱۰، ح۶۴.

۳- . سوره المائده ۵، الآیه ۵۴.

قوله: «یا أیها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله» قال:

هو مخاطبه لأصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله الذین غصبوا آل محمد حقهم وارتدوا عن دین الله. «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونهم»، نزلت فی القائم علیه السلام وأصحابه «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومه

لائم».(۱)

سوره الانعام

۵. (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).(۲)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله:

«ان الله قادر علی أن ینزل آیه» وسیریکم فی آخر الزمان آیات، منها:دابه فی الأرض، والدجال، ونزول عیسی بن مریم علیه السلام، وطلوع الشمس من مغربها.(۳)

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۱۷۰. و عنه: منهج الصادقین: ج۳، ص۲۵۴؛ و بتفاوت: البرهان: ج۱، ص۴۷۹، ح۶؛ نور الثقلین: ج۱، ص۶۴۱، ح۲۴۷؛ تأویل الآیات: الظاهره : ج۱، ص۱۵۰؛ و ملخصاً: مجمع البیان: ج۳، ص۲۰۸.
۲- . سوره الانعام ۶، الآیه ۳۷.
۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۱۹۸. و عنه: تفسیر الصافی: ج۲، ص۱۱۸؛ نوادر الأخبار: ص۲۶۰، ح۱؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۴۰، ب ۱، ح۶۵؛ البرهان: ج۱، ص۵۲۴، ح۳؛ بحار الانوار: ج۱۷، ص۲۰۴، ب ۱، ح۵ و ج۵۲، ص۱۸۱، ب ۲۵، ح۴؛ نور الثقلین: ج۱، ص۷۱۴، ح۶۴.

۶. (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ).(۱)

حدثنا جعفر بن أحمد قال:حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن على، عن محمد بن الفضيل، عن أبى حمزه قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: «فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شئ» قال:

اما قوله: «فلما نسوا ما ذكروا به» يعنى فلما تركوا ولايه على أمير المؤمنين عليه السلام وقد أمروا به «فتحنا عليهم أبواب كل شئ» يعنى دولتهم فى الدنيا وما بسط لهم فيها.

قوله: «حتى إذا فرحوا بما أوتوا اخذناهم بغته فإذا هم مبلسون» يعنى بذلك قيام القائم عليه السلام.(۲)

۷. (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ).(۳)

أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله:

«وهو القادر على أن يبعث عليكم عذابا من فوقكم» هو الدخان والصيحه «أو من تحت أرجلكم» وهو الخسف، «أو يلبسكم شيعا»، وهو اختلاف فى الدين وطعن بعضكم على بعض «ويذيق بعضكم بأس بعض» وهو ان يقتل بعضكم بعضا: وكل هذا فى أهل القبله.(۴)

۱- . سوره الانعام ۶، الآیه ۴۴.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۲۰۰. و عنه: تفسیر الصافی: ج۲، ص۱۲۱؛ المحجه : ص۶۶؛ البرهان: ج۱، ص۵۲۵، ح۱؛ نور الثقلین: ج۱، ص۷۱۸، ح۸۲ .

۳- . سوره الانعام ۶، الآیه ۶۵.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۲۰۴. و عنه: بحار الانوار: ج۹، ص۲۰۵، ب ۱، ح۶۹ و ج۵۲، ص۱۸۱، ب ۲۵، ح۴.

٨. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَهُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّکَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّکَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّکَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ).(١)

قال حدثنی أبی، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقری، عن حفص بن غياث، عن أبی عبد الله عليه السلام قال: سأل رجل عن حروب أمير المؤمنين عليه السلام، وکان السائل من محبينا، فقال أبو جعفر عليه السلام:

بعث الله محمدا صلی الله عليه وآله بخمسه أسياف، ثلاثه منها شاهره لا تغمد إلی أن تضع الحرب أوزارها، ولن تضع الحرب أوزارها حتی تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت الشمس من مغربها آمن الناس کلهم فی ذلک اليوم، فيومئذ «لا ينفع نفسا ايمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی ايمانها خيرا»،

وسيف منها ملفوف، وسيف منها مغمود، سله إلی غيرنا، وحکمه الينا... .(٢)

سوره الأعراف

٩. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ).(٣)

قوله: «هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتی تأويله»، فهو من الآيات التی تأويلها بعد تنزيلها، قال: ذلک فی القائم عليه السلام، ويوم القيامه.(۴)

١- . سوره الانعام ۶، الآيه ١۵٨.

٢- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج٢، ص٣٢٠. و عنه: بحار الانوار: ج١٠٠، ص١۶، ب ٢، ح١؛ و بتفاوت: الکافی: ج۵، ص١٠، ح٢.

٣- . سوره الأعراف ٧، الآيه ۵٣.

۴- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج١، ص٢٣۵. و عنه: تفسير الصافی: ج٢، ص٢٠٣؛ المحجه : ص٧٢؛ البرهان: ج٢، ص٢٣، ح١؛ نور الثقلين: ج٢، ص٣٨، ح١۴٩.

سوره التوبه

١٠. (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ).(١)

قوله: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون»

فإنها نزلت فی القائم من آل محمد، وهو الذی ذکرناه مما تأویله بعد تنزیله.(٢)

سوره یونس

١١. (قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُهُ بَیَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ).(٣)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله:

«قل أرأیتم ان اتاکم عذابه بیاتا» یعنی لیلا «أو نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون» فهذا عذاب ینزل فی آخر الزمان علی فسقه أهل القبله، وهم یجحدون نزول العذاب علیهم.(۴)

١- . سوره التوبه ٩، الآیه ٣٣.

٢- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج١، ص٢٨٩. و عنه: بحار الانوار: ج۵١، ص ۵٠، ح٢٢.

٣- . سوره یونس ١٠، الآیه ۵٠.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج١، ص٣١٢. و عنه: تفسیر الصافی: ج٢، ص۴٠۵؛ البرهان: ج٢، ص١٨٧، ح٢؛ بحار الانوار: ج۵٢، ص١٨۵، ب ٢۵، ح١٠؛ نور الثقلین: ج٢، ص٣٠۶، ح٧٣.

سوره هود

۱۲. (وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).(۱)

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد عن علی بن الحکم، عن سیف، عن حسان، عن هشام بن عمار، عن أبیه(۲) عن علی علیه السلام فی قوله تعالی: «لئن اخرنا عنهم العذاب إلی أمه معدوده لیقولن ما یحبسه» قال:

الأمه المعدوده أصحاب القائم الثلاثمائه والبضعه عشر.(۳)

۱۳. (قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ).(۴)

حدثنی محمد بن جعفر قال: حدثنا محمد بن أحمد(۵) عن محمد بن الحسین، عن موسی بن سعدان، عن عبد الله بن القسم، عن صالح عن أبی عبد الله علیه السلام قال:فی قوله «قوه»، قال:

القوه القائم علیه السلام، والرکن الشدید ثلاثمائه وثلاثه عشر.(۶)

۱- . سوره هود ۱۱، الآیه ۸.

۲- . وکان من أصحاب علی علیه السلام .

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۳۲۳. و عنه: تفسیر الصافی: ج۲، ص۴۳۳؛ المحجه : ص۱۰۲؛ البرهان: ج۲، ص۲۰۸، ح۲؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۴، ب ۵، ح۱؛ نور الثقلین: ج۲، ص۳۴۲، ح۲۹.

۴- . سوره هود ۱۱، الآیه ۸۰.

۵- . مسلم ط.

۶- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۳۳۵. و عنه: اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۱، ب ۳۲، ف ۲۸، ح۵۶۴؛ البرهان: ج۲، ص۲۲۸، ح۸؛ بحار الانوار: ج۱۲، ص۱۵۸، ب ۷؛ نور الثقلین: ج۲، ص۳۸۸، ح۱۷۹.

سوره الرعد

۱۴. (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ).(۱)

حدثنى أبى، عن حماد، عن أبى بصير، عن أبى عبد الله عليه السلام قال:

المنذر رسول الله ۹، والهادى أمير المؤمنين عليه السلام، وبعده الأئمه عليهم السلام. وهو قوله: «ولكل قوم هاد» اى فى كل زمان امام هاد مبين.

وهو رد على من ينكر ان فى كل عصر وزمان اماما وانه لا تخلو الأرض من حجه، كما قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا تخلو الأرض من امام قائم بحجه الله اما ظاهر مشهور واما خائف مقهور لئلا يبطل حجج الله وبيناته.(۲)

سوره إبراهيم

۱۵. (ولَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).(۳)

قوله: «ولقد أرسلنا موسى بآياتنا ان اخرج قومك من الظلمات إلى النور وذكرهم بأيام الله» قال:

أيام الله ثلاثه: يوم القائم، ويوم الموت، ويوم القيامه.(۴)

۱- . سوره الرعد ۱۳، الآیه ۷.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ۱، ص ۳۵۹. و عنه: تفسير الصافى: ج ۳، ص ۵۹؛ البرهان: ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۱۱؛ بحار الانوار: ج ۲۳، ص ۲۰، ب ۱، ح ۱۶؛ نور الثقلين: ج ۲، ص ۴۸۴، ح ۲۴.

۳- . سوره إبراهيم ۱۴، الآیه ۵.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج ۱، ص ۳۶۷. و عنه: تفسير الصافى: ج ۳، ص ۸۰؛ البرهان: ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۷؛ بحار الانوار: ج ۱۳، ص ۱۲، ب ۱، ح ۱۹ و ج ۵۱، ص ۴۵، ب ۵، ح ۲؛ نور الثقلين: ج ۲، ص ۵۲۶، ح ۸.

سوره النحل

١٦. (إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ).(١)

حدثنى جعفر بن أحمد قال: حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن على، عن محمد بن الفضيل، عن أبى حمزه الثمالى قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول فى قوله:

«فالذين لا يؤمنون بالآخره» يعنى انهم لا يؤمنون بالرجعه انها حق.(٢)

١٧. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).(٣)

حدثنى أبى، عن محمد بن أبى عمير، عن أبى أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السلام _ و قد اورد بعد هذا السند تفسير عده ايات من سوره النحل الى ان قال:...

وقوله: «هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكه أو يأتى امر ربك» من العذاب والموت وخروج القائم «كذلك فعل الذين من قبلهم وما ظلمهم الله ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» وقوله: «فأصابهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤن» من العذاب فى الرجعه... .(۴)

١- . سوره النحل ١۶، الآيه ٢٢.

٢- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج١، ص٣٨٣." و عنه: تفسير الصافى: ج٣، ص ١٣٠؛ الايقاظ من الهجعه : ص٢٥٣، ب ٩، ح٣٣؛ البرهان: ج٢، ص٣۶٣، ح٣.

٣- . سوره النحل ١۶، الآيه ٣٣ _ ٣۴.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج١، ص٣٨۴. و عنه: تفسير الصافى: ج٢، ص١٣۴؛ الايقاظ من الهجعه : ص٢٥٣، ب ٩، ح٣۴.

١٨. (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ).(١)

قوله: «وأقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن أکثر الناس لا یعلمون» فإنه حدثنی أبی، عن بعض رجاله، یرفعه إلی أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما یقول الناس فیها؟ قال: یقولون نزلت فی الکفار. قال: إن الکفار کانوا لا یحلفون بالله، وإنما نزلت فی قوم من أمه محمد ٩، قیل لهم: ترجعون بعد الموت قبل القیامه، فحلفوا انهم لا ـ یرجعون، فرد الله علیهم، فقال: «لیبینن لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین»یعنی فی الرجعه یردهم فیقتلهم ویشفی صدور المؤمنین فیهم.(٢)

سوره الإسراء

١٩. (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ).(٣)

مرسلا: «ان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم وان أسأتم فلها فإذا جاء وعد الآخره» یعنی القائم علیه السلام وأصحابه.(۴)

١- . سوره النحل ١۶، الآیه ٣٨ _ ٣٩.

٢- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج١، ص٣٨۴. و عنه: تفسیر الصافی: ج٣، ص١٣۵؛ نور الثقلین: ج٣، ص۵۴، ح٨۴؛ و بتفاوت: الایقاظ من الهجعه : ص٢۵٣، ب٩، ح٣۵؛ البرهان: ج٢، ص٣۶٨، ح٢.

٣- . سوره الإسراء ١٧، الآیه ٧.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج٢، ص١۴. و عنه: البرهان: ج٢، ص۴٠٩، ح١؛ بحار الانوار: ج۵١، ص۴۵، ب ۵، ح٣ و ج۵٣، ص٨٩، ب ٢٩، ح٨٨؛ نور الثقلین: ج٣، ص ١۴٠، ح٨۵.

سوره الکهف

۲۰. (وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا).(۱)

قوله: «ويوم نسير الجبال وترى الأرض بارزه وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا» فإنه سئل عن قوله: «ويوم نحشر من كل أمه فوجا»(۲) فقال:

ما يقول الناس فيها؟ قلت: يقولون انها فى القيامه، فقال أبو عبد الله عليه السلام: يحشر الله فى يوم القيامه من كل أمه فوجا ويذر الباقين؟ إنما ذلک فى الرجعه، فاما آيه القيامه فهذه «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا وعرضوا على ربک صفا... إلى قوله: موعدا».(۳)

سوره طه

۲۱. (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا * وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا).(۴)

قوله: «يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم ولا يحيطون به علما» قال:

ما بين أيديهم ما مضى من اخبار الأنبياء، وما خلفهم من اخبار القائم عليه السلام.

وقوله: «وعنت الوجوه للحى القيوم» اى ذلت، واما قوله: «أو يحدث لهم ذكرا» يعنى ما يحدث من أمر القائم عليه السلام والسفيانى.(۵)

ص:۲۸۹

۱- . سوره الکهف ۱۸، الآيه ۴۷.

۲- . سوره النمل ۲۷، الآيه ۸۳.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۶.

۴- . سوره طه ۲۰، الآيه ۱۱۰ _ ۱۱۳.

۵- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۵. و عنه: تفسير الصافى: ج۳، ص۳۲۱؛ البرهان: ج۳، ص۴۴، ح۱؛ المحجه : ص۱۳۴؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۶، ب ۵، ح۴؛ نور الثقلين: ج۳، ص۳۹۵ ج ۱۲۰ و ج۳، ص۳۹۶، ح۱۲۳.

۲۲. (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا).(۱)

عنه(۲) عن أحمد بن محمد، عن على بن الحكم، عن المفضل بن صالح، عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام فى قول الله: «ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزما» قال:

عهد إليه فى محمد صلى الله عليه وآله والأئمه من بعده فترك ولم يكن له عزم فيهم انهم هكذا. وإنما سموا أولو العزم انه عهد إليهم فى محمد والأوصياء من بعده، والقائم عليه السلام وسيرته، فأجمع عزمهم ان ذلك كذلك، والاقرار به.(۳)

۲۳. (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى).(۴)

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن إبراهيم بن المستنير، عن معاويه بن عمار قال:

قلت لأبى عبد الله عليه السلام عن قول الله: «إن له معيشه ضنكا» قال: هى والله النصاب، قال: جعلت فداك قد رأيناهم دهرهم الأطول فى كفايه حتى ماتوا، قال: ذلك والله فى الرجعه، يأكلون العذره.(۵)

۱- . سوره طه ۲۰، الآیه ۱۱۵.

۲- . احمد بن ادريس.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۵. و عنه: البرهان: ج۳، ص۴۵، ح۱؛ بحار الانوار: ج۱۱، ص۳۵، ب ۱، ح۳۱.

۴- . سوره طه ۲۰، الآیه ۱۲۴.

۵- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۵. و عنه: تفسير الصافى: ج۳، ص۳۲۵؛ الايقاظ من الهجعه : ص۲۵۵، ب ۹، ح۳۷؛ البرهان: ج۳، ص۴۷، ح۶؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۱، ب ۲۹، ح۲۸؛ نور الثقلين: ج۳، ص۴۰۵، ح۱۶۸.

سوره الأنبياء

۲۴. (لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ * قَالُوا يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ).(۱)

«لا تركضوا وارجعوا إلى ما أترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسئلون» :

يعنى الكنوز التى كنزوها، قال: فيدخل بنو أميه إلى الروم إذا طلبهم القائم عليه السلام، ثم يخرجهم من الروم، ويطالبهم بالكنوز التى كنزوها، فيقولوا كما حكى الله «يا ويلنا إنا كنا ظالمين * فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين» قال: بالسيف وتحت ظلال السيوف وهذا كله مما لفظه ماض ومعناه مستقبل، وهو مما ذكرناه مما تأويله بعد تنزيله.(۲)

۲۵. (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَهٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ).(۳)

حدثنى أبى، عن ابن أبى عمير، عن ابن سنان، عن أبى بصير، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله وأبى جعفر عليهما السلام قالا:

كل قريه أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون فى الرجعه.

و قال القمى: فهذه الآيه من أعظم الدلاله فى الرجعه، لان أحدا من أهل الاسلام لا ينكر ان الناس كلهم يرجعون إلى القيامه من هلك ومن لم يهلك، قوله: «ولا يرجعون» أيضا عنى فى الرجعه، فاما إلى القيامه فيرجعون حتى يدخلوا النار.(۴)

۱- . سوره الأنبياء ۲۱، الآيه ۱۳ _ ۱۵.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۸. و عنه: تفسير الصافى: ج۳، ص۳۳۳؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۶، ب ۵، ح۵؛ نور الثقلين: ج۳، ص۴۱۵، ح۱۵.

۳- . سوره الأنبياء ۲۱، الآيه ۹۵.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۷۵. و عنه: نوادر الأخبار: ص۲۸۲، ح۶؛ الايقاظ من الهجعه : ص۲۵۵، ب ۹، ح۳۸؛ البرهان: ج۳، ص ۷۱، ح ۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۲، ب ۲۹، ح۲۹؛ نور الثقلين: ج۳، ص۴۵۸، ح ۱۶۶.

۲۶. (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).(۱)

۱. مرسلا عن الباقر علیه السلام:

وقوله: «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر» قال: الکتب کلها ذکر. «وان الأرض یرثها

عبادی الصالحون» قال: القائم علیه السلام وأصحابه.(۲)

۲. قوله: «ولقد آتینا داود... إلی قوله: مبین» قال:

اعطی داود وسلیمان ما لم یعط أحدا من أنبیاء الله من الآیات. علمهما منطق الطیر، وألان لهما الحدید والصفر من غیر نار، وجعلت الجبال یسبحن مع داود، وانزل الله علیه الزبور، فیه توحید وتمجید ودعاء وأخبار رسول الله ۹، وأمیر المؤمنین علیه السلام، والأئمه علیهم السلام، من ذریتهما علیهم السلام، وأخبار الرجعه، والقائم علیه السلام، لقوله: «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الأرض یرثها عبادی الصالحون».(۳)

سوره الحج

۲۷. (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ).(۴)

۱- . سوره الأنبیاء ۲۱، الآیه ۱۰۵.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۷۷. و عنه: المحجه : ص۱۴۱؛ البرهان: ج۳، ص۷۵، ح۵؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۲۴، ب ۱، ح۱۱۱ و ج۱۴، ص۳۷، ب ۳، ح۱۲ و ج۵۱، ص۴۷، ب ۵، ح۶؛ نور الثقلین: ج۳، ص۴۶۴، ح۱۸۹.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۲۶. و عنه: بحار الانوار: ج۱۴، ص۳، ب ۱، ح۶؛ و بتفاوت: البرهان: ج۳، ص۱۹۶، ح۱؛ نور الثقلین: ج۳، ص صیانة القران عن التحریف/۲۲۹.۴۶۴، ح۱۹۰.

۴- . سوره الحج ۲۲، الآیه ۳۹.

حـدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن ابن مسـکان، عن أبی عبـد الله علیه السـلامفی قوله: «أذن للـذین یقـاتلون بأنهم ظلموا... الی أخره» قال:

إن العـامه یقولـون: نزلت فی رسول الله صـلی الله علیه وآله لمـا أخرجته قریش من مکه، وإنمـا هی للقـائم علیه السـلام إذا خرج یطلب بدم الحسین علیه السلام، وهو قوله: نحن أولیاء الدم وطلاب الدیه.(۱)

۲۸. (الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاهَ وَآتَوُا الزَّکَاهَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَهُ الْأُمُورِ).(۲)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله: «الذین ان مکناهم فی الأرض أقاموا الصلاه وآتوا الزکاه»:

وهـذه الآیه لآل محمـد علیهم السـلام إلی آخر الآیه. والمهـدی وأصـحابه یملکهـم الله مشارق الأرض ومغاربها، ویظهر الـدین ویمیت الله به وأصحابه البدع الباطل، کما أمات السفه الحق، حتی لا یری اثر للظلم.(۳)

۲۹. (فَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَهْلَکْنَاهَا وَهِیَ ظَالِمَهٌ فَهِیَ خَاوِیَهٌ عَلَی عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَقَصْرٍ مَشِیدٍ).(۴)

۱- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۸۴. و عنـه: المحجه : ص۱۴۲؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۷، ب ۵، ح۷؛ نور الثقلین: ج۳، ص۵۰۱، ح۱۵۲؛ و بتفـاوت: تفسـیر الصافی: ج۳، ص۳۸۰؛ اثبات الهـداه : ج۳، ص۵۵۲، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۴؛ البرهان: ج۳، ص۹۴، ح۱۰.

۲- . سوره الحج ۲۲، الآیه ۴۱.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۸۷. و عنه: المحجه : ص۱۴۳؛ البرهان: ج۳، ص۹۶، ح۶؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۷، ب ۵، ح۹؛ نور الثقلین: ج۳، ص۵۰۶، ح۱۶۱؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج۳، ص۳۸۲.

۴- . سوره الحج ۲۲، الآیه ۴۵.

قوله: «وبئر معطله وقصر مشید» قال: هو مثل لآل محمد ٩. قوله: «بئر معطله» هی التی لا یستسقی منها، وهو الامام الذی قد غاب فلا یقتبس منه العلم. «والقصر المشید» هو المرتفع، وهو مثل لأمیر المؤمنین علیه السلام، والأئمه وفضائلهم لشرقه علی الدنیا، وهو قوله: «لیظهره علی الدین کله»وقال الشاعر فی ذلک:

بئـر معـطـلـه وقـصـر مشـرف مثـل لآل محـمـد مسـتـطـرف

فالقصر مجـدهم الـذی لا یرتـقی والـبـئر علمهم الذی لا ینزف(١)

٣٠. (ذَلِکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ).(٢)

فقال الله تبارک وتعالی: «ومن عاقب» یعنی رسول الله ٩. «بمثل ما عوقب به»: یعنی حسینا أرادوا ان یقتلوه. «ثم بغی علیه لینصره الله»: یعنی بالقائم من ولده.(٣)

سوره النور

٣١. (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا).(۴)

١- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج٢، ص٨۵.و عنه: تأویل الآیات: ج١، ص٣۴۵؛ تفسیر الصافی: ج٣، ص٣٨٣؛ البرهان: ج٣، ص٩۶، ح۶؛ بحار الانوار: ج٢۴، ص١٠١، ب ٣٧، ح۵؛ نور الثقلین: ج٣، ص۵٠٧، ح ١٧٠.

٢- . سوره الحج ٢٢، الآیه ۶٠.

٣- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج٢، ص٨٧. و عنه: المحجه : ص١۴۴؛ البرهان: ج٣، ص١٠٣، ح١؛ بحار الانوار: ج۵١، ص۴٧، ب ۵، ح٨؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج٣، ص٣٨٨؛ نور الثقلین: ج٣، ص۵١٨، ح٢٠٩.

۴- . سوره النور ٢۴، الآیه ۵۵.

قوله: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم فی الأرض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذی ارتضی لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدوننی لا يشركون بی شيئا» نزلت فی القائم من آل محمد ٩.(١)

سوره الفرقان

٣٢. (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَهِ سَعِيرًا).(٢)

حدثنا أحمد بن علی قال: حدثنی الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال، عن عمر الكلبی، عن أبی الصامت قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

ان الليل والنهار اثنتا عشره ساعه، وان علی بن أبی طالب عليه السلام اشرف ساعه من اثنتی عشره ساعه، وهو قول الله تعالی: «بل كذبوا بالساعه وأعتدنا لمن كذب بالساعه سعيرا».(٣)

سوره الشعراء

٣٣. (إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَهً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ).(۴)

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمير، عن هشام، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

تخضع رقابهم يعنی بنی أميه وهی الصيحه من السماء باسم صاحب الامر.(۵)

ص:٢٩۵

١- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج١، ص١۴. و عنه: تفسير الصافی: ج٣، ص۴۴۴؛ نور الثقلين: ج٣، ص۶١٩، ح٢٢٠.
٢- . سوره الفرقان ٢۵، الآيه ١١.
٣- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج٢، ص١١٢. و عنه: البرهان: ج٣، ص١۵٧، ح٣؛ المحجه : ص١۵۴؛ و بتفاوت: نور الثقلين: ج۴، ص٧، ح٢۴.
۴- . سوره الشعراء ٢۶، الآيه ۴.
۵- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج٢، ص١١٨. و عنه: تفسير الصافی: ج۴، ص٢٩؛ اثبات الهداه : ج٣، ص۵۵٢، ب ٣٢، ف ٣٠، ح۵٧۵؛ المحجه : ص١۵۶؛ البرهان: ج٣، ص١٧٩، ح٢؛ حليه الأبرار: ج۵، ص٢٩٠، ب ٣٠، ح٢؛ بحار الانوار: ج٩، ص٢٢٨، ب ١، ح١١۶ و ج٢٣، ص٢٠٧، ب ١١، ح۶ و ج۵١، ص۴٨، ب ۵، ح١٠؛ نور الثقلين: ج۶، ص۴٧، ح١٢.

سوره النمل

۳۴. (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَئِلَهٌ

مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ).(۱)

حدثنی أبی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن صالح بن عقبه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

نزلت فی القائم من آل محمد علیهم السلام، هو والله المضطر إذا صلی فی المقام رکعتین ودعا الله فأجابه ویکشف السوء، ویجعله خلیفه فی الأرض.(۲)

۳۵. (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ).(۳)

ص:۲۹۶

۱- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۶۲.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۲۹. و عنه: تأویل الآیات: ج۱، ص۴۰۳، ح۶؛ غایه المرام: ج۴، ص۲۰۹، ب ۱۲۴، ح۵؛ المحجه : ص۱۶۵؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۸، ب ۵، ح۱۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۹۴، ح۹۳؛ المیزان: ج۱۵، ص۳۹۱؛ منتخب الاثر: ص۲۹۴، ف ۲، ب ۳۵، ح۸، ص۴۲۳، ف ۶، ب ۱، ح۵؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج۴، ص۷۱؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۶؛ البرهان: ج۳، ص۲۰۸، ح۷.

۳- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۸۲.

۱. قال أبو عبد الله علیه السلام: قال رجل لعمار بن یاسر: یا أبا الیقظان آیه فی کتاب الله قد أفسدت قلبی وشککتنی، قال عمار:

وای آیه هی؟ قال: قول الله: «وإذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابه من الأرض». الآیه، فأی دابه هی؟ قال عمار: والله ما اجلس ولا آکل ولا اشرب حتی أریکها. فجاء عمار مع الرجل إلی أمیر المؤمنین علیه السلام وهو یأکل تمرا وزبدا، فقال له: یا أبا الیقظان هلم، فجلس عمار واقبل یأکل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل: سبحان الله یا أبا الیقظان، حلفت انک لا تأکل ولا تشرب ولا تجلس حتی تربنیها! قال عمار: قد أریتکها ان کنت تعقل.(۱)

۲. حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

انتهی رسول الله صلی الله علیه وآله إلی أمیر المؤمنین علیه السلام وهو نائم فی المسجد، قد جمع رملا ووضع رأسه علیه فحرکه برجله ثم قال له: قم یا دابه الله. فقال رجل من أصحابه: یا رسول الله أیسمی بعضنا بعضا بهذا الاسم؟ فقال: لا والله، ما هو إلا له خاصه، وهو الدابه التی ذکر الله فی کتابه: «وإذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابه من الأرض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون».

ثم قال: یا علی إذا کان آخر الزمان أخرجک الله فی أحسن صوره، ومعک میسم تسم به أعداءک.

فقال رجل لأبی عبد الله علیه السلام: إن الناس یقولون: هذه الدابه إنما تکلمهم؟ فقال أبو عبد الله علیه السلام: کلمهم الله فی نار جهنم، إنما هو یکلمهم من الکلام. والدلیل علی أن هذا فی الرجعه قوله: «ویوم نحشر من کل أمه فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون حتی إذا جاؤوا قال أکذبتم بآیاتی ولم تحیطوا بها علما أماذا کنتم تعملون».(۲) قال: الآیات أمیر المؤمنین والأئمه علیهم السلام.

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۳۱. و عنه: مجمع البیان: ج۷، ص۲۳۴؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۷۴؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۳۶، ب ۱۰، ح۵۹؛ البرهان: ج۳، ص۲۱۰، ح۵؛ بحار الانوار: ج۳۹، ص۲۴۲، ب ۸۶، ح ۳۰؛ نور الثقلین: ج۴، ص۹۸، ح۱۰۵.

۲- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۸۳ _ ۸۴.

فقال الرجل لأبى عبـد الله عليه السـلام: إن العامه تزعم أن قوله «ويوم نحشـر من كل أمه فوجا» عنى يوم القيامه. فقال أبو عبد الله عليه السـلام: أفيحشـر الله من كل أمه فوجا ويدع الباقين؟ لا، ولكنه فى الرجعه. واما آيه القيامه فهى: «وحشـرناهم فلم نغادر منهم أحدا»(۱).(۲)

۳۶. (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّهٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ).(۳)

۱. حدثنى أبى، عن ابن أبى عمير، عن المفضل، عن أبى عبد الله عليه السلام فى قوله تعالى: «ويوم نحشر من كل أمه فوجا» قال:

ليس أحد من المؤمنين قتل إلا يرجع حتى يموت، ولا يرجع إلا من محض الايمان محضا ومن محض الكفر محضا.(۴)

ص:۲۹۸

۱- . سوره الكهف ۱۸، الآيه ۴۷.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۱۳۰. و عنه: البرهان: ج۳، ص۲۰۹، ح۳؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۲، ب ۲۹، ح۳۰؛ و بعضه: تأويل الآيات: ج۱، ص۴۰۷؛ تفسير الصافى: ج۴، ص۷۶؛ نوادر الأخبار: ص۲۸۳، ح۹؛ الايقاظ من الهجعه : ص۳۴۲، ب ۱۰، ح۷۲، ص۲۵۷، ب ۹، ح۴۲ و ۴۳؛ الرجعه : ص۸، ح۵۱؛ و بتفاوت: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۲؛ نور الثقلين: ج۴، ص۹۸، ح۱۰۴ و ج۴، ص۹۹، ح۱۱۱؛ و ملخصاً: بحار الانوار: ج۳۹، ص۲۴۳، ب ۸۶، ح۳۱.

۳- . سوره النمل ۲۷، الآيه ۸۳.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۱۳۱. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۳؛ تأويل الآيات: ج۱، ص۴۰۹، ح۱۵؛ نوادر الأخبار: ص۲۸۲، ح۵، ص۲۸۵، ح۱؛ الايقاظ من الهجعه : ص۲۵۸، ب ۹، ح۴۴، ص۳۴۳، ب ۱۰، ح۷۳؛ البرهان: ج۳، ص۲۱۰، ح۵ و ج۳، ص۲۱۱، ح۱۷؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۳، ب ۲۹، ح۳۰؛ نور الثقلين: ج۴، ص۱۰۰، ح۱۱۲.

۲. حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن حماد، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما یقول الناس فی هذه الآیه: «ویوم نحشر من کل أمه فوجا»؟ قلت: یقولون انها فی القیامه، قال: لیس کما یقولون، إن ذلک فی الرجعه، أیحشر الله فی القیامه من کل أمه فوجا ویدع الباقین؟! إنما آیه القیامه قوله «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا»(۱).(۲)

۳۷. (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).(۳)

الآیات أمیر المؤمنین والأئمه علیهم السلام، إذا رجعوا یعرفهم أعداؤهم إذا رأوهم. والدلیل علی أن الآیات هم الأئمه قول أمیر المؤمنین علیه السلام: والله ما لله آیه أکبر منی، فإذا رجعوا إلی الدنیا یعرفهم أعداؤهم إذا رأوهم فی الدنیا.(۴)

سوره القصص

۳۸. (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَی وَمَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ).(۵)

۱- . سوره الکهف ۱۸، الآیه ۴۷.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۲۴. و عنه: الرجعه : ص۷۶، ح۴۸؛ الایقاظ من الهجعه : ص۲۴۶، ب ۹، ح۲۲؛ البرهان: ج۱، ص۳۹ و ج۲، ص۴۱۷، ح۱ و ج۳، ص۲۱۰، ح۴؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۱، ب ۲۹، ح۲۷ و ج۵۳، ص ۶۰، ب ۲۹، ح۴۹؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۰۰، ح۱۱۲.

۳- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۹۳.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۳۲. و عنه: الرجعه : ص۸۳، ح۵۳؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۷۹؛ البرهان: ج۳، ص۲۱۴، ح۱؛ بحار الانوار: ج۲۳، ص۲۰۷، ب ۱۱، ح۵؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۰۶، ح۱۳۸.

۵- . سوره القصص ۲۸، الآیه ۸۵.

۱. حدثنی أبی، عن حماد، عن حریز، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه انه کان یعرف تأویل هـذه الآیه «ان الـذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد» یعنی الرجعه.(۱)

۲. حدثنی أبی، عن النضر بن سوید، عن یحیی الحلبی، عن عبد الحمید الطائی، عن أبی خالد الکابلی، عن علی بن الحسین علیه السلام فی قوله: «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد» قال:

یرجع إلیکم نبیکم صلی الله علیه وآله وأمیر المؤمنین علیه السلام

والأئمه علیهم السلام.(۲)

۳. حدثنی أبی، عن أحمد بن النضر، عن عمر بن شمر قال: ذکر عند أبی جعفر علیه السلام جابر، فقال:

رحـم الله جـابرا لقـد بلغ مـن علمـه انـه کـان یعرف تأویـل هـذه الآیـه: «ان الـذی فرض علیـک القرآن لرادک إلی معـاد» یعنی الرجعه.(۳)

ص:۳۰۰

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۴۷. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۴؛ تأویل الآیات: ج۱، ص۴۲۴، ح۲۳؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۳۳، ب ۱۰، ح۴۸؛ البرهان: ج۳، ص۲۳۹؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۶۱، ب ۲۹، ح۵۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۱۴، ح۱۲۵ و ج۴، ص۱۱۴، ح۱۲۶.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۴۷. و عنـه: الرجعه : ص۸۳، ح۵۴؛ الایقـاظ من الهجعه : ص۳۴۳، ب ۱۰، ح۹۵؛ البرهان: ج۳، ص۲۳۹، ح۲؛ بحارالانوار: ج۵۳، ص۵۶، ب ۲۹، ح۳۳؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۴۴، ح۱۲۶.

۳- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۲۵. و عنه: مختصـر بصائر الدرجات: ص۴۲؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۱۰۷؛ البرهان: ج۳، ص۲۳۹؛ بحار الانوار: ج۲۲، ص۹۹، ب ۳۷، ح۵۳.

سوره العنكبوت

۳۹. (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِىَ فِى اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِى صُدُورِ الْعَالَمِينَ).(۱)

قوله: «ولئن جاء نصر من ربك» يعنى: القائم عليه السلام، «ليقولن إنا كنا معكم أوليس الله بأعلم بما فى صدور العالمين».(۲)

سوره السجده

۴۰. (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).(۳)

قوله: «لنذيقنهم من العذاب الأدنى دون

العذاب الأكبر» الآيه، قال: العذاب الأدنى عذاب الرجعه بالسيف.

ومعنى قوله: «لعلهم يرجعون» يعنى فإنهم يرجعون فى الرجعه حتى يعذبوا.(۴)

۴۱. (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).(۵)

قوله: «أو لم يروا أنا نسوق الماء إلى الأرض الجرز» قال:

الأرض الخراب وهو مثل ضربه الله فى الرجعه والقائم عليه السلام، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بخبر الرجعه قالوا: «متى هذا الفتح إن كنتم صادقين».(۶)

۱- . سوره العنكبوت ۲۹، الآيه ۱۰.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۱۴۹. و عنه: تفسير الصافى: ج۴، ص۱۱۲؛ البرهان: ج۳، ص۲۴۵، ح۱؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۲۹، ح۱۱۸ و ج۵۱، ص۴۸، ب ۵، ح۱۲ و ج ۷۰، ص۱۳۳، ح۵۲؛ نور الثقلين: ج۴، ص۱۵۳، ح۱۷ و ۱۸.

۳- . سوره السجده ۳۲، الآيه ۲۱.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص ۱۷۰. و عنه: تفسير الصافى: ج۴، ص۱۶؛ البرهان: ج۳، ص۲۸۹، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۶، ب ۲۹، ح۳۴؛ نور الثقلين: ج۴، ص ۲۳۱، ح۴۴.

۵- . سوره السجده ۳۲، الآيه ۲۷ _ ۲۸.

۶- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص ۱۷۱. و عنه: تفسير الصافى: ج۴، ص ۱۶۰؛ نور الثقلين: ج۴، ص۲۳۳، ح۵۱؛ و بتفاوت: البرهان: ج۳، ص۲۸۹، ح۱.

سوره سبأ

۴۲. (وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).(۱)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله: «ولو تری إذ فزعوا»قال:

من الصوت، وذلک الصوت من السماء «واخذوا من مکان قریب»قال: من تحت اقدامهم خسف بهم.(۲)

۴۳. (وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ * وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ

بَعِيدٍ).(۳)

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن منصور بن یونس، عن أبی خالد الکابلی، قال:

قال أبو جعفر علیه السلام: والله لکأنی انظر إلی القائم علیه السلام وقد اسند ظهره إلی الحجر،

۱- . سوره سبأ ۳۴، الآیه ۵۱.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۰۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۴، ص۲۲۶؛ بحار الانوار: ج۵۲، ص۱۸۵، ب ۲۵، ح۱۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۳۴۴، ح۹۹؛ و بتفاوت: البرهان: ج۳، ص۳۵۵، ح۳.

۳- . سوره سبأ ۳۴، الآیه ۵۱ _ ۵۳.

ثم ینشد الله حقه ثم یقول: یا أیها الناس من یحاجنی فی الله فأنا أولی بالله، أیها الناس من یحاجنی فی آدم فأنا أولی بآدم، أیها الناس من یحاجنی فی نوح فأنا أولی بنوح، أیها الناس من یحاجنی فی إبراهیم فأنا أولی بإبراهیم، أیها الناس من یحاجنی فی موسی فأنا أولی بموسی، أیها الناس من یحاجنی فی عیسی فأنا أولی بعیسی، أیها الناس من یحاجنی فی محمد فأنا أولی بمحمد ۹، أیها الناس من یحاجنی فی کتاب الله فأنا أولی بکتاب الله، ثم ینتهی إلی المقام فیصلی رکعتین، وینشد الله حقه. ثم قال أبو جعفر علیه السلام: هو والله المضطر فی کتاب الله فی قوله «أمن یجیب المضطر إذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الأرض»(۱). فیکون أول من یبایعه جبرئیل، ثم الثلاثمائه والثلاثه عشر رجلا، فمن کان ابتلی بالمسیر وافاه، ومن لم یبتل بالمسیر فقد عن فراشه، وهو قول أمیر المؤمنین هم المفقودون عن فرشهم وذلک قول الله: «فاستبقوا الخیرات أینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا»(۲) قال: الخیرات الولایه وقال فی موضع آخر: «ولئن أخرنا عنهم العذاب إلی أمه معدوده»(۳) وهم والله أصحاب القائم علیه السلام، یجتمعون والله إلیه فی ساعه واحده، فإذا جاء إلی البیداء یخرج إلیه جیش السفیانی فیأمر الله الأرض فتأخذ اقدامهم، وهو قوله : «ولو تری إذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب وقالوا آمنا به»یعنی بالقائم من آل محمد علیهم السلام «وانی لهم التناوش من مکان بعید... إلی قوله : وحیل بینهم وبین ما

یشتهون» یعنی ان لاـ یعذبوا «کما فعل بأشیاعهم من قبل»یعنی من کان قبلهم من المکذبین هلکوا «انهم کانوا فی شک مریب».(۴)

۱- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۶۲.

۲- . سوره البقره ۲، الآیه ۱۴۸.

۳- . سوره هود ۱۱، الآیه ۸.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۰۴. و عنه: المحجه : ص۱۸؛ البرهان: ج۱، ص۱۶۳، ح۸؛ بحار الانوار: ج۵۲، ص۳۱۵، ب ۲۷، ح ۱۰؛ نور الثقلین: ج۱، ص۱۳۹، ح۴۲۶ و ج۴، ص۳۴۳، ح۹۸؛ منتخب الاثر: ص۴۲۲، ف ۶، ب ۱، ح۲؛ و بعضه: الکافی: ج۸، ص۳۱۳، ح۴۸۷؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۷؛ نور الثقلین: ج۴، ص۹۴، ح۹۴.

سوره ص

۴۴. (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).(۱)

أخبرنا أحمـد بن إدريس قال: حدثنا احمد ابن محمد، عن محمد بن يونس، عن رجل، عن أبی عبد الله علیه السـلام فی قول الله تبارک وتعالی: «فانظرنی إلی یوم یبعثون قال فإنک من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم» قال:

یوم الوقت المعلوم: یوم یذبحه رسول الله صلی الله علیه وآله علی الصخره التی فی بیت المقدس.(۲)

سوره الزمر

۴۵. (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا).(۳)

حـدثنا محمـد بن أبی عبـد الله قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنی القاسم بن الربیع قال: حدثنی صـباح المدائنی قال: حدثنا المفضل بن عمر انه سمع أبا عبد الله علیه السلام یقول فی قوله: «وأشرقت الأرض بنور ربها»قال:

رب الأرض یعنی إمام الأرض. فقلت: فإذا خرج یکون ماذا؟ قال: إذا یستغنی الناس عن ضوء الشمس ونور القمر، ویجتزون بنور الامام.(۴)

۱- . سوره، ص۳۸، الآیه ۸۱.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۴۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۳، ص۱۱۳؛ البرهان: ج۲، ص۳۴۳، ح۲؛ بحار الانوار: ج۱۱، ص۱۵۴، ب ۲، ح۳۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۴۷۲، ح۹۴.

۳- . سوره الزمر ۳۹، الآیه ۶۹.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۵۳. و عنه: نوادر الأخبار: ص۲۷۸، ح۴؛ بحار الانوار: ج۷، ص۳۲۶، ب ۱۷، ح۱؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج۴، ص۳۳۱؛ المحجه : ص۱۸۴؛ البرهان: ج۴، ص۸۷، ح۱؛ حلیه الأبرار: ج۵، ص۳۳۷، ب ۳۹، ح۴؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۰۳، ح۱۲۱.

سوره غافر

۴۶. (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ).(۱)

قال الصادق علیه السلام:

ذلک فی الرجعه.(۲)

۴۷. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ).(۳)

أخبرنا أحمد بن إدریس، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزیز، عن جمیل، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قلت: قول الله تبارک وتعالی: «إنا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیاه الدنیا ویوم یقوم الاشهاد» قال:

ذلک والله فی الرجعه، أما علمت أن أنبیاء کثیره لم ینصروا فی الدنیا وقتلوا، والأئمه

بعدهم قتلوا ولم ینصروا، ذلک فی الرجعه.(۴)

ص:۳۰۵

۱- . سوره غافر ۴۰، الآیه ۱۱.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۵۶. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۵؛ تأویل الآیات: ج۲، ص۵۲۹، ح۸؛ الرجعه : ص۸۴، ح۵۵؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۳۳۶؛ نوادر الأخبار: ص۲۸۲، ح۸؛ البرهان: ج۴، ص۹۳، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۹، ب ۲۹، ح۳۶؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۱۳، ح۱۹.

۳- . سوره غافر ۴۰، الآیه ۵۱ _ ۵۲.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۵۸. و عنه: تأویل الآیات: ج۲، ص۵۳۱، ح۱۴؛ البرهان: ج۴، ص۱۰۰، ح۱؛ و بتفاوت: الایقاظ من الهجعه : ص۳۴۴، ب ۱۰، ح۷۷؛ بحار الانوار: ج۱۱، ص۲۷، ب ۱، ح۱۵ و ج۵۳، ص۶۵، ب ۳۹، ح۵۷.

سوره الشوری

۴۸. (حم.* عسق).(۱)

حدثنا أحمد بن علی وأحمد بن إدریس قالا: حدثنا محمد بن احمد العلوی، عن العمرکی، عن محمد بن جمهور قال: حدثنا سلیمان بن سماعه، عن عبد الله بن القاسم، عن یحیی بن مسیره(۲) الخثعمی، عن أبی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول:

«حم عسق»: اعداد سنی القائم. وقاف: جبل محیط بالدنیا من زمرد أخضر، فخضره السماء من ذلک الجبل. وعلم کل شئ فی «عسق».(۳)

۴۹. (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ).(۴)

حدثنی الحسین بن عبد الله السکینی، عن أبی سعید البجلی(۵)، عن عبد الملک بن هارون، عن أبی عبد الله علیه السلام، عن آبائه علیهم السلام قال:

...ثم عیسی بن مریم روح الله وکلمته، وکان عمره فی الدنیا ثلاثه وثلاثین سنه ثم رفعه الله إلی السماء، ویهبط إلی الأرض بدمشق، وهو الذی

یقتل الدجال.(۶)

ص:۳۰۶

۱- . سوره الشوری ۴۲، الآیه ۱ _ ۲.

۲- . میسره ط.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۶۷. و عنه: بحار الانوار: ج۶۰، ص۱۱۹، ب ۳۲، ح۵ و ج۹۲، ص۳۷۶، ب ۱۲۷، ح۶؛ و بتفاوت: تأویل الآیات: ج۲، ص۵۴۲، ح۲؛ تفسیر الصافی: ج۴ص ۳۳۶؛ المحجه : ص ۱۹۰؛ البرهان: ج۴، ص۱۱۵، ح۲؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۵۷، ح۴ و ج۵، ص۱۰۴، ح۵.

۴- . سوره الشوری ۴۲، الآیه ۷.

۵- . النحلی ط.

۶- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص ۲۷۱ – ۲۶۸. و عنه: بحار الانوار: ج۱۴، ص۲۴۷، ب ۱۸، ح۲۷.

۵۰. (ذَلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ * أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا فَإِنْ یَشَأِ اللَّهُ یَخْتِمْ عَلَی قَلْبِکَ وَیَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَیُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).(۱)

حدثنی أبی، عن ابن أبی نجران، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: فی قول الله: «قل لا أسألکم علیه أجرا إلا الموده فی القربی» یعنی فی أهل بیته قال:

جاءت الأنصار إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فقالوا: إنا قد آوینا ونصرنا، فخذ طائفه من أموالنا فاستعن بها علی ما نابک. فأنزل الله: «قل لا أسألکم علیه أجرا»یعنی علی النبوه «إلا الموده فی القربی» یعنی فی أهل بیته. ثم قال: ألا تری ان الرجل یکون له صدیق وفی نفس ذلک الرجل شئ علی أهل بیته فلا یسلم صدره، فأراد الله أن لا یکون فی نفس رسول الله شئ علی أهل بیته(۲) ففرض علیهم الموده فی القربی، فان اخذوا اخذوا مفروضا، وان ترکوا ترکوا مفروضا.

قال: فانصرفوا من عنده وبعضهم یقول: عرضنا علیه أموالنا فقال: قاتلوا عن أهل بیتی من بعدی. وقالت طائفه: ما قال هذا رسول الله وجحدوه وقالوا کما حکی الله: «أم یقولون افتری علی الله کذبا» فقال الله: «فان یشاء الله یختم علی قلبک» قال: لو افتریت، «ویمح الله الباطل» یعنی یبطله «ویحق الحق بکلماته» یعنی بالنبی وبالأئمه والقائم من آل محمد «انه علیم بذات الصدور».(۳)

۱- . سوره الشوری ۴۲، الآیه ۲۳ _ ۲۴.

۲- . أمته ط.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۷۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۴، ص۳۷۴؛ المحجه : ص۱۹۴، ح۶۵۲؛ بحار الانوار: ج۲۳، ص۲۳۷، ب ۱۳، ح۵؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۷۶، ح۸۲؛ و بتفاوت: البرهان: ج۴، ص۱۲۴، ح۱۵.

۵۱. (وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).(۱)

حدثنا جعفر بن أحمد قال: حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن على، عن محمد بن الفضيل، عن أبى حمزه الثمالى، عن أبى جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول:

«ولمن انتصر بعد ظلمه» يعنى القائم عليه السلام وأصحابه «فأولئك ما عليهم من سبيل» والقائم إذا قام انتصر من بنى أميه ومن المكذبين والنصاب هو وأصحابه، وهو قول الله: «إنما السبيل على الذين يظلمون الناس».(۲)

سوره الدخان

۵۲. (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِى لَيْلَهٍ مُبَارَكَهٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ).(۳)

حدثنى أبى، عن ابن أبى عمير، عن عبد الله بن مسكان، عن أبى جعفر وأبى عبد الله وأبى الحسن عليهم السلام، قال:

«إنا أنزلناه»: يعنى القرآن. «فى ليله مباركه إنا كنا منذرين»: وهى ليله القدر، انزل الله القرآن فيها إلى البيت المعمور جمله واحده. ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله صلى الله عليه وآله فى طول(۴) عشرين سنه.

«فيها يفرق»: فى ليله القدر.

۱- . سوره الشورى ۴۲، الآيه ۴۲ _ ۴۱.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۲۷۸. و عنه: تفسير الصافى: ج۴، ص۳۸۰؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۸؛ المحجه : ص۱۹۶؛ البرهان: ج۴، ص۱۲۹، ح۴؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۸، ب ۵، ح۱۳؛ نور الثقلين: ج۴، ص۵۸۵، ح۱۲۷.

۳- . سوره الدخان ۴۴، الآيه ۳ _ ۴.

۴- . ثلاث ط.

«کل امر حکیم»: أی یقدر الله کل أمر من الحق

ومن الباطل وما یکون فی تلک السنه، وله فیه البدا والمشیه، یقدم ما یشاء، ویؤخر ما یشاء من الآجال والأرزاق والبلایا والاعراض والأمراض، ویزید فیها ما یشاء وینقص ما یشاء ویلقیه رسول الله صلی الله علیه وآله إلی أمیر المؤمنین علیه السلام، ویلقیه أمیر المؤمنین علیه السلام إلی الأئمه علیهم السلام، حتی ینتهی ذلک إلی صاحب الزمان علیه السلام، ویشترط له ما فیه البدا والمشیه والتقدیم والتأخیر.(۱)

سوره الفتح

۵۳. (هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْیَ مَعْکُوفًا أَنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِیبَکُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَیْرِ عِلْمٍ لِیُدْخِلَ اللَّهُ فِی رَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا).(۲)

حدثنا أحمد بن علی قال: حدثنا الحسین بن عبد الله السعدی قال: حدثنا الحسن بن موسی الخشاب، عن عبد الله بن الحسین، عن بعض أصحابه، عن فلان الکرخی قال: قال رجل لأبی عبد الله علیه السلام: ألم یکن علی قویا فی بدنه قویا فی أمر الله؟ قال له أبو عبد الله علیه السلام: بلی! قال له: فما منعه أن یدفع أو یمتنع؟ قال:

قد سألت فافهم الجواب: منع علیا من ذلک آیه من کتاب الله. فقال: وأی آیه؟ فقرأ «و لم تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا ألیما» انه کان لله ودایع مؤمنون فی أصلاب قوم کافرین ومنافقین، فلم یکن علی علیه السلام لیقتل الآباء حتی یخرج الودایع، فلما خرج ظهر علی من ظهر وقتله، وکذلک قائمنا أهل البیت لم یظهر أبدا

حتی تخرج ودایع الله، فإذا خرجت یظهر علی من یظهر فیقتله.(۳)

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۹۰. و عنه: المحجه : ص۲۰۲؛ نوادر الأخبار: ص۹۷، ح۳؛ بحار الانوار: ج۹۷، ص۱۲، ب ۵۳، ح۱۹؛ نور الثقلین: ج۴، ص ۶۲۰، ح۸؛ و بتفاوت: البرهان: ج۴، ص۱۹۵، ح۶.
۲- . سوره الفتح ۴۸، الآیه ۲۵.
۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۱۶. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۴۳؛ اثبات الهداه ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۹؛ المحجه : ص۲۰۶؛ البرهان: ج۴، ص۱۹۸، ح۴؛ غایه المرام: ج۶، ص۲۲، ب ۶۴، ح۴؛ بحار الانوار: ج۲۹، ص۴۲۸، ب ۱۳، ح۱۳؛ نور الثقلین: ج۵، ص ۷۰، ح ۶۱.

۵۴. (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ شَهِیدًا).(۱)

قوله: «هو الذی أرسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله»

وهو الامام الذی یظهره الله علی الدین کله فیملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا، وهذا مما ذکرنا ان تأویله بعد تنزیله.(۲)

سوره ق

۵۵. (وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ * یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ).(۳)

قوله «واستمع یوم یناد المناد من مکان قریب» قال:

ینادی المنادی باسم القائم علیه السلام واسم أبیه علیه السلام قوله: «یوم یسمعون الصیحه بالحق ذلک یوم الخروج» قال صیحه القائم من السماء، ذلک یوم الخروج، قال: هی الرجعه.(۴)

ص:۳۱۰

۱- . سوره الفتح ۴۸، الآیه ۲۸.
۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۱۷. و عنه: البرهان: ج۴، ص۲۰۰، ح۱؛ المحجه : ص۲۰۸؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۵۰، ب ۵، ح۲۲؛ نور الثقلین: ج۵، ص۷۶، ح۸۴.
۳- . سوره ق ۵۰، الآیه ۴۱ _ ۴۲.
۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۲۷. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۶۵؛ المحجه : ص۲۰۹؛ البرهان: ج۴، ص۲۲۹، ح۲؛ نور الثقلین: ج۵، ص۱۱۸، ح۵۹.

۵۶. (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَهَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ).(۱)

حـدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن أحمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل، عن أبی عبد الله عليه السـلام فی قوله: «يوم يسمعون الصيحه بالحق ذلک يوم الخروج» قال:

هی الرجعه.(۲)

سوره الطور

۵۷. (وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).(۳)

قوله: «وان للذين ظلموا» _ آل محمد حقهم _ «عذابا دون ذلک»قال:

عذاب الرجعه بالسيف.(۴)

۱- . سوره ق ۵۰، الآيه ۴۲.

۲- . تفسير القمی، علی بـن إبراهيم القمی؛ ج ۲، ص۳۲۷. و عنه: مختصـر بصائر الدرجات: ص۴۶؛ تفسير الصافی: ج۵، ص۶۵؛ الايقاظ من الهجعه: ص۲۵۹، ب ۹، ح ۵۱؛ البرهان: ج۴، ص۲۲۹، ح ۱.

۳- . سوره الطور ۵۲، الآيه ۴۷.

۴- . تفسير القمی، علی بـن إبراهيم القمی؛ ج ۲، ص۳۳۳. و عنه: مختصـر بصائر الدرجات، ص۴۶؛ تفسير الصافی: ج۵، ص۸۲، ح۴۷؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۳۹، ح۱۳۸؛ نور الثقلين: ج۵، ص۱۴۳، ح۳۸.

سوره النجم

۵۸. (وَالْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوَی).(۱)

قوله: «والمؤتفکه اهوی» قال: المؤتفکه البصره، والدلیل علی ذلک قول أمیر المؤمنین علیه السلام:

یا أهل البصره، ویا أهل المؤتفکه، یا جند المرأه وأتباع البهیمه، رغا فأجبتم، وعقر

فهربتم، ماؤکم زعاق، وأحلامکم(۲) رقاق، وفیکم ختم النفاق، ولعنتم علی لسان سبعین نبیا.

ان رسول الله صلی الله علیه وآله أخبرنی ان جبرئیل علیه السلام أخبره انه طوی له الأرض فرأی البصره أقرب الأرضین من الماء، وأبعدها من السماء، وفیها تسعه أعشار الشر والداء العضال، المقیم فیها مذنب، والخارج منها(۳) برحمه، وقد ائتفکت بأهلها مرتین، وعلی الله تمام الثالثه، وتمام الثالثه فی الرجعه.(۴)

سوره القمر

۵۹. (اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ).(۵)

روی أیضا فی قوله: «اقتربت الساعه» قال:

خروج القائم علیه السلام.(۶)

۱- . سوره النجم ۵۳، الآیه ۵۳.

۲- . أخلاقکم ط.

۳- . متدارک.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۳۹. و عنه: الایقاظ من الهجعه : ص ۲۶۰، ب ۹، ح۵۵؛ البرهان: ج۴، ص۲۵۶، ح۲.

۵- . سوره القمر ۵۴، الآیه ۱.

۶- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص ۳۴۰. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۹۹؛ اثبات الهداه ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح ۵۸۰؛ بحار الانوار: ج۱۷، ص۳۵۱، ب ۳، ح۱ و ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۴؛ نور الثقلین: ج۵، ص۱۷۵، ح۴.

۶۰. (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ).(۱)

قوله: «فتول عنهم يوم يدع الداع إلى شئ نكر» قال:

الامام إذا خرج يدعوهم إلى ما ينكرون.(۲)

سوره الصف

۶۱. (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).(۳)

قوله: «يريدون ليطفؤا نور الله بأفواهم والله متم نوره» قال:

بالقائم من ال محمد عليهم السلام حتى إذا خرج يظهره الله على الدين كله حتى لا يعبد غير الله، وهو قوله : يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا.(۴)

۱- . سوره القمر ۵۴، الآيه ۶.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۴۱. و عنه: تفسير الصافى: ج۵، ص۱۰۰؛ البرهان: ج۴، ص۲۶۰؛ نور الثقلين: ج۵، ص۱۷۶، ح۶.

۳- . سوره الصف ۶۱، الآيه ۸.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۶۵. و عنه: تفسير الصافى: ج۵، ص۱۷۱؛ بحار الانوار: ج۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۷ و ج۴۷، ص۵۴، ب ۱؛ نور الثقلين: ج۵، ص۳۱۸، ح۳۵.

۶۲. (وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).(۱)

قوله: «وأخرى تحبونها نصر من الله وفتح قريب»

یعنی فی الدنیا بفتح القائم، وأیضا قال فتح مکه.(۲)

سوره المعارج

۶۳. (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ).(۳)

قوله: «سأل سائل بعذاب واقع» قال: سئل أبو جعفر علیه السلام عن معنی هذا، فقال:

نار تخرج من المغرب، وملک یسوقها من خلفها حتی تأتی دار بنی سعد بن همام عند مسجدهم، فلا تدع دارا لبنی أمیه إلا أحرقتها وأهلها، ولا تدع دارا فیها وتر لآل محمد إلا أحرقتها، وذلک

المهدی علیه السلام.(۴)

سوره الجن

۶۴. (حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا * قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا).(۵)

ص:۳۱۴

۱- . سوره الصف ۶۱، الآیه ۱۳.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۶۶. و عنه: المحجه : ص۲۲۴؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۶؛ نور الثقلین: ج۵، ص۳۱۷، ح۲۹؛ و بعضه: تفسیر الصافی: ج۵، ص ۱۷۰.

۳- . سوره المعارج:۷۰، الآیه ۱.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۸۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۲۲۴؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۸۱؛ البرهان: ج۴، ص۳۸۱، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۲، ص۱۸۸، ب ۲۵، ح۱۴؛ نور الثقلین: ج۵، ص۴۱۲، ح۷؛ و بتفاوت: المحجه : ص۲۳۳.

۵- . سوره الجن ۷۲، الآیه ۲۴ _ ۲۵.

قوله: «حتى إذا رأوا ما يوعدون» قال:

القائم وأمير المؤمنين عليهم السلام فى الرجعه «فسيعلمون من أضعف ناصرا وأقل عددا» قال: هو قول أمير المؤمنين لزفر: والله يا بن صهاك! لولا عهد من رسول الله وكتاب من الله سبق لعلمت أينا أضعف ناصرا وأقل عددا. قال: فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله ما يكون من الرجعه، قالوا: متى يكون هذا؟ قال الله: «قل ــ يا محمد ــ ان أدرى أقريب ما توعدون أم يجعل له ربى أمدا».(۱)

۶۵. (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا).(۲)

قوله: «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا» قال:

يخبر الله رسوله الذى يرتضيه بما كان قبله من الاخبار، وما يكون بعده من اخبار القائم عليه السلام والرجعه والقيامه.(۳)

سوره المدثر

۶۶. (يَاأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ).(۴)

قوله: «يا أيها المدثر * قم فأنذر» قال:

أنذر الرسول ۹، فالمدثر يعنى المدثر بثوبه، «قم فأنذر»قال: هو قيامه فى الرجعه ينذر فيها.(۵)

ص:۳۱۵

۱- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۱.
۲- . سوره الجن ۷۲، الآيه ۲۶.
۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۱. و عنه: تفسير الصافى: ج۵، ص۲۳۸؛ البرهان: ج۴، ص۳۹۵، ح۷.
۴- . سوره المدثر ۷۴، الآيه ۱ ــ ۲.
۵- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۳. و عنه: البرهان: ج۴، ص۳۳۹، ح۱؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۴۴، ح۱۴۷ و ج۱۳، ص۹۷، ب ۶، ح۳۴؛ نور الثقلين: ج۵، ص۴۵۳، ح۳.

۶۷. (فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ).(۱)

قال: حدثنا أبو العباس قال: حدثنا يحيى بن زكريا، عن على بن حسان،عن عمه عبد الرحمن بن كثير، عن أبى عبد الله عليه السلام فى قوله: «ذرنى ومن خلقت وحيدا»(۲) ... الى قوله: «فقتل كيف قدر * ثم قتل كيف قدر» قال:

عذاب بعد عذاب يعذبه القائم عليه السلام.(۳)

سوره عبس

۶۸. (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ * كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ).(۴)

أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد،عن ابن أبى نصر(۵)، عن جميل بن دراج، عن أبى اسامه، عن أبى جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله

«قتل الانسان ما أكفره» قال:

۱- . سوره المدثر ۷۴، الآيه ۱۹ _ ۲۰.

۲- . سوره المدثر ۷۴، الآيه ۱۱.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۵. و عنه: تأويل الآيات: ج۲، ص۷۳۳، ح۴؛ البرهان: ج۴، ص۴۰۱، ح۱؛ المحجه : ص۲۴۱؛ بحار الانوار: ج۳۰، ص۱۶۸؛ نور الثقلين: ج۵، ص۴۵۴، ح۱۴.

۴- . سوره عبس ۸۰، الآيه ۱۷ _ ۲۳.

۵- . أبى بصير ط.

نعم نزلت فی أمیر المؤمنین علیه السلام «ما أکفره» یعنی بقتلکم إیاه، ثم نسب أمیر المؤمنین علیه السلام فنسب خلقه وما أکرمه الله به فقال: «من أی شئ خلقه»یقول: من طینه الأنبیاء «خلقه فقدره» للخیر «ثم السبیل یسره»یعنی سبیل الهدی، «ثم أماته» میته الأنبیاء «ثم إذا شاء أنشره». قلت: ما قوله: «ثم إذا شاء أنشره» قال: یمکث بعد قتله فی الرجعه فیقضی ما امره.(۱)

سوره الطارق

۶۹. (إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْدًا * وَأَکِیدُ کَیْدًا * فَمَهِّلِ الْکَافِرِینَ أَمْهِلْهُمْ رُوَیْدًا).(۲)

حدثنا جعفر بن أحمد، عن عبید الله بن موسی، عن الحسن بن علی، عن ابن أبی حمزه، عن أبی بصیر فی قوله: «فماله من قوه و لا ناصر»قال:

ما له قوه یقوی بها علی خالقه، ولا ناصر من الله ینصره ان أراد به سوءا. قلت: «انهم یکیدون کیدا»؟ قال: کادوا رسول الله ۹، وکادوا علیا علیه السلام، وکادوا فاطمه علیها السلام، فقال الله: یا محمد (انهم یکیدون کیدا * وأکید کیدا *.فمهل الکافرین) یا محمد، «أمهلهم رویدا» لوقت بعث القائم علیه السلام، فینتقم لی من الجبارین والطواغیت من قریش وبنی أمیه وسائر الناس.(۳)

ص:۳۱۷

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۴۰۵. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۷؛ الرجعه: ص ۹۰، ح۶۸؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۴۷، ب ۱۰، ح۸۶؛ البرهان: ج۴، ص۴۲۸، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۹۹، ب ۲۹، ح۱۱۹؛ نور الثقلین: ج۵، ص۵۱۰، ح۱۱.

۲- . سوره الطارق ۸۶، الآیه ۱۵ _ ۱۷.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۴۱۶. و عنه: المحجه : ص۲۴۸؛ البرهان: ج۴، ص۴۴۹، ح۱؛ بحار الانوار: ج۲۳، ص۳۶۸، ب ۲۰، ح۴۰ و ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۹ و ج۵۳، ص۵۸، ب ۲۹، ح۴۲ و ج۵۳، ص ۱۲۰، ب ۲۹، ح۱۵۴؛ نور الثقلین: ج۵، ص۵۵۳، ح۱۹.

سوره الليل

۷۰. (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى).(۱)

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبی عمیر، عن حماد بن عثمان، عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل: «والليل إذا يغشى»؟ قال:

الليل فی هذا الموضع فلان، غشی أمیر المؤمنین فی دولته التی جرت له علیه، وأمیر المؤمنین علیه السلام یصبر فی دولتهم حتی تنقضی.

قال: «والنهار إذا تجلی»، قال: النهار هو القائم علیه السلام منا أهل البیت، إذا قام غلب دولته الباطل.

والقرآن ضرب فیه الأمثال للناس، وخاطب الله نبیه به ونحن، فلیس یعلمه غیرنا.(۲)

سوره القدر

۷۱. (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ * لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ).(۳)

۱- . سوره اللیل ۹۲، الآیه ۱ _ ۲.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۴۲۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۳۳۶؛ المحجه : ص۲۵۳؛ و بتفاوت: البرهان: ج۴، ص۴۷۰، ح۱؛ بحار الانوار: ج۲۴، ص۷۱، ب ۳۰، ح۵ و ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح ۲۰؛ نور الثقلین: ج۵، ص۵۸۸، ح۵.

۳- . سوره القدر ۹۷، الآیه ۱ _ ۵.

قوله: «إنـا أنزلناه فی لیله القـدر» فهو القرآن انزل إلی البیت المعمور فی لیله القـدر جمله واحـده، وعلی رسول الله صـلی الله علیه وآله فی طول ثلاث وعشرین سـنه. «ومـا أدراک مـا لیله القـدر» ومعنی لیله القـدر ان الله یقـدر فیهـا الآجال والأرزاق وکل أمر یحدث من موت، أو حیاه، أو خصب، أو جدب، أو

خیر، أو شـر، کمـا قال الله: «فیها یفرق کل أمر حکیم»(۱) إلی سـنه. قوله: «تنزل الملائکه والروح فیها» قال: تنزل الملائکه وروح القدس علی إمام الزمان، ویدفعون إلیه ما قد کتبوه من هذه الأمور.(۲)

سوره البقره

«استدراک»

۷۲. (الم * ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاهَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ).(۳)

تفسیر علی بن إبراهیم: أبی، عن ابن أبی عمیر، عن جمیل بن صالح، عن المفضل، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

«ألم» وکل حرف فی القرآن مقطعه، من حروف اسم الله الأعظم الذی یؤلفه الرسول والامام علیهما السلام فیدعو به فیجاب. قال: قلت: قوله: «ذلـک الکتـاب لاـ ریب فیه» قـال: الکتـاب أمیر المؤمنین لاشـک فیه، انه إمـام «هـدی للمتقین» فالآیتـان لشـیعتنا، هم المتقون «الـذین یؤمنون بـالغیب» وهو البعث و النشور وقیـام القائم والرجعه. «ومما رزقناهم ینفقون» قال: مما علمناهم من القرآن یتلون.

أقول: هذا الخبر علی هذا الوجه کان فی بعض نسخ التفسیر.(۴)

ص:۳۱۹

۱- . سوره الدخان ۴۴، الآیه ۴.

۲- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۴۳۱. و عنه: البرهـان: ج۴، ص۴۸۸، ح۲۹؛ بحار الانوار: ج۹۷، ص۱۴، ب ۵۳، ح۲۳.

۳- . سوره البقره ۲، الآیه ۱ _ ۵.

۴- . بحار الانوار: ج۲۴، ص۳۵۱، ح۶۹.

المآخذ

۱ . القرآن الکریم.

۲ . اثبات الهداه، الشیخ حر العاملی.

۳ . الایقاظ من الهجعه، الشیخ حر العاملی.

۴ . بحار الانوار، العلامه المجلسی.

۵ . البرهان، السید هاشم البحرانی.

۶ . تأویل الآیات، شرف الدین النجفی.

۷ . تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی.

۸ . تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی.

۹ . حلیه الأبرار، السید هاشم البحرانی.

۱۰ . الرجعه، محمد مؤمن الاسترابادی.

۱۱ . غایه المرام، السید هاشم البحرانی.

۱۲ . مجمع البیان، العلامه الطبرسی.

۱۳ . المحجه، السید هاشم البحرانی.

۱۴ . مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سلیمان الحلی.

۱۵ . منتخب الأثر، لطف اللّه الصافی.

۱۶ . منهج الصادقین، فتح اللّه الکاشانی.

۱۷ . المیزان، سید محمد حسین الطباطبائی.

۱۸ . نوادر الأخبار، الفیض الکاشانی.

۱۹ . نور الثقلین، عبد علی العروسی.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹